



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۲۰۲

صده یونانی

اختیارات مع لوائح القم

145

بایعده از فقه امامیه

بازرسی شد
۱۲ - ۳۶



کتاب جناب آیت الله العظمی
آقا میرزا محمد باقر
کتاب لوائح القم در جناب آیت الله العظمی
آقا میرزا محمد باقر
در سال ۱۳۲۶ خورشیدی

- ۱- اختیارات الحلائیه لزامه فخرالدین محمد بن محمد رازی
- ۲- لوائح القم لزامه حسین بن علی الطائفی البیهقی

فهرست شده
کتابین معانی

بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: اختیارات - لوائح القم
مؤلف: فخر رازی - بیهقی
موضوع تألیف: ...
شماره قفسه: ۳۹۳۷
شماره دفتر: ۲۵۱۹۸
۹۳۱۲

۸۵۲

تغییر فرست شده
۲۸۶۲

۲۰۲

صده لومبر ۶۱

اختیارات مع لوائح القم

145

سابعه از قضاة الامام محمد باقر

بازرسی شد
۱۲ - ۱۳



کتاب اختیارات امام محمد باقر علیه السلام
در بیان لوائح القم و اختیارات القم
در سال ۱۳۲۶ خورشیدی

- ۱- اختیارات الحلائیة لزام محمد بن محمد باقر
- ۲- لوائح القم لزام محمد بن علی الطائفی البهبقی

فهرست شده
طبعین معانی

بازدید شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۴۲۲۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		
نام کتاب: اختیارات - لوائح القم		
مؤلف: فخر رازی - بیہقی		شماره دفتر
موضوع تألیف		۴۵۱۹۸
شماره قفسه: ۳۹۳۷	۳۸۵۲	۹۳۱۲



۲۰۲ طبع و نشر ۱۳۰۷

اختیارات مع لوائح القمر



145

باید از فهم انکس صحت

بازدید شد
۱۳۸۲ - ۳۶



مجموعه اختیارات لایحه و لوائح
کتاب مع لوائح القمر اختیارات
در سال ۱۳۲۶ خرداد ماه

- ۱- اختیارات الحلائیة از امام فخرالدین محمد بن محمد رازی
- ۲- لوائح القمر از حسین بن علی المصنف البیهقی

تشریح شد
تکلیف معانی

بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی		
نام کتاب: اختیارات - لوائح القمر		
مؤلف: فخر رازی - بیہقی		شماره دفتر
موضوع تألیف		۲۵۱۹۸
شماره قفسه: ۳۹۳۷	۲۸۶۲	۹۳۱۲

نسخه از فهرست شده
۲۸۶۲

انگیزین مذکور است زیرا که چون گفت باید که طالع وقت اختیار شایسته غرض بود پس هر که
 سعادت و وقت حاجت شایسته از صاحب طالع است که در وقت
 در تخمین سخن در آنچه گفته شد با صاحب طالع هر طاعت در آن وقت را
 امتناع نمود با صاحب طالع بلکه امتناع از میان او گوید سعادت به بند **فصل ششم** آنکه طالع
 میان صاحب طالع و سعادت چیست یک سبب است از اسباب سعادت و وقت و مکان
 سببهای دیگر می باشد چنانکه بیان آن گفته ایم اگر گوید سعادت وقت ذکر کردیم سببها سعادت
 وقت با هر دو آن جزا دیگر است با هر دو آن که در آن است که با ذکر سعادت وقت ذکر اسباب
 سعادت و وقت واجب بود پس این سبب کردن زیادت بود پس طالع حال این حد را
 یا نقصانی حاصل باشد **فصل هفتم** آنکه این شرطها که درین حد مذکور است یافت نشود و در آن
 که در وقت ضرورت کرده شود و چون بعضی نیست یا درین حد بیرون بود این حد خطا بود
 و در آن حد جز با گفتن کاری و سخنانی است و هیچ کس را این معنی مسلم نباشد که کاری که با طالع
 منطبق که طالع مستقیم است تمامی حاصل کرده باشند و گویند که درین علم حالی بود
 و چون طالع این حد پیدا شد هر چه در حد است یا هر چه در حد است از آن حد و حتی که در
 تیرین وقت بود که یا بیشتر بود و از آن وقتها که موافق مقصود بود و در آن وقت که آن وقت در دنیا
 طالع گنبد و این حالی است از آن است که گنبد **فصل هشتم** در موضوع
 این علم و مادی او را که موضوع هر علم آن چیز است که در آن علم از احوال ذرات او بحث کنند
 و موضوع این علم افلاک و کواکب است از آن روی که از وقت بعضی آرزو آن چیز که است
 از برای او کرده باشند و ما این علم را مادی یا از نقصان یا از قضا یا از تقصیر یا از قبولی است
 که بر آنند که مادی یا از نقصان یا از قضا یا از تقصیر یا از قبولی است
 بلکه چون قریب خداوند طالع متصل بود چنانستاره که صاحب حاجت بود از سیارات فایده
 ندهد یا قریب صاحب طالع را متصل کردیم میگوئی از قریب آن کواکب بطبع خداوند حاجت

از سیارات

از سیارات آن مقصود حاصل شود و معلوم است که قریب یا معرفت طالع کواکب است
 نزد قریب اکثرین شرعی در محبت قریب است که یک فعل از یک کواکب یک درجه را می بیند
 و این آنکه محکم باشد که در میان و فاصله که کواکب تا به دور یا بیشتر تا کم کند یک کواکب
 و در این در محبت است و چهار هزار سال تمام شود پس قریب را اول بیان بیرون دنیا
 کند پس معلوم شد که اگر چیزی از طالع کواکب تا معلوم است قریب و اما هم در خواست
 راست معلوم شده است پس معلوم شد که در این علم چنانکه تقصیر یا می خردی حاجت
 مقتضای مقبولی هر حاجت است **فصل نهم** در قریب و اعتبارات باید دانست
 طالع وقت با طالع بود و درج و تمام و طالع تجزیه از سه قسم خالی بود یا هر دو سعادت
 یا هر دو خسارت یا یکی سعادت و یکی خسارت اگر هر دو سعادت باشد لا بد که سعادت فطیم حاصل شود
 و اگر یکی سعادت باشد و یکی خسارت این قسم نیز بر سه قسم است یا سعادت غالب بود یا خسارت یا هر دو برابر
 اگر سعادت غالب بود و یا خسارت مساوی اسباب نوبت بود یعنی آن نوبت مشغول شود و یا از آن
 مقدار حاصل بسبب حصول سعادت شود و اگر خسارت غالب بود و درین حکم دو گفته شود که
 درین قسم قدری از نوبت حاصل شود و اگر برابر باشند هر دو یک نوبت مشغول شوند
 شخص یا از سعادت حاصل شود و از نوبت چنانکه در نوبت برابر باشند هر یک
 از اینان یک طرف فواید باشند چون دروغ غایت قوت خود در عمل آید و هر دو را قوت است
 باشد لا بد آن چوب در میان ساکن کرده و هیچ جانب حرکت نکند و چون این قاعده معلوم
 ظاهر شد که اختیار نیک و بدست همه تقصیر است زیرا که اگر طالع اصل و بیخ است و طالع
 تجزیه آن شخص نیک باشد و طالع سعادت است یا در آن چوبند و لا بد که سعادت زیادتر شود
 آن طالعها به باشد طالع سعادت است یا اگر چه در غایت سعادت بود آن نوبت نیک است
 که سعادت کرد و اگر نه با بعضی از نوبت کمتر کند پس بعد از آنکه نوبت سیارات کردن نزد
 عقلا از سعادت آن سوال کند گوید که در اختیار هیچ فایده نیست و برین معنی

اول اگر استارگان از تربیت در سعادت و نحوست پس از استارگان در طالع
مولود و طالع تولد او که بودنی از نمودن مکن باشد از این جهت که در هیچ فایده بود
شهر هر دو قدر بر کرد از جهت استارگان هیچ فایده نیست دوم اگر کسی همزمان مایه امه از این
سفر کردن در شخصیکه استار کرده اند در آن سفر یکی را سودمند آید و دوم را زبان کا و اگر
اختیار را اثری بودی مایه است که منفعت آن یا مضرت آن بر او منصف سیدی می شود
اتفاق از نسبت مکان که در طالع بود و برج است و طالع تحمل باشد قوی تر از آن
که اثر آن استارگان که در طالع وقت اختیار بود و در طالع وقت اختیار عارضی
و طالع مولود اصلی و هر کس عارضی اصلی برابر بود پس طالع اختیار در آن طالع اصل
متواکر بود پس از اختیار هیچ فایده نیست چهارم آنکه در طالع قدر را می مکن جهت اصل اختیار
بی فایده بود و چون آنکه مصلحت علیه السلام میفرماید برین است با آنچه نقد نظر از نجوم حق بود
که فرمودی و چون حق نبود در وی هیچ فایده نیست **جواب** از سخن اول آنست که از طالع
مولود و برج است و طالع تولد آنکه و در اصل که ظاهر کرده که در آن نوع و فایده باشد
اما چون طالع وقت اختیار واقع اثر با بود از این جهت که این اثر را در هر دو آید که هر کسی که
آن وقت بر تو را ماند که شکر و ای استخمس شود و اما چون شکر با وی بایستد و شکر از شکر
نیکوتری که شود از تربیتی که نیز طالعی که شکر و زمین چون طالع مولود آید و نحوست کند
و طالع وقت اختیار سعادت کند هر یک از آن زمان و دیگر طالعی که در آن آن نحوست و سعادت
طالع اصل بود که شود **جواب** آنچه از سخن دوم از ج اول آنست که طالع اختیار
نه طالع نحوست طالع اختیار که برین دو کس سفر و در یکی را نیک آید و دوم را طالع
از برای آن چنین بود که طالع مولود و برج است و طالع تحمل یکی بوده باشد و آن دوم
که طالع مولود و برج است و طالع تحمل یکی بوده باشد و اختیار نیک همان یار شود و اگر
آنرا منفعتی تمام از آن سفر حاصل شود و آنکه در طالع مولود بد بوده باشد چون اختیار نیک

برای باران

چنان یار شود هر چند طالعی از نحوست که کرد و دیگر چون طالع اسباب نحوست را بود
لاجرم از آن سفر مضرت دورسد و اگر اختیار نیک فایده بودی حضرت آن بیشتر بودی
جواب از سخن سیم آنست که از سخن چهارم در اختیار و تعیین کند البته با یکدیگر
کار و آن باشد که طالع نفع فرامایه و هر چه مصلحت بخورد باشد در وی فضا آید که فضا عاقل
بدان عاقل بود که بیشتر اتفاق افتاد که جانش که منفعت بیشتر بود و دیگر آن که فضا
جنگل هیچ عاقل نیک طالع معالجه نگوید از هر آن علاج کردن گاهی زبان دارد و گاهی در
و چون ازین معنی هیچ قبح در عاقل لازم نمی آید نیز در نجوم هیچ قبح لازم نیاید است
و لهذا که در اختیار است اعتبار میکنند و لایح عام است و عام در نجوم مقدم بود و در
و از نسبت که چون احوال که کس در بعضی وقت و دلیل بود و قطعی با از برای آن است هر چه
طالع این است و ای باشد در آن طالع اگر معنی از اول و فکلی اقتصاد نیز است که
که بیشتر آن قوم در قتل و مرجع بر باشد با آنکه طالع مختص آن طالع دیگر باشد
که در طالع که در باب اختیار است گفته قوی تر است از آن و لهذا که در طالع مولود تا هر چه
و چون این درست شد سوال بسیار باطل **جواب** از سخن چهارم آنست که هر چند
وضع تقدیر آید و تقدیر بیشتر است که از برای تعالی هر چیزی را سبب چیزی دیگر است
مانند خوردن را سبب میری که است و در او خوردن را سبب نوال فطما و عبادت
سبب نجات و عصیت را سبب عقاب پس اگر از آنکه ما تقدیر خدای تعالی است تو می
کردن لازم نیست که سبب را سبب از آنکه ما تقدیر خدای تعالی را می توانیم که در این سبب
ما تر که مان خوردن گویم و در طاعت کردن و زمان بر داری بجای آوردن گویم و گویم که
خدا تعالی این است که ما از نیک بختان با سبب بخت نشویم که طاعت کنیم و اگر نرسد چنانکه
از سخن ششم و نقل درست سوال بسیار چنان باطل است **جواب** از سخن هفتم
که آنچه بیشتر عیال پلام نمود دست که من استم با نجوم فقه که معنی است که ظاهر این است

نیز که اگر کسی ایمان آورد و بگوید از این جهت که هستی این دلیل است برستی آفرین کار جمعا
 و قادر و قدر اینها نیز بود و بگفت این ایمان بود که حال تعدد بود در ایمان نه یکی که چون از پیغمبر
 علیه السلام در ستارگان و ماه و آفتاب نظر کرد و بر سلطان نظاری تمنا می داشت
 ایزد تمنا می بردی تا گفت ایضا که فرمود و بگفت چنانچه آید بر پیغمبر و باید داشت که نظر کرد
 بر پیش و در است و چه اول است که در جرم ایشان نظر کند تا بر سلطان نظر آفرید که
 ایزد همه و اعظم و قدس است و در این **دوم** اگر در حرکات ایشان نظر کند تا او قاتل
 رود و در کوه و چ و سمت قبله مانند نظر در ستارگان برین وجه واجب بود
سوم اگر در صفا و درود اجرام و اعیان و دوری ایشان تا در صفا و تقاضا و نظر کند
 چنانکه در کتابها و علمیهات بیان کرده اند و نظر کردن در ستارگان از زمین چه مندر و سیاه
 باشد نیز که هر کس که این بنده را در آفرینش مکتبهای خدای تعالی در ستارگان آفرینشها بهتر
 بداند **چهارم** اگر در صفا و در اندک این ستارگان را هیچ اثر نیست درین عالم بطبع لیس
 چنانکه از نظر تعالی از راه عادت طلوع آفتاب سبب است که عالمی است و غروب
 او را سبب تاریکی عالم گردید و نیز در یکی و در سبب سردی حرارت هوا کرده و در یکی
 از سبب سردی برودت هوا کرده و چنانکه نظر این ستارگان را سبب عادت و نورست
 گردانیده است از راه عادت تا از راه طبیعت اتفاق افتاد است چنانچه در کتابها از اسما
 که افتاد و در علم نجوم بدین وجه مذکور بود و نیز در صفا و در اندک این ستارگان
 بطبع نورستند درین عالم و این افتقاد بر حده خطاست و لیکن بگفتی که **ششم** اگر در صفا
 در اندک این ستارگان در عالم اند و سعادت و نوحست جز از تقیض ایشان حاصل نمی شود
 و بر عادت ایشان و در طبیعت و این افتقاد هر چه است برین علم شود که ایمان نجوم
 که ایمان بود و یکی که فرمود این تقویض سبب درین کتاب آوریم تا هر کس که درین علم نظر کند
 چنان نظر کند که منفعت آن را حاصل بود و حضرت آن بافتقاد باز کرده **فصل چهارم**

بیمت

در چیزی که رعایت شما در اختیار است واجب بود که در وقت حضرت که رعایت آن
 واجب بود چون در وقت سلامت بر او صلح حال فرمود اما از انقضای صلح هر گاه که با کینم
 یا حصول سعادت بود یا عدم نوحست و در آنکه رعایت صلح حال فرمودن در اختیار است
 از برای آن اولیست از رعایت و دیگر ستارگان که در آن صلح است **ک** اگر در یکی
 در ستارگان است بر زمین است نیز در زمین عالم و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 بر زمین است یعنی سرین نماز حرکت و دیگر ستارگان است و چیزها که درین عالم حادث میشوند
 در زمین باشد پس اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست
 بطایع ستارگان **س** و نیز رعایت سرعت حرکت انوار که این که رعایت کرد آنده و در صلح
 ایشان سبب عادت شد که در عالم زمین سبب رعایت حال فرود آمدن است اولیست بود
 و در یکی که در اول است و در خداوند خدای تعالی عادت باشد که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 یا با نظر باشد بطایع اما اگر زمین بود و در این از طریق بود و در این رعایت **ب** صلح
 خداوند خدای تعالی صلح طلوع و صلح خدای تعالی صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع
 در کارهای سلطان را و صلح خداوند خدای تعالی صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع
 بود که در آن عرض بود چنانکه در پیش خداوند خدای تعالی صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع
 سلطان و در وقت این **ج** صلح شماره که در بعضی بود از این وقت حضرت که رعایت
 آن واجب بود در اختیار است چنانکه در وقت سلامت بود و از سبب چنانکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 نبود الا در شهادت و آن شهادت صاحب طلوع است یا شهادت قریب شهادت که در بعضی
 و چنانکه در یکی که درین خدای تعالی صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع
 بسیار بود که طلوع و ماه هر دو در دستند و یکیز خدای تعالی صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع صلح طلوع
 بود پس چون منفعت حاصل نشود **مثال** این است که درین سبب این خدای تعالی صلح طلوع صلح طلوع
 بطایع است و ششمی و ماه هر دو در دستند و در دستند و در دستند و در دستند و در دستند و در دستند

خداوند بیست و نهم در وسط آن نهر بود و در سنبلان حرم کار و در اضطرار بود و در آن
 ماه و ششتری در وسط آنها بود و در آن شب در خانه نوش برنج کوچک مخصوص و حاصل
 بر معلوم شد که رعایت کردن خداوند خانه زمین به حال اجابت **فصل پنجم** در باب
 چیزهای که رعایت آن سبب کمال اختیار بود و آن یازده چیز است آنچه تعلق بر او در بود
 قسمت بعضی که تعلق با جمیع استقبالیار که مستعد بود بر آن اختیار و بعضی که تعلق
 بحالهای دیگر در او از اجزای اول بر آنکه نظر کردن بحال جمیع استقبالیار در وقت
 و جاست **اول** آنکه آن نظر کردن اجتماع و استقبالیار و تدریعی طالع بود یا در میان آن
 یا در اثر اول و تکرار تدریعی از آن باشد این نیز هم بر دو قسم بود که آن اجتماع یا استقبالیار
 یا یکی از سوره باشد یا تکرار یکی از سوره بوده باشد چون از اجتماع یا از آن استقبالیار یا در
 یا سعه می یکریونید و یا یکی از سوره می یکریونید و پس خوبی آن کار بودیم و ابتدا در
 و اگر چیزی بود و پس خوبی ابتدا بود و بنیای آنها بود اما اگر در وقت اجتماع یا استقبالیار
 یا سعه می یکریونید باشد در وقت یا در وقت آن اجتماع یا از آن استقبالیار سعه می یکریونید
 یا یکی از سوره می یکریونید و پس تابتی ابتدا بود و خوبی آنها و اگر چیزی بود و پس آن بود که اگر
 در ابتدا و هم در ابتدا تابتی بود اما اگر آن اجتماع یا آن استقبالیار درین اجتماع است
 که مال او تا در طالع اختیار بود و پس آن بود که آن فنام چهار گونه بود که هر یک از آنها
 اگر درین چهار اجتماع تعلق کند از این است و پس باید که این فنام چهار گونه در رعایت ضعیف
 بود اما در جانب شرف نیز اگر آن در اول و نخست هر چند بحال نیز باشد نخستین آن
 بود و **دوم** آنچه که با جمیع استقبالیار تعلق دارد و آنست که خداوند طالع اجتماع یا استقبالیار
 چون در تدریعی اختیار کند یا ششتری بود یا در خانه خود بود و پس تابتی آن کار بود **سوم**
 آنکه اجتماع یا استقبالیار چون در آن طرح اتفاق افتد که طالع مولود صاحب خستیار بود
 و در وجه طالع اتفاق افتد که تمام کرد و **چهارم** آنکه چون خداوند آن حکم اجتماع یا آن

طالع

دری الحان

دری اتفاق افتد خداوند خانه آن اجتماع یا آن استقبالیار با هم موافق باشند پس
 آن کار که کند از روزگار در آن باقی باشد **جسم** آنکه هیچ که اجتماع یا استقبالیار
 دردی اتفاق افتاد باشد بجای بیت الحیة باشد خانه و قوم از وی بجای بیت المال و
 و الشرف و هم برین قیاس خانه او و کسرا اعتبار باید کرد پس چون خواهی که بعد از آن اجتماع یا
 بعد از آن استقبالیار اختیار کنی از برای کاری چنانکه با تو در طالع در هر چنانست که در آن
 باشد چنانکه اگر خواهی که با نماند را اختیار کنی چنانکه باید کرد و تا ماه یا صاحب طالع در آن
 باشد از موضع آن اجتماع یا آن استقبالیار که پیش گذشت باشد **ششم** آنکه در اول و در
 در آن ساعت که تابتی کاری خواهد کرد موافق باشد با آن اول و حکم در وقت اجتماع
 و استقبالیار دلیل بقا بود و رعایت کمال **سهم** آنکه تابتی سعه می یکریونید
 رعایت کند آن سعه باشد که در وقت اجتماع یا استقبالیار تابتی بوده باشد یا طالع
 آن اختیار یا در آن موضع که در وقت اختیار دردی بوده باشد و اگر چنانکه آن سعه
 خداوند آن حد باشد که اجتماع یا استقبالیار گذشت دردی اتفاق افتاد باشد بر
 و اگر بعد از آن شرفها گذشت خداوند طالع قرآن یا سال خدا یا خداوند طالع خوب سال یا خدا
 فرادیت باشد و پس باشد رعایت کمال آن کار **ششم** آنکه چنانکه باید شکست در وقت
 اجتماع یا استقبالیار از خوش بود و یا با طالع باشد به زمین و پس تابتی آن کار بود و در اول و در
 بود **هفتم** **دوم** و آن در اعتبار حالهای نخست در غیر اجتماع یا استقبالیار آن
 از دو و جاست **اول** آنکه هر کاری که ابتدا و آن وقت اتفاق افتد که ما از نظر آن
 جدا شود آن کار تمام کرد و نیز اگر چون از آن صرف شود در رعایت شمال صاحب بود
دوم آنکه آن وقت اتفاق افتد که ماه درجی ستیم الطالع بود آن کارسان برآمد **سوم**
 آنکه ماه از وقت اجتماع یا تابتی اول دلیل بود بر کار که از سر راستی در دست دردی بود
 و از تابتی او را که استقبالیار دلیل بود بر حضرت زیر که سبب دلیل صفاوت بود و از تابتی

وهران ساری که طالع او ازین برجه است نامت بود در آنکه خصومت در وی صلح نه ایجاب نمود
 که عقیقت سبکترین برجه است از برای آنکه خداوند او برین است و خداوند ازین نامت
 ترست و اولی در مدخل خودی در کرد و از همه برجه نامت تر است که خداوند اولی
 و اما برجه از همین جن طالع باشد یا خاندان باشد و پس آن بود که از آن کار کرده
 است که در اعراض من شده و دیگر بوی برین نماید و صلح و فساد آن متعلق بود و نظر نمود
 و نیکو و ازین برجه را نشاید بود آن کار که در آن بدست تعلق دارد چون بیع و شریک
 و شریک و هر کس که برین طالع محسوس کند از بیس بیرون آنند و دیگر با بیکر نزد و هر کس
 و اگر که خیره را بیاورد و دیگر با بیکر نزد و اگر که خفا کند و چاره را که برین شود و دیگر با بیکر
و در دوم اعتبار آنکه طالع بر جمع بود یا مستقیم اگر جمع بود یا ماه در وی بود یا
 کند و دستوری است که برین طالع باشد و پس بود بر امید که شستن حصول آنچه در آن
 نظر باشد و پس در وسط بود یا در دست که درین برجه بود و زما بود بود و در
 دلیل آن باشد که اگر چیزی نرود و نشود که در آن برین برجه بود و زما بود بود و در
 مستقیم الطالع اگر طالع باشد یا خاندان باشد و پس آن کار کند و نشاید بود و در
 و در فاجین پس اگر نمود نظر باشد و پس بود بر فاجیت که آن کار در آن برین طالع باشد
 که متوسط باشد و یا در دست که درین برجه بود و زما بود بود و در
 چیز با به به از آن خبره شود و در فرجه سود بود **و در سوم** اعتبار آنکه اگر طالع برین
 باشد که دلیل بریندگان بود آن چنانکه در وقت و وقت این برجه از برای اختیار
 صد نیک بود و برجه که دلیل او نشان باشد آن معلوم است لایق باشد نشان بود
 و برجه که دلیل بود بر او از جن برجه ای از برای طربان نیک بود و در برین آتش برای کار
 آتش نیک **و در چهارم** برجه ساری لایق اختیار ساری بود و برجه لایق لایق اختیار
 لایق و همین مستارگان ساری موافق اختیارات ساری و سستارگان لایق موافق اختیارات

مگر

لیلی سبک که طالع بر خفاست این بود آن کار نظر نمود و نیکو با بسته بود **و در پنجم** مایه
 طالع لطیف مانده آن منصور بود چنانکه برجه است و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود
و در ششم مایه که نمود در طالع خلیفام بود و **و در هفتم** مایه که نمود در طالع
 یا منتظر در حیات عاقبت در برین صورتی است باشد اول آنکار و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود
و در هشتم اعتبار آنکه طالع و آن چهار و جاست اگر مایه که خداوند طالع با نظر نمود
 بطریق سبک که در میان ستاره که ناظر بود چنانکه در برین بود که در آن زمان خود و در
 خود توان کرد آن که خداوند خداوند نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود
 خداوند خداوند نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود
و در نهم مایه که نمود در طالع و آن چهار و جاست اگر مایه که خداوند طالع با نظر نمود
و در دهم اعتبار آنکه طالع و آن چهار و جاست اگر مایه که خداوند طالع با نظر نمود
 اعتبار حال در جات طالع که در هر چه در آن برین خاصیت و خاصیت آن بود که در
 از برین محل هر چنان بود که در آن در آن برین مایه که نمود در طالع و آن چهار و جاست
 بود و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود
 و چهارم در بر سر طالع است بود که در برین برین سیدین کار را در برین نیک
 دیگر در جات اعتبار مایه که درین برین در جات نمود بود و در تحصیل این مهلت
 در حق خود استمال مایه که در آن نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود
 داشت و بیاید داشت که هر که در هر چه درین برین در جات بود و نیکو با بسته بود
 زحل مایه که درین برجه بود دلیل آن نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود
 مایه که درین برجه از عرق بود و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود
 باشد و اگر شخص مخالفت با دست تا آغاز کند درین وقت آفت اوسبار شود و اگر سستار
 در طالع تجویز درین برجه بود کار آن سود **و در** حالات نیکو با بسته بود و نیکو با بسته بود

و اما آنچه از وی خبر بیاورد در چهرت ماه بری بود از معارضه آفتاب بری بود نظر
 نخوس خاص از مریخ و ادره اعلی در قصد کردن آنچه از این چشمه بر وی تمام شود چنانچه
 عبد الجلیل سجری که در مریخ بود که ماه در برج ثبات بود الا در فور ۲ فصلی بود که مریخ
 که زای بود در فرورد حساب ۳۰ که با یکدیگر در جواهر مذکور مذکور بود ۲ با یکدیگر متصل بود پس با آنچه
 از وی خبر بیاورد در وقت چهرت اگر که خانه ماه بر جواهر مطلقه و حدین بود خاصه جزا
 ۲ با یکدیگر در ماه و در طالع بری یعنی در ۳۰ در برج حوت مریخ بود که در وقت اجتماع
 که سیزدهم در چهرت کار شده ۵ و در وقت مستقبال احتراز با یکدیگر ۴ خبر بیاورد از آنکه
 زحل در مریخ در طالع باشد یا با ماه زهره که این دلیل بود که هر چه در چهرت مریخ بود و تا شود
 و صاحب آید بر حدین آن در مریخ باب احتراز از مریخ و در چهرت ۱۰ احتراز با یکدیگر از آنکه
 زحل با مریخ در مریخ طالع باشد ۴ خبر بیاورد از آنکه زحل با مریخ در چشمه است
 و این خبر در وقت چهرت کردن آنچه از این اختیار بودی تمام شود و در چهرت الحواشی
 که یکدیگر خانه ماه و در طالع بری زهره که این بود که هر چه در مریخ بود و تا شود در وقت
 مسافرتی مازده و در طالع مریخ بود با یکدیگر متصل بود چهرت ۲ عبد الجلیل سجری که
 با یکدیگر ماه زهره از نور بود و متصلی بود با یکدیگر ماه ناقص انور و الحساب بود اما آنچه از وی
 خبر بیاورد در وقت چهرت از مریخ است که ماه در فور یا در اسد باشد ۳ و در وقت
 که یکدیگر در مریخ در مریخ یا ثامن یا در ثالث ایشان محلی بود و در غایت تباهی بود ۳
 محمد اویس که در خبر بیاورد از آنکه ماه در وقت اجتماع بود از آنکه طالع یا خانه ماه برج آفتاب
 زهره که در وقت آن بود که سودا بدید آید و از آنکه در جواهر الی بود زهره که در وقت آن بود که غلبه
 بدید آید و در طالع زحل سیمیا بیرون کردن آنچه از این چشمه بر وی تمام شود چنانچه
 ۱ با یکدیگر ماه زهره از نور و الحساب بود ۲ با یکدیگر در اجتماع و پیش از استقبال بود ۳
 با یکدیگر متصل بود در مریخ از تملیث یا از تملیث ۲ با یکدیگر و مذخا خانه ماه مازده باشد

از تملیث

از تملیث یا از تملیث و چون خواهی که آنکس خون پر در کنجها که نفع آن خاص شود چنان
 شرطها است مریخ بیاورد و باید که ماه از عطارد ساخط بود **در وقت کردن** آنچه از این چشمه
 بر وی تمام شود چهرت است ۱ با یکدیگر ماه مستعمل بود چهره ۲ با یکدیگر با متصل بود چنانچه از آنکه
 ۳ با یکدیگر در جواهر شمالی بود ۳ با یکدیگر از انور و الحساب بود و مذخا خانه ماه و حساب بود
 با یکدیگر خداوند طالع مریخ بود ۴ با یکدیگر خانه ماه طالع و حساب بود اما آنچه از وی خبر بیاورد
 در وقت چهرت مریخ با یکدیگر از آنکه ماه در عقب بود و خاصه چون مریخ بودی طالع بود و تا
 ۲ اما آن نظرم بر آنکه تملیث یا از تملیث بود و ناقص بود باشد و اما علم در ابتدا
علی آنچه از این کار بودی تمام شود و آنست که اگر سعدی در طالع بود و مقصود بود حاصل شود
 و دیگر خول طیب ظاهر شود و اگر در عاشره بود چنانچه قرآن بود و مطلقه کند و اگر در صالح بود
 تر و در غیر در در مریخ بود علی تنگ کار کردید و اما آنچه از وی خبر بیاورد چهرت است آنکه
 اگر کسی در طالع بود آن علی خطا بود و تباهی آن ظاهر بود و اگر در عاشره بود چنانکه مطلقه
 کند و کار و شورش و اگر در صالح بود چنانکه علت معلوم بود و در صالح بود در خطر
 عیال بود ۲ اگر در ابتدا علاج مریخ بود و مریخ و طیب از یکدیگر مریخ کرد و اگر از سوزی
 منفرد شود و بعدی متصل چار و طیب از یکدیگر مریخ باشد ۳ اگر مذخا و
 طالع و وقت مریخ بود یا مذخا و مریخ بود در طالع بود و مذخا و مریخ بود در طالع بود چنانچه
 بردست آن طیب طالع شود ۲ اگر ماه در طالع نیست بود و در خوردن علت و در م
 بدید آید **در علاج اعضا** از این باب چهرت مریخ با یکدیگر هر که از مریخ و مریخ و مریخ
 کردن در آن که آن عضو از کدام چهرت مریخ با یکدیگر در مریخ باشد و اگر باشد سودا
 که بود ۲ اگر علاج مریخ بالین خواهی کردن و آن مریخ بود تا مانت با یکدیگر در مریخ و در السما
 و وقت الارض بود و اگر علاج مریخ نیز برین خواهی کرد با یکدیگر در مریخ و در مریخ ۲ اگر مقصود
 از علاج ناقص کردن مطلق بود یا چیزی که برین مازده با یکدیگر ماه ناقص انور و حساب بود

و در طالع سعدی باشد و هم در علاج چشمه **تیمار با ادرین** باب آنچه رعایت باید کرد
 و در چشمه اگر مرغی و لیل جاری بود در آن چشمه علاج باید کرد که ششتری در وقت بود و اگر
 دلیس جاری نزل بود در آن وقت علاج باید کرد که آب در وقت بود و اگر دلیس جاری عطارد
 بود در آن وقت علاج نگاه باید کرد که زهر در وقت بود و اگر دلیس جاری قریب بود که در وقت
 علاج در مقابل خداوندان برچ بود که تر بود باشد در وقت سوال از آن جاریست
 ۳ باید که ماه خالی بود از نجس از اجتماع متصل بود و سود و اما آنچه از وی خدایا کرد است
 که در هر طریقی باید در هر طریقی خدایا در مقابل خداوندان سوال یا خداوندان
 یا جمیع آنها بود یا مستطاب یا مرغی او یا میان او و او در آن وقت بود و در هر طریقی
خوردن اما اگر اسهال حوله خفیه که شش شش است اگر طالع و خانه ماه برجی آبی
 بود و بهترین بر جای عقربست و نیز آن هم در او داشته اند ۲ باید که ماه متصل از آن طریقی
 بود ۳ باید که طریقی بود از سعدی و متصل بود سعدی ۴ باید که در او از آن طریقی
 سیزده درجه بود ۵ باید که در آن طریقی بود ۶ باید که تا بطور در جنوب و باید که قوتی از آن
 بود و متصل بود بر سمت راست او برین دانه ساره در مایع بود اما آنچه از وی خدایا کرد
 و در چشمه اگر مرغی ماه و در آن وقت باید که ما متصل بود و نجس از آن طریقی
 بود که کار نیاید و باشد که علمها دیگر باید کرد که در آن وقت متصل بود و در وقت و جدول
 رود و پدید آید ۳ گوشت یا زعفران از شش و قدس رسد و او داشته است تا در او کار کرد
 آید و از وقت رتبه ماه و ششتری احتراز کرده است و الا اثر دار و ضعف بود و اگر باقیست
 تا نظر بود از نظر ای تهاجرات و پوست زیاد کرد و اگر متصل بود و کوی مرغی آن دارد
 باز کرد و وقتی بر آید در **در روی که سود آرد** درین معنی در چشمه نگاه باید داشت اما باید که
 طالع و خانه ماه برجی آبی بود که سود آید ۲ باید که ما متصل بود و ششتری و آنچه از وی خدایا
 باید کرد و در چشمه ۱ اگر طالع و خانه ماه برجی از وی بود ۲ اگر برصل متصل بود و در **در**

که در آن وقت

که **سود آرد** درین معنی در چشمه نگاه باید داشت اگر طالع و خانه ماه برجی از وی بود ۳ اگر
 متصل بود بر هر دو از وجه چشمه خدایا کرد اگر طالع و خانه ماه برجی از وی بود ۴ اگر ما متصل بود
 برین معنی باقیست **در علاج چشمه** در چشمه نگاه باید داشت اگر طالع و خانه ماه برجی از وی بود
 ۲ اگر ما متصل بود بر هر دو از وجه چشمه نگاه باید داشت اگر طالع و خانه ماه برجی از وی بود
 ۳ اگر ما متصل بود بر هر دو از وجه چشمه نگاه باید داشت اگر طالع و خانه ماه برجی از وی بود
 و بر جماعت غایت بود و در **در او که اسهال غلیظ** اگر در آن وقت نگاه باید داشت
 اگر ما باید که ما متصل بود و کوی که از شش است و بیرون فرود آید ۲ اگر ما که متصل شده
 است که در وقت شش شده بود در آن وقت و آنچه از وی خدایا کرد است که ما متصل بود
 است که در وقت شش یا مایع و اما آن در او که کار نیاید که در وی در شرط است اگر ماه برجی
 از سعدی بود ۲ اگر برین معنی یا عطارد در چون سود باشد **در روی که طالع از آن طریقی**
 در آن اختیار چها بسته نگاه باید داشت اگر ما که ماه در حمل یا تر بود باید که اسهال
 بازگشته بود و در وی باقیست **سود آرد** باید که طریقی بود ۳ باید که میان او و میان
 از سیزده درجه بود و آنچه این کار را نشان برضمان چشمه است که باید که در **در وقت**
 در چشمه نگاه باید داشت **محمد ایوب** گوید که ماه در حمل بود میان دوازده درجه است در
 دو کوه سیه گوید باید که در حمل بود یا تو در شمالی هم به چشمه شش است و بطریق دیگر که در
 استی بود بشرط آنکه سود و زهر ۲ باید که ما که متصل بود و هر چه سود ایوب گوید باید که
 که متصل بود و عطارد و عطارد و باید که تو می حال بود الا باید که متصل بود و سود و اما آنچه از وی
 باید کرد است که متصل بود برین معنی باقیست از سیزده درجه بود **در علاج چشمه**
کردن درین معنی در چشمه نگاه باید داشت ۱ باید که در برجی از وی بود و بهترین وقت است
 ۲ باید که سود آرد و اما ما و ۳ باید که ماه خالی بود از شش و آنچه از وی خدایا کرد است
 که در متصل بود برین معنی سبب مراد از وی جاری باشد **در چشمه کردن** آنچه انصاری گوید

سود و شیرست با یک ماه در میزان یا عقرب بود ۲ با یک طالع بهین بر جای بود و از میزان
تا وقت و طالع است از آن تا با یک ماه بهتر آن باشد که ماه پیوسته بود و سوره و از میزان
باشد در جاده برین و در ششده از آن درین معنی رعایت باید کردن هفت چیز
انگامه در برج و در صین بود انکه خداوند سالیغ ناقص السیر بود مخدوم جناب اگر ما
زایه النور و الی باشد ۲ با یک طالع قابل تر هر ماه ساقط و صنعت بود اگر فصل بود
بزمه و اولی بود با انکه پیشین در ساعت سود اتفاق افتد اگر در طالع سود بود
و ماه در عاشر و سوره و آن بود سعد که طالع بود و از روز خیز باید کرد انکه ماه در برج
بود و اسد جز است ۲ خدر با یک از آن جمله سده فقر خویش اما طالع یا تریم ایشان خا طالع
زیر که طالع در معارفه و آفتاب و طالع بود که فایده ما برین من گشته شود و معانی است که
یا خدر و درین مکرر شده در ساعت و در وقت و درین معنی چهار چیز نگاه باید داشت
انکه تر با یک در برجهای ارضی بود ۲ با یک طالع آفتاب یا مریخ از شکیست یا تریم و اگر
تا خور و صید از هر نظر که بود روا باشد ۲ با یک در برجهای ذو جبرین بود و اولی که
آن برج مستقیم الطالع بود ۲ با یک صاحب طالع صاحب بود در جز درین معنی
شش چیز نگاه باید داشت با یک در برجها مستقیم الطالع بود زیرا که از شکیست
شتری را بهتر بود اگر در برجهای معوج الطالع بود و شتری در میزان و یا یغ را سود ۲ با یک
ماه زایه النور و الی باشد ۲ با یک سهم السعاده در خانه شتری بود و فصل بود و بسود
ماه از آن وقت که از اجتماع با آن کرد تا تریم اول طالع بر عدل و انصاف در معاط
و از تریم اول اما معاط و طالع است بر حصول مقصود و با یغ و از معاط با تریم دوم و طالع یک
حالی شتری و از تریم دوم اما معاط نه نیک بود و خیرین جز تا در سره با یک ماه ساقط
از معراج و عطار بود و الا خصوصت آورد و همچنین باید که در نسیه ساقط بود ۲ با یک ماه
منصل بود بسود با اتصال پسندیده در وقت و در معنی چهار چیز نگاه باید داشت با یک

منصرف باشد از سعد و متصل سعدی و اگر شخصی سوده و یا یغ در میزان نذر ۲ با یک ماه در
بود ۳ با یک ماه در برجهای معوج الطالع بود ۲ با یک ماه ناقص النور و الی با یغ و طالع سود
با یغ در میزان شتری بود در ششده کردن درین معنی سرچین نگاه باید داشت با یک طالع
و خانه ماه هر جاده و در صین بود و بعضی نگاه آسده و جدی را درین معنی نگاه داشت با یغ
و طالع داشت و دوستی بود و سنبله و طالع صنعت و حسن و شاد بود و طالع و طالع صنعت
با حضرت بود و اسد و طالع و در صین بود و جدی و طالع و طالع با شکر هر دو از یک
ش و داشته اما دیگر بر جای این کار استباه است اما طالع و طالع بود که آن شرکت زود
شود و در طالع حاجت بود و در سلطان و طالع و در وی باشد و نیز آن کار آن شرکت
بود و عقرب و طالع جنگ بود و طالع بود بر میزان کردن در معاط و اسد در میان کردیم
که احوال سعادت و نحوست بنظر مستحکان گردد ۲ بهترین نظر ما درین باب است که خود
تا تریم باشد با طالع ناظر باشند از ششده تا ماه با طالع ۳ اگر خداوند خانه ما و ناظر بود با
و طالع کند بر کار ایشان در وقت سعادت از یکدیگر باقی باشند و در آن شرکت سود کنند
و اگر ناظر نبود و طالع کند هر دو با یکدیگر باقی است متمکنند و در آن سبب انسانی طالع
اما آنچه از وی خنده با یک از آن دو جز است بدون خویش را و تا ۲ نظر خداوند خانه ما و با یغ
ما شکر کرد آن و طالع صنعت و معارفه بود و انصاف در ششده و در وقت سود
باب سرچین نگاه باید داشت با یک ماه و عطار و هر دو سود باشند و ماه عطار و فصل بود
انکه طاعت المال حاوی عشر که برت الرضا اند و خداوند هر دو با یک صالح بود ۳ با یک طالع
در توبه بود تا آن مقصود نذر حاصل گردد و ماه در اول طلب کردن درین باب پنج چیز
نگاه باید داشت با یک که در عقرب یا قوس یا اسد یا حوت بود ۲ با یک طالع که یغین بنابر
برج بود ۳ با یک ماه ناقص النور بود ۲ با یک ماه بری بود از خویش منصل بود و بسود و با
در آن وقت که عطار و بسود بود ۲ با یک صاحب طالع و صاحب صالح سلیم بود از خویش

اگر چنین بود

حوسب

جانب مشرق بهتر بود و اگر در وسط باشد بجا نباشد بهتر بود و اگر در وسط باشد
 جانب مغرب بهتر بود و اگر در وسط باشد بجا نباشد بهتر بود و اگر در وسط باشد
 ازان او که گفته شد سوره جاتی با یکدیگر میان دو جانب بود که تعلق بود و در دو سوی **نهم**
 در اختیار رعی از این باشد باز در این جانب است اگر دیدم آن حاجت در طالع بود
 یا در جهت مشرق آن بود آن دوران کار را بهتر بود و اگر در میان وسط باشد و مغرب بود
 نیز در آن کار بهتر بود و اگر در میان مغرب بود و در این طالع بود نیز آن جهت بود
سی و هشتم در نامه نوشتن و ابتداء العرض در این جهت است چنانکه باید در جهت مشرق
 که با یک طالع بود چنانکه باید در جهت مغرب که با یک طالع بود که عطا را در دو جهت
 باشد چنانکه اخانه او بود یا شرف او باشد او را او بر عطا در وسط باشد و در وسط باشد
 نه باشد و در طالع در این خطها بود و اگر آن نیز شرف بود یا که عطا در دو جهت
 بود با یک طالع و خدا و بخش در باشد از نخوس **۲۳** با یک خدا و در وسط باشد
 یا روی وسط السما و شسته باشد **۲۴** با یک عطا در شرف بود و در وسط بود و در شرف
 بنوده با یک ماه عطا در متصل بود **۲۵** با یک عطا در شرف بود و در وسط بود و در شرف
 بود و در شرف و اگر در شرف از برای حاجت بود با یک ماه متصل بود جان ستاره که در
 آن جهت که ماه بودی نویسد و با یک ماه مقبول آن ساره بود چنانکه اگر در وسط باشد نویسد
 با یک ماه متصل بود با یک ماه مقبول آن ساره بود چنانکه اگر در وسط باشد نویسد
 در وسط نویسد با یک ماه متصل بود پس در این بود که گفته شد که ماه در شرف بود
 درجه تا چهارده درجه و در جز از یک درجه تا شش درجه در وسط بود که تا هفت درجه
 و در میزان شش درجه تا چهارده درجه و در اول از یک درجه تا هفت درجه **۲۸** با یک ماه مقبول
 و الساب و اما آنچه از وی افزون باشد که در آن است که ماه در شرف است **سی و نهم**
 در ابتدا ای مؤمنان عملها و پیشها با یک ماه در هر دو یا در جز او و سببها در میزان

طالع

در

و حوت و در یک بر چهار و او نمود و الا چیز تا نیا نمود **چهارم** در تعلیم این باب پنج چیز
 نگاه باید داشت **۱** با یک عطا در سستی است با یک عطا در متصل باشد شرف **۲** با یک
 عطا در شرفی در او تا باشد **۳** با یک طالع وقت سبب بود اگر خداوند طالع با عطا
 در چهار جهت باشد دلیل بود کمال آنچه از وی افزون باشد با یک جهت که در طالع بود
 آنکه شرف و شرف علم شود و اگر در طالع بود هر چه از وی افزون باشد **چهارم** در تعلیم بود
 سبب نگاه باید داشت **۱** با یک طالع جز او یا میزان یا در میزان این بر جای بود که
 و او از تعلق بود **۲** با یک ماه متصل بود عطا در سببها که از این است که در شرف بود
 چنانکه در جهت مغرب بود با یک ماه در خانه زهره و در متصل بود با در خانه عطا در متصل
 زهره **۳** بهترین به آن که زهره و عطا در دو جهت یکی است باشد تا او را در
چهارم در تعلیم ساحت با یک طالع جز او یا سرطان یا سببها یا قوس یا حوت
 باشد و ما در یکی از این بر چهار بود و خداوند این جهت در باشد از نخوس **سی و دوم** در شرف
 کتاب دوای سپردن درین باب چهار چیز نگاه باید داشت **۱** با یک طالع وقت
 بری باشد از نخوس **۲** با یک خدا و در طالع متصل باشد بعدی در وسط باشد یا در حادی
۳ با یک ماه مقبول بود از عطا **۴** با یک ماه و عطا در هر دو ساق باشد از نخوس
 از وی قدر باید کرد است که ماه مظهر بود متصل با یک ماه یا عطا بلا آفتاب بود یا ترنج او
چهارم در دنیا و اکلندن معاملات درین صفت سببها نگاه باید داشت **۱** با یک ماه
 نماید بود در میزان در حساب یا در هر دو **۲** با یک ماه عطا بود در شمال **۳** با یک درجه از شرف
۴ قصرانی که با یک درجه زوجین بود بهترین سن است سببها که با یک
 در هر جهت ثابت بود و بهترین سبب است و در هر جهت **۵** با یک ماه شرف باشد طالع
۶ با یک در شرف فوق الارض بود و در تحت الارض **۷** با یک روی سببها با یک در شرف
 شرف **۸** با یک در هر چهار زاید بود **۹** با یک آغاز از هفت ماه تا چهاردهم بود با یک

چون در تخم گشتن درین سنی پنج چیز نگاه باید داشت باید که طالع سبج و زوجه
 بود ۲ باید که خداوند طالع در سبج منتقب بود ۳ باید که خداوند طالع بری بود از نخوس ۴
 تا طری باشد طالع باید که ماه در سبج منتقب باشد تا بر عدد دو در حساب آید آنچه از سبج
 احتراز باید کردن در چیز است ۱ اگر ماه ناقص بود که آن دلیل باشد که تخم نگاه شود ۲ بر سبج
 باید کردن از آنکه نخوس را حساب طالع نظری باشد زیرا که دلیل بود که نرسد رانی رسد
چهارم در اجازت نرسیدن سنی سبج نگاه باید داشت ۱ باید که او را در نخوس
 خالی باشند ۲ باید که ماه متصل بود سبجی و منفرد شده باشد از سبجی و آن هر دو
 سبج یکدیگر را نظر باشند ۳ باید که ماه خنجره خنجره خنجره باشد **چهارم** در چهار حساب
 خنجره برای سواری درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ۱ محمد ایوب که بر باید طالع
 و خانه ماه باشد یا قوتی یکی از چهاره و زوجه که سبج را که بر سبج نسبت نیز سبج
 الا عقب ۲ باید که ماه متصل بود که یکی سبج سبج ۳ سبجی که باید که ماه و او را در نخوس
 خالی باشند ۴ باید که سبج خداوند سبج سلیم باشد از نخوس و آنچه از سبجی احتراز باید
 سبجی است اگر ماه یکی سبج متصل بود بر کار آن دلیل آن باشد که آن حیوان بر دل آن
 کران و تا قوتی سبج ۲ باید که بر سبج نظر شود ۳ باید که ماه در سبج یا در سبج یا در سبج
 که دلیل سبج آن حیوان بود **چهارم** در خنجره میان سبجی نه از برای سواری اگر آن حیوان
 ریاضت کرده باشد باید که طالع بخت خنجره بر سبج ماه سبج ازین سبج بود اگر خواهی که سبج
 زیادت شود طالع در سبج سبج و زوجه سبج باید که چهار سبجی باشد بر طالع ماه ازین سبج
باید چاه و سبج در برده خنجره درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ۱ محمد ایوب که بر
 باید که ماه در چهار سبجی بود اول جدی و ثانی جوزا که سبج هر چهار سبجی در آن سبج
 و جدی در سبج آن بود که بر سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 و خداوند خانه سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج

محمد ایوب

محمد ایوب که بر برده خنجره در دست او منقب باشد باید که طالع با خانه باشد ازین
 باشد از سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 ۱ باید که ماه زاید بود در زوجه و حساب ۲ باید که متصل بود سبجی که سبجی باشد ۳ باید که طالع
 و خداوند سبج بری باشد از نخوس ۴ باید که هر دو سبجی را نظر باشند از سبج با از سبج
 سلیم باشند از نخوس آنچه احتراز باید کردن است که هر دو سبجی را نظر باشند سبجی که کار آن در سبج
 هر دو میان شده و خداوند سبجی که سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی
 در سبجی در آن بود که را در سبجی چهار چیز نگاه باید داشت ۱ باید که ماه بری بود از نخوس ۲ باید
 که ماه متصل بود در سبج ۳ باید که هر دو سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی سبجی
باید چاه و سبج در سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 ماه دور باشد از سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 باید که خداوند خانه ماه در سبج سبجی بود ۲ باید که خداوند طالع با ماه و خداوند سبج سبج سبج
 چه اگر خانه زهر باشد دلیل است که آن مادر و دیگر که سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ۱ باید که طالع و دیگر که سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 و سبجی هر دو سبجی سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 تا طری باشد طالع یا خداوند خانه زوجه و سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 ۱ باید که ماه در سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 ماه در سبج
 عطار و در سبج که عطار و سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 از وی با گرفته بود و سلیم باشند از نخوس زیرا که ایشان دلیل بود باشد و همچنین زهره و ماه
 و سبج و خداوند سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 اینها دلیل آن باشد و همچنین عاشر ماه دلیل بود بر آنچه میان ایشان گذرد و در طالع و خداوند

خانه ماه و لیل عاقبت ایشان با یکدیگر وسط السهال خالی باشد از سعدی ۹ باید که ماه
 در برج ثمانت بود و بهترین فرود است و اول از ده در چاه تو راست تا سمت راست در چاه
 از چاه با یکدیگر در چاه است زهره ناظر و نجوم ۱۲ به بینه که ماه در برج خوش بود با در صاعقه
 ایشان است که آن فراتر بود بسبب ساختن دشمنان و دشمنان ایشان در کشتن یکدیگر را
پنجام در زفات که با یکدیگر ماه در صاعقه و سعدی و در لونا شده در برج ثمانت
 منور در ثانی عشر و سوادس و **چهارم** در سفر جنگ یعنی در ده از ده چاه که با اینست
 باید که ماه در برج خشک بود و بهتر آن که برج منقلب بود با یکدیگر طالع خالی بود و در کوش
 و همچنین در طالع ۲۳ باید که در خالی باشد از سعدی ۲۳ باید که خدا در تمام سعد بود
 خالی بود با یکدیگر ماه در طالع با در ثمانت یا در خالی عشر یا در تمام ۲۷ باید که ماه در متصل
 بود و بهترین با باقی با یکدیگر خوش ماقط باشد از طالع و از ماه ۸ باید که هر دو نیز با طالع
 یکدیگر در طالع نیز با طالع باشد ۹ باید که تا به پیر ماه قوی خالی باشد از طالع با در صاعقه
 یا در صاعقه عشر که آن لیل باشد بر آن روز در سفر نیز بسیار حاصل شود ۱۰ باید که ماه ناظر بود
 خدا و در خانه ۱۱ باید که خداوند طالع و خداوند خانه ماه را در کوه است و در سلیم از تمام
 اگر آفتاب بر برج سعد باشد یا در صاعقه یا در ثمانت بود و با زشت بود و آنچه از وی خرد باید
 بهشت چهر است خدا باید که در آن خداوند طالع از طالع سابق باشد و همچنین خداوند خانه
 ماه از ماه ۲۳ بر میز با یکدیگر از آنکه ماه خست الشعاع بود یا در سوادس یا در ناظر ۲۴ خرد
 از آنکه طالع در بهترین دین خانه باشد ۲۵ خرد با یکدیگر از آنکه ماه در صاعقه خوش باشد یا در
 ایشان نیز که لفظ خوش بود و نیز در نظر ایشان طالع خالی که یکدیگر ماه در اول متصل باشد
 بر برج لیل است باشد از ده در آنکه از او ستان یا از آنکه خست خرد با یکدیگر از آنکه ماه در
 صاعقه باشد که آن لیل در شمار ماه بود و در وی سست است ۲۶ خرد با یکدیگر از آنکه در اول
 که آن لیل بهاری ماه بهتر ۲۷ خرد با یکدیگر از آنکه هر دو نیز از یکدیگر و از طالع سابق است که آن

نویس

دلیل باشد بر در وی هر دو در آن گس و در ماه و با یکدیگر که آن سفر فراد و طالع
 معلوم بود با یکدیگر خداوند طالع وی سلیم بود و از سوادس و همچنین سوادس از وی با یکدیگر طالع آن
 کرد وی سفر خواهد کرد و عاشر طالع بود و می باشد با یکدیگر تا وی در ماه در طالع بود
 باشد یا در عاشر یا در ناسع وی **ششم** در صاعقه که از آنکه در وی نگاه با اینست سه
 چهر است ۱۰ که ماه در برج عالی بود با یکدیگر این برج عالی بود از نجوم ۲۳ باید که او را
 منور داشته و آنچه از وی خرد با یکدیگر در وی سست است ۱۱ که با متصل بود و لیل ۲۴ خرد
 که با یکدیگر طالع سستاره بود و در سوادس یا ماهه اتصال بود و همچنین سستاره **ششم** در
 در صاعقه منور دین با سست چاه که با یکدیگر است ۱۲ باید که طالع خالی است که از سوادس
 طری و بهترین خانه صاعقه است یا که بر خ ناظر وی بود از ثمانت و سعدی ۲۲ باید که
 طالع در طالع با در وسط السهال یا در صاعقه و اگر این میسر شود با یکدیگر در صاعقه یا در ثمانت
 مقبول ۲۳ که شیب را که با یکدیگر ماه در صاعقه بود و در صاعقه طالع در برجی ثابت است یا در
 بود و خرد او س که با یکدیگر در صاعقه بود و در ثمانت هر دو در صاعقه و در
 هم نیک باشد ۲۴ باید که خداوند طالع سستاره بود در صاعقه ۲۵ باید که خداوند طالع
 یا ثانی بود یا در صاعقه یا در ثمانت متصل بود که سوادس ۲۶ اگر خداوند طالع و خداوند سوادس یکدیگر
 باشد از ثمانت یا از سوادس صلح بود ۲۷ باید که خداوند ثمانت در ثمانت ۲۸ باید که هر دو
 در متصل باشد بخداوند طالع ۲۹ باید که خداوند طالع متصل باشد خداوند عاشر ۱۰ باید که
 خداوند خانه ماه و خداوند ثانی ناظر بود طالع بنظر سوادس در آنکه در لیل قوت با بر آن
 که با سوادس که ابتدا آنکه آنکار را در ۱۱ اگر آفتاب چنان است که خداوند سوادس خرد او ثانی
 متصل باشد و لیل سوادس شدن دشمنان باشد ۱۲ باید که آن سستاره که ماه از ده در
 بود در آن وقت قوی حال بود آن سستاره که ماه در وی روزه و در عاقبت باشد که در لیل قوت
 طالع ضعف مطلوب بود ۱۳ باید که ماه منصرف است بر آنکه سوادس و متصل باشد بر سوادس که

که خانه ی زیر فلک است سه روز بود که از وی بازگشت بود تصرفاتی که چون ماه تا نظر و اطلاع
 دلالت وی قوی تر بود و دلالت خداوند طالع ۲۳ اگر فلک بطین آن بود که جنگ خا بر آن
 باید که بر خیزد و نماند و طالع از سعد خالی بود ۱۵ باید که آن در خدا و بخش سود قوی حال باشد
 ۱۶ باید که بر خیزد و طالع و به و خداوند خداوند خا از قوی حال که شد زیر فلک آن و پس صلح
 ۱۷ اگر خداوند که هر دو خصم بر یکدیگر ستمند باید که آن سه روز که ماه از وی بازگشت باشد در
 طالع ساقط بود و زان گوید که در قوی تصور بود و باید که خداوند طالع و خداوند صلح از یکدیگر
 ساقط باشد و هر دو یکدیگر با نظر باشد و نظر ستمند به این تر اصل اقتضا که اگر کائن
 در راجح باشد و در جانی که تا مواضع باشد خصم او را کند و اگر در آن بود مال بر دستا شد
 و اگر در آن بی عشر بود با در سار بر حسب ۱۸ اگر عطار و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد
 باشد سدی که یکس خصم بر دیگری ستمند به پنج جایگاه بود ۱۹ اگر عطار و خصم او شماع بود
 هر دو خصم یکدیگر خلیت سازند ۲۰ اگر عطار و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد
 اما آنچه از وی اختران با در کوان دوازده چیز است اگر خداوند طالع در آن باشد ۲۱ اگر عطار
 باشد ۲۲ اگر عطار و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد
 که در آن ستمند به خداوند صلح و خصم بر خیزد و در آن کوان با در خیزد و بر خیزد و بر خیزد
 اگر عطار و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد
 در صلح و قیاس نباشد ۸ خدایا بر کردن از آنکه ماه و خداوند او خاصه بر خیزد ۹ خدایا
 از آنکه ماه و خداوند از آنکه او را شماع و صلح است ۱۰ خدایا بر کردن از آنکه
 زحل در خانه خداوند طالع باشد و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند
 نیز بر خیزد ۱۱ خدایا بر کردن از آنکه خداوند طالع همانند خداوند صلح و خداوند صلح
 در خانه خویش بر خیزد و خداوند طالع بوی تصور شود که آن و صلح بر خیزد ۱۲ خدایا بر کردن
 از آنکه و صلح بر بالای و صلح طلب کند که آن و صلح نظر او بر خیزد و صلح بر خیزد

از فلک است

و از جنگ آن وقت که ماه در ثور باشد تا نظر بر خیزد و نظر نماند به و چون در ثور و طالع
 باشد باید که به نیکیش بر خیزد هر دو سدی بوی تا نظر باشد باید که در خیزد و بر خیزد
 دوم در شهر و خانه شدن و آنچه در زمین است ستمن باید که در خیزد و بر خیزد اما که دوم
 طالع آن وقت سود بود ۱ باید که خداوند بر خیزد و دوم که سدی باشد ۲ باید که وی بر بالای
 زمین بود ۳ اگر خداوند دوم که ستمن باشد باید که تا نظر و در طالع باشد و از طالع بر خیزد
 ۴ باید که ماه از وی نماند و ساقط باشد اگر زوی که در شهر سدی و در آنجا مقیم باشد یا در ماه
 در اسد باشد مقبول آن خداوند طالع باید که ماه قوی حال ۸ باید که ستمن سعادتی و طالع
 باید در وسط السابو و تا طالع ساقط طالع ۹ باید که ماه فوق الارض بود و آنچه از خیزد
 اختران باید که بر خیزد است اما که ماه و خداوند از آنکه او را شماع و بر خیزد و بر خیزد
 و دشواری آن کار بود که در شهر خواهد که اگر در آن شهر کار را بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد
 زمان کند درین صوم که شماع بود و بر خیزد است ۱۲ اگر خداوند شماع باشد یا شماع
 اشماع یا مقیم زیر آن و صلح است که در آن شهر زوی یا اگر در آن شهر هیچ سود بود
 ۱۳ اگر ماه بجا سدی زحل نباشد زیرا که در صلح شماعی حضرت ۱۴ از آنکه ماه با خداوند شماع
 و عطار و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد
 با ماه بود در قوس یا تا نظر وی بود از قوس که آن و صلح حضرت بود از پیش شماع و بر خیزد
 در پست و بر خیزد شستن درین باب نوزده چیز نگاه و این است ۱ باید که طالع و خداوند
 و ماه و خداوند خانه وی صلح باشد از نخوس ۲ باید که تا نظر ستمن شماعی یا شماع
 بر خیزد ۳ باید که طالع و خانه ماه بر خیزد نسبت بود تصرفاتی که بر خیزد و بر خیزد
 یا عترب بود و بر خیزد که در عترب در احوال است و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد
 باشد خاصه ستمن حضرت که خداوند شماعی در بر خیزد شماع باشد ۴ باید که در صلح آن صلح
 باشد چون افتاب در کار سلطان بر شماعی در و زات و همچنین در آنی سار کات

با خداوند شماعی بود

بیشتر آن بود که ماه آفتاب متصل باشد و آفتاب بیشتر از جایگاه مقبول اگر خداوند
 وسط السهال بیشتر بود و غایت نیک باشد ۱۰ باید که آفتاب در برج اشقی بود ۱۱ باید که
 چهارگاه از سعید عالی باشد خاصه و در عاشر ۹ باید که خداوند عاشر نماز و بخدا
 طالع ۱۰ باید که ماه آفتاب در عاشر باشد و متصل به برج سار که فلک بالای فلک است
 بود ۱۱ بیشتر آن بود که آفتاب در وسط السهال بود و یا زهره یا مشتری و غیر آنست که در فرخ
 باشد ۱۲ باید که خداوند طالع در تیر بود و نیزین و نه تا غایت ششست ۱۳ باید که خداوند
 یکی از هجده و نیزین باشد ۱۴ باید که خداوند طالع در شرف فریش باشد یا متصل بود و بخداوند
 شرف خورشید ۱۵ باید که خداوند باشد که از او تا در وسط السهال یا برج اشقی یا هر یک
 بود و در این مینب باشد ۱۶ باید که ماه نایب باشد در فرخ ۱۷ باید که سه سعادت توی طالع
 باشد و در او تا بود خاصه در عاشر ۱۸ چیزی که در طالع و خانه خداوند و خانه
 بر یکی مستقیم الطالع باشد ۱۹ قضاوتی که در بهترین آن باشد که طالع عاشر آن شهر بود و
 اقله در آن طالع و تری از او تا طالع آن توان در شرف که شش باشد یا از او تا طالع
 اجتماع و استقبال باشد بهتر باشد و اما انیز از روی خراز باید که در شرف جز شرف است
 باید که در آن از برجها که مولا موافق نباشند دان جمع و سر طالع و مقرب جدی و دوست دان
 برج کردی زحل یا مریخ یا زنب بود ۲۰ بر بهر باید که در آن از آنکس نوس ناظر باشد از او تا
 ۲۱ خدر باید که در آن نشاء و حال آفتاب که آن کار باشد ۲۲ خدر باید که در آن از جزو طالع
 یا استقبال که پیش از آن که شش باشد و نوس باشد یا نوس بودی مستولی باشد خدر
 باید که در آن از خرف و از کسوف آن سخت بر باشد ۲۳ خدر باید که در آن از آنکه ماه در نایب
 باشد یا نوس بود یکی از آن سه کس در خدر بود که در شده ۲۴ خدر باید که در آن از آنکه ماه از آن
 منفرد بود که آن نقصان کند خدر که آن نقصان ماه در نور و در حساب **شخصیت**
 در لو بستن آنچه درین معنی نگاه باید داشت چهار است ۱ باید که ماه در یکی از خانه

در طالع

دلیس

عطار در زهره و مشتری بود که در لو بستن از هر حرب بود که ماه در خانه مریخ باشد
 و نیزین عاشر است فصلی که در باید که ماه خداوند طالع در خانه مریخ و مشتری
 باشد ۲ باید که ماه از نظر مریخ حال نباشد از تثلیث یا تیس ۳ باید که طالع خداوند
 روی ماه و خداوند خانه وی سمود باشد ۴ باید که خداوند طالع و خداوند خانه ماه مستقیم
 باشد و آنچه از وی خدر باید که در آنست که خداوند طالع و خداوند خانه ماه را صاحب
 باشد ۵ **شخصیت** و پنج در لو بستن دن اگر خوانند که باید که آن کار با وی مستقیم باشد که باید
 ۱ اگر ماه در برج و در حساب بود ۲ باید که ماه در او تا باشد ۳ باید که متصل بود و سمود
 باید که ماه نایب بود و نیز ۴ باید که صاحب بود و در شرف ۵ باید که طالع حال بود از نوس و اگر
 خوانند که در آن کار شش و سه جز نیست باید که در آن باید که طالع و خانه مریخ باشد
 ۶ باید که ماه ساقط بود از طالع ۷ باید که ماه نوس بودی از آنچه در ابتدا در آن کار کرده
 عکس آن جنبه باید که در **شخصیت** در خرچ مستقیم باید که ماه متصل به
 بر محل در اول ماه از تثلیث یا از تیس در خانه زحل و نیز و نیزین است که سمود وی خاطر
 باشد **شخصیت** در حاجت خواستن از سلطان خرچ چرخ نگاه باید داشت
 ۱ اگر طالع برج اسد بود ۲ اگر ماه در قره باشد در وسط السهال اگر ماه و خداوند طالع
 بود سمود ۳ باید که ماه زهره و مشتری بود ۴ باید که صاحب بود و **شخصیت**
 در صد که در عرفان آنچه از وی نگاه باید داشت در آن چه جز نیست اگر ماه در برج مریخ
 بود ۵ اگر متصل بود و عطار ۶ اگر طالع توی حال از خرچ ۷ اگر صاحب عرفان آنی خوانند باید که
 متصل بود به شمار که در برج آبی بر سر چیزی بود در سید در باران باید که طالع برج مریخ
 بود جز از حوت و صاحب طالع در برج آبی بود ناظر خداوند نوس باشد در خانه مریخ بود ۸ اگر
 باید که جز از مریخ بود که هر چه در شش و شش است که در آن تیر بود و اگر صاحب بود ۹
 بیشتر آن بود که طالع برج شش بود ۱۰ باید که ماه در عاشر بود سمود و مشتری در طالع و مریخ در

خارج

عطار

در صل ساقط و زهره در یکی از او تا دو ماه باشد و بهترین ماهی شنبه است
 اگر ماه زهره متصل بود و طبعیت نیک باشد دوران مسیاری بی شط باشد **باید که**
 ساج نام متصل باشد و مخرج **باید که** منصف بود از مخرج **الحق** **باید که** اگر ماه
 در طالع بود و پس بر آسانی صید **باید که** اگر آن که کسب ماهی متصل باشد در ماه اول
 باشد که اگر در وقت باشد آن دلیل قوت صید کند و اگر ساقط بود دلیل صید بود اما آنچه
 از وی خرد زانکه در آن شش خیز است **انگه ماه** خالی السیر باشد **انگه** در آخر مخرج
۳۰ خدر با هر که در آن که ماه در جدی باشد مخرج و مخرج در مخرج و در وسط الساعه
 آن دلیل بود که شایسته **باید که** مخرج **باید که** اگر وقت صید کردن ماه به سراج
 متصل بود همان صید نظریه باشد **باید که** از زمانه خاندن خوسا قطره **خدر**
 از آنکه ماه مخرج بود **باید که** مخرج **باید که** از آنکه طالع مخرج است و **باید که**
 در صید کردن چهار پیمان شش مخرج **باید که** در وقت **انگه** در مخرج است بود
۲ **باید که** ماه متصل بود مخرج و شش و تسلسل نیز که دلیل قوه آن خاظر باشد که آن
 صید کند **باید که** ماه **باید که** مخرج و سراج مخرج **باید که** در مخرج مخرج بود
 و بهترین مخرج است زیرا که در مخرج خدر و پس آن صید است که صید کند و تصدق
 جانور بود که در مخرج کوزن و مانند آن **باید که** ماه در مخرج مخرج مخرج
 و اگر تصدق وی جانوری بود که خاظر دارد و چون مخرج و مانند آن **باید که** ماه مخرج مخرج
 و اگر تصدق و کان کند چون شیر و پلنگ مانند آن **باید که** در مخرج مخرج مخرج
 مخرج **باید که** در وقت **انگه** طالع مخرج **باید که** در مخرج مخرج مخرج
 آبی بود **باید که** ماه مخرج مخرج مخرج مخرج **باید که** در مخرج مخرج مخرج
۵ **باید که** ماه زانکه بود در مخرج **باید که** ماه متصل بود مخرج **باید که** در مخرج مخرج
 طالع و عاشر ساعت صید زهره و ماه و عطار **باید که** در مخرج مخرج مخرج مخرج

۱ اگر مخرج در مخرج ماهی باشد **انگه** هر دو در مخرج مخرج مخرج **باید که** در مخرج مخرج مخرج
باید که مخرج مخرج مخرج مخرج **باید که** در مخرج مخرج مخرج مخرج
 و بهترین مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
۳ **انگه** ماه از سجد با کشته بود **باید که** مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 کسبی باشد که به مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 در مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 باشد **باید که** ماه در مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 ماه مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 بسیار بود و مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
۱ **باید که** مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
۳ بهترین است که ماه مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 باشد **باید که** مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 از اول مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 شود در مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
۳ **باید که** مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 در مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 در مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 نامت مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 سعدی باشد **باید که** مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج
 داشت مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج

باید که

۳ باید که اول صل باشد و وسط انور باشد و در آخر جزایا و سر سلطان با در وسط سینه
یا در اول سینه با در وسط عقرب یا در آخر خضی یا در اول سعدی بوی نظر باشد **هفتاد و دو**
چشم در شراب سماون آنچه درین معنی گفته باید داشت پنج چیز است اما یک ماه در وقت
یا در سر سلطان باشد ۲ باید که ماه متصل بود به پاره ۳ اگر بعد از آن زهره باقی است بپزند
از شکر تا از شکر آن شراب برسیا رسد و هر کس آن شراب نصیب یابد
۴ اگر انفصال چشمه و عطار بود و در وقت آن شراب بحر می دلمو و طرب خورد شود
۵ اگر آن شراب از زهر معالجت کند باید که ماه در برج هر دو است و در متصل عطار و در وقت
آن بود که شتری با نظر بود از آن شراب شش قطعه عظیم بدید آید و آنچه از وی خورند یا بپزند
و در غیر است اگر قورنض با نظر باشد که اگر چنین باشد آن شراب تها شود و قورنض آید
باشد اگر ماه هر چه با نظر باشد بنظر رسد که آن دلیل باشد اگر تم کشند یا آن شراب
تبا شود **هفتاد و ششم** در شراب خوردن درین امر سبب خطا بیدار کردن اگر هرگاه
که ماه در قور یا در سینه یا جوت باشد و شتری در او تا دو ماه در میان دهم و هفتم بود
که خوردن یک باشد ۲ جن ماه متصل بود باقی سینه نیست خوردن پنجاه نیک بود ۳ جن
ماه متصل بود بیشتر خردن شراب سکد فایند و آنچه برین مانده است باشد و آنچه از وی خورند
باید کرد و در غیر است ۳ جن ماه در برج خاکی باشد و متصل بود بر جانی که شراب خوردن
و ارد ۳ جن ماه در برج و اشقی و متصل باشد برین کرده باشد در آن وقت خوردن شراب
و اکیدین و فایند و مانند آن **هفتاد و هجتم** در همانی رفتن درین باب دو چیز است باید
کردن اگر ماه متصل بود سعدی و ستران بود که سینه است باشد ۲ باید که با نظر بود
عطار و آنچه از وی خورند یا بپزند در وقت آن که ماه باقی از در خورند باشد یا برین
و عطا بود این بود ۲ بی اندوختن او تا باشد **هفتاد و هشتم** در شکر خوردن و خوردن
آنچه در وی است سبار باید کردن و در آن وقت چرت است اگر ماه متصل بود با یکی از دو سعدا گو

انگاره

آنرا کند او غایب شود و اگر متصل بود چس منسوب شود ۲ بتر است که ماه در سینه باشد
از عطار و متصل باشد برین ۳ اگر طالع سعدی باشد یا صاحب طالع در عاشر بود و اگر طالع
کند طالع بود ۴ بهتر است آن بود که در سالی خشی بود ۵ اگر ماه تصرف بود در عطار و آنچه بود
طالع متصل بود آن دلیل بود بر خضو کس که آنرا کند را تعلیم دهد ۶ اگر خداوند طالع خرد
سالی هر دو در وسط سینه باشد هر دو بار باشد اگر ماه و عطار هر دو در طالع باشند
و تبا باشد هر دو در وقت کند و در وقت کند که در وقت کند که در وقت کند که در وقت کند
و زود با خشن که ماه در برج آن جانب باشد اگر جان اتفاق است که در جانب شرقی باشد
بتر بود چنانکه اگر ماه در محل ایستد شرقی باشد در جانب شرقی باشد ۹ باید
در وقت که شرقی یا شمال بود و مغرب با جنوب ۱۰ سبزه که با یکدیگر در آن بچ
باشد که صاف شود و آنچه از آن کند ۱۱ باید که صاحب سالی با طالع باشد ۱۲ خرد باید کرد
از آنکه خداوند طالع و خداوند سالی با نظر باشند یکدیگر از مفاصل که آن دلیل قصه است
چنگ بود میان هر دو **هفتاد و نهم** در چکان زدن درین باب شش چیز است که باید
۱ باید که ماه در سراج متعلق بود ۲ باید که ماه متصل بود بسود و با مرغ از شکر است و سبزی
باید که طالع وقت خوردن رفتن از برای چکان زدن بر چینی شکر است و بهتر است آن صل
و سیران است ۳ باید که خداوند طالع متصل بود بسود و باید که نوقس الارض بود از برای
نخوس چسب سلق ۴ اگر خا هندی که غالب شود که وی در آن جانب باید زدن که ماه در آن
بود با یکدیگر قوی حال باشد زیرا که آن دلیل نیست سبان بود و آنچه از وی خورند باید
کردن سبب چرت است اگر ماه در برج ثابت بود و در چینی بود و بسود ۵ خرد باید کرد
از آنکه ماه با زحل باشد زیرا که حرکت راسد کند ۶ خرد باید کردن از آنکه ماه با زحل در طالع متصل
بیشتر است که در هر دو باشد زیرا که دلیل است از آن سبب بود که ایوب که بر یکدیگر بود
در او تا باشد عرفان بود باید که زحل در وقت باشد خا صمد طالع و عاشر **هشتاد و یک**

در وقت دعا کردن یعقوب سبحی گفتی درین معنی رساله ساخته است اما آنچه حکما درین سخن
 یاد کرده اند تباری نبوده است و تمام آنچه درین رساله آورده است باین معنی است و بعد از آن
 آنچه دیگر حکما گفته اند بگویم یعقوب میگوید قوی گفتند اندی باید که در وقت دعا مستعد
 در طالع بود سعدی بگوید در راجع نما تنها کار دعا نیست دی به قولی پیشتر قوی میگوید که اندی
 در تاسع بود دوم در راجع باید که ماه برای آن منظر سود باشد بعضی گفته اند که دعا از برای آنست
 که باید از آن که در خانه زهره بود و متصل به منظر شتری و اگر دعا از برای دنیا گفته باید که ماه
 در خانه شتری بود و متصل باشد زهره و اگر از برای طلب کردن ضیاع و عتق بود باید که ماه
 متصل بود به جلیانگه از وی مقبول به منظر و مسعود در آن موضع بود که یاد کرده شد و اگر از برای
 طلب بیست و بادشهر بود باید که قریب است و متصل بود منظر مردت و اگر از برای کفری
 و شجاعت بود باید که مربع از منظر مردت متصل بود و اگر از برای طلب علوم و دانش بود
 باید که بعطاره متصل بود و اگر از برای لذت و کار بار زمان بود باید که زهره متصل به منظر
 گفته اند هر وقت که عطارد یا مریخ معانین کنن المصطفی باشند آن وقت اجابت دعا
 بود با صلح این دعا گفته و اگر آفتاب معانین در باشد و پس آن بود که دعا گفته و تو اگر بی حاجت
 یا بدو از هر معانین دی بیشتر و مسعود بود پس گفته دعا گفته از میان عمر تا آخر قرآن کرد
 و کلمات دیگر بیجا از منظر و اگر نخوس بود پس آن بود که در آخر عمر عیال از دنیا رفته شود و اگر شتری
 معانین دی بیشتر و دیوانه است که دعا گفته بر دشمن خود نظر نماید و اگر زهره معانین دی بیشتر
 گفته دعا گفته مال بسیار یاد و حکما دیگر گفته اند در وقت دعا کردن باید که شش
 بار اس بود در عاشر طالع آن وقت از نخوس سلیم باشد و ماه منصرف بود از خداوند
 طالع و متصل به شتری یا منصرف به شتری از شتری و متصل باشد بخداوند طالع و خداوند
 وسط السما و ناظر بود چنانچه نویسیش خداوند طالع در وسط السما بود و او را سلیم باشند

انگلی

از نخوس بر آنکه اگر کسی در چنین وقتی دعا کند اجابت یابد خاصه
 که آن دعا از برای کار خیرست بود و اگر چنین وقت تمیز
 نشود باید که ششتری بار اس در وسط السما بود
 و خداوند طالع سلیم بود از نخوس و ماه
 متصل بود بسعد و تا اجابت شود
 و الله اعلم بالصواب

كلما دخلت بالملك الاشراف والزرع والكتل وروج وستر الرمن والدواب وانثية
 وحاطط الاعداد وحارب فان فيه الظفر والسلافة والبس فيه ما احسن من جديد قيا
 فان ذلك كل محمود العاقبة ومن ولد فيه ذكر كان او انثى كان سعدا اجسادا الى انكسرت
البلدية وهو من روج له من القوس **بها** ما من الجدي ما به تحس للزرع ولا
 ولا يكتسب غلتك ولا تازولا يخط الملك الاشراف والاخران ولا روج ولا شرب
 ولا مع ولا يكتسب فيه ثوبا جديا فان من فعل ذلك حرجه رفته ولد فيه ذكر كان او انثى
 منترسا مشوما وفي كتاب بصحة القرآن السادة سعد وجه القرض ليركس **السعد** الذي
 هو من اول الجدي **سنا** هو من رضى نفس منسوب بالسماعة وجه المرنج لا يخط
 الملك والاشراف والاخران والزرع ولا يكتسب ما يك ان حملت ذلك حرج المرنج
 مرك ولا تازولا يكتسب ثوبا جديا فانك ان فعلت الصابك حراج من عدو كمن ولد
 فيه ان كان ذكرا كان محمودا سعيدا محسنا حسن السيرة وان كان انثى كانت خطبة
 عند الرجال حرجه عليهم ثمسك غير مستوره وفي كتاب بصحة القرآن ينسب لوجه القرض
 للسكر **سعد** وهو من **سنا** هو من الجدي الى **اله** **سنا** من رضى سموة وقوة
 نفس ما فرود دخل فيه على الملك الاشراف والاخران والزرع والكتل غلتك ولا روج
 ولا شرب ثيابا من الرمن والدواب والبس منه ما احسن من ثيابك الجود من ولد فيه
 ان كان ذكرا كان مشوما محدودا تنسكها فاجرسه وان كان انثى كانت ميمونة
 عصبه محموده السيرة خطبة عند الرجال وفي كتاب بصحة القرآن ينسب لوجه **السعد**
 وهو من **اله** من الجدي الى **سنا** من الدواب سعدوا فخطبه ما الملك الاشراف
 والاخران والزرع والكتل غلتك والبس منه ما احسن من جديد ثيابك وما فرود وتزوج
 الرمن والدواب ومن ولد فيه ذكر كان او انثى كان سعيدا مستورا ميمونا محسنا محمدا
سعد الا **شعبه** وهو من روج له من الدواب **كاله** هو من رضى نفس لا تافز

والرمن

ولا تزرع ولا يكتسب غلتك ولا يخط فيه بالملك الاشراف والاخران ولا يلبس فيه
 ثوبا جديا فان من روج ولا شرب ولا شرب ثيابا ولا دوابا ومن ولد فيه ذكر كان او
 انثى كان مشوما مستورا يموت عدو والده الرمن الا ما عدو يكون تنسكها حسنا محمدا
 وفي كتاب بصحة القرآن ينسب للصلاه والحج **كاله** وهو من **كاله** هو من روج له
سنا من الموت رايه سعدا للزرع والاخران بالملك الاشراف والاخران
 والسقوة وتدير الحروب والبس ثياب الجود فان ذلك كل محمود العاقبة ومن ولد فيه ذكر
 كان سعيدا ميمونا مستورا صالحا في شهده وتديره وفي كتاب بصحة القرآن ينسب
 وجه القرض **الوجه** وهو من **سنا** من الموت **سنا** من رضى نفس
 نجس او دخل فيه على الملك والاشراف وحارب عدو وساء ولا روج ولا شرب ثيابا
 من الرمن والدواب والبس منه ما احسن من جديد ثيابك والزرع ولا يكتسب غلتك
 فان السلطان سلما ومن ولد فيه ان كان ذكرا كان مشوما محدودا موصفا مستورا
 الدرس السيرة مذموما عند الناس وان كان انثى كانت ميمونة محسنة مستوره
 خطبة عند الرجال وفي كتاب بصحة القرآن ينسب وجه القرض **الوجه** وهو من
 الموت وهو من **سنا** من الموت ما هي سعدوا والزرع والكتل وسافر واستمر ما جهت
 من الرمن والدواب والبس فيه جديد ثيابك او مسح فيه الاعمال كلها فان ذلك محمود
 العاقبة ومن ولد فيه ذكر كان او انثى كان سعيدا محمودا ميمونا محسنا حسن السيرة وكان كتاب
 وجه المرنج

ادانتي

18 579.

10 097

73 52

82 81

لوح القم

٦٤

Handwritten text in Arabic script, enclosed in a rectangular border. The text is arranged in approximately 20 horizontal lines, though it is significantly faded and difficult to read. It appears to be a list or a series of entries.

٦٥

Blank page with faint horizontal lines, suggesting ghosting of text from the reverse side of the leaf.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله الذي يمدح حكمته انبثته الاختيار وبقبضته
 قدرته اغراقت دار الصلوة على رسوله وجبده حمل الامين
 المختار والاسلام على آله الامجاد والحمد لله والحمد لله
 الايام هادى الفلك الدائر وسارا الاعم السيار بعد اذ اتم
 ثناء قادر مختار جلت عظمته وعلت كلمته كدمت اختيار
 از قتل اعمال كارخانه ابداع و مشيت و تصرف در خزان اسرار
 قدرت و ادرات او كوتاه است **كه يقول الله ما يشاء ويحكم كما يريد**
 و آثار ثوابت و سيات و اطوار اذ و امار فلاك دايرات برضائع
 قدرت و بدائع فطرت او كواه **ان في ذلك لذكرا لمن كان**
له قلب والحق السميع وهو شهيد وارسال صلوات صلوة برزق
 مطهره و مشاهده منوره سالك از مسالك دين و فاعلم
 منا هجرتين كه مطالع اقا ره داييت و طوابع افاق و كاتبة بوند
 على الخصوص اشبه به اوج **سبحان الذي يرى** شاه بسبح
والنجم اذا هوى قطب سبهر اصطفى حضرت مصطفى صلى الله عليه

وسله

وسله وابلغ نساير تحيات فايحات و شباير دعوات رايحات
 بروضات زاهره ازا هر حقايق علوم و مشاهير ممالك **صالحه**
كالنجوم جنين كونه فقير حقيقه على المهيمن المشهور الكاشفي
 امده الله باللفظ الخفي كجون بمدد دستي اري فخر توفيق
 و باي مردى معارف تحقيق شش رساله انا انوار احاطه
 ست نموده در علم نجوم ساخته و پرداخته شد بدین ترتیب
 كه از رساله موله خبر خلت تمام ابواب مدخل الی عالم غیب
 بروحیه مستقیمان باقیاء و باقیاء اعمال واحكام
 باسبل و حوه ميسر كشت و از كتاب **ميا من المشرقى** از حسی
 حساس از قیامه و نور و جلال و تسهیل و تخفیف
 بر منظر طهور و عزت و عزت روز بجلوه جلال نمودار شد و بگفت
 نسخه **سواطع المشرق** جمل اصداف اعمال و الید در رشته
 انظام میدستان نظام فکرت نظام هر چه تمام تر بدین وقت
 و صحیفه منیره **لوامع الشمس** باشعه اشعار لطایف
 آثار انوار احكام رسدین عالم و ابرع المبان چون روزی
 روشن گرداید و بین دفتر **مناجیح الزهده** مناسبات
 موالید حلاله و مآلایه هجرت هر چه کاملتر متبسمه كشت و بسا
مناجیح عطار در خفايى روايى ضمنا بر امر تحقيق سبایل
 طالع مسل و تدقیق عنوان من ان انك شفا من تمامه و وضع
 مآل کلام بخشید وقت آن آمد كه باصلا در رساله **الواجب القمر**
 اعنه حقايق اختیارات و از نهه در قبايق بایدی فارس بیان

مضامیر و انفرادی و فیزی و شمسوار میایدین حکمت پروری مید
 و بدین لامعه جهانبان افزون سیده کلمه سنان که لغات سببعه
 سیکاره بر توی از شعاع سفوح علوی اسرار ایشان تواند بود
 اتمام اوست که آنکس که برین دردی غایله شهنیت و مظنه
 ریت این ضاعت مزاج و قوی دولت قبول خواهد میدید
 و این را به حقیر کاهی بر تو **فصل اول** خواهد یافت که شرف
 مطالعه خدام استقامت سعادت و جهاد صرف ایام دستور
 الایام حجاب الامر که شرقاً و غرباً با معاد العزیز آء و رانیز و کسبنا
 نقطه دایره الایاله منقطع خذوه الجلاله مدبران العبد
 بالافاضات الفلک کتبه مقرر فواین الفضل بالاشرافات
 المملکة حرآت المملکت الحاقانه امین الحضرت السلطانیه
شعر عند السلطان عزیزه مطامع لدى الخواصین کلین امین
نظم شمسوار عرصه رفعت که در ضمائر قدر الباق ایام
 و له راضی احکام اوست آصف جوجاه محمد الدین
 محمد ک آفتاب در فکرم احترام از بزم خدام اوست لایزال
 بلیان دولت و موده الدعای وارکان خشنمه مویک
 المعالوم صرف کرد و نظر ارض و عین الرضا ملحوظ و ملاحظ
 شود اگر چه عقل دورین بین میداند و جز در همتا تحقیق
 میشتناسد که اهدای این خضر محقر که حکم **فصل الترتیب**
محمد دارد رعایت مباحث و نهایت حرانست و فی الحقیقه
 این شیخ و تنبیر استحقاق نظر خداوندی که محکم علو و رفقا دارا

نورس

فروست ندارد خاما رجا و افق و یقین صادقت که بعولین
 مسکین انوار بی و عواطف در پیش پروری انتظار مابین
 افانرتوجه این مختصر ساخته بجزل ضا و موقع قبول رسائید
 شاید که متصدی تالیف این مجموعه باضافات مرضی خاطر
 فیاض و اسرافات عاظت خیمه مقدس از حصص خول اویار
 با وجع عرب و اشتها مرتی کرد در محض الطاف و احسان انوار
 و عین اعطاف لایحه الانوار بقسط انوار جزل و تقوی اعمر
 اشتمل بختل شود **شعر** میخا نال الذی املت من اسلی
 ان لو املت منک ما املت من علی **بیت** که در کوشه جنبی
 شکسته دار به منی فک شویو بریزن کن و مشتری
 بسعادت و مزانه نیل المطالب و المقاصد وهو مراد کل
 طالب و قاصد و وضع اساس این رساله بر مقدمه و در مقاله
 و خله لایق افتاد چنانچه در فهرس موضوع میبشود **مقدمه**
 در تعریف اختیار و موضوع و مبادی آن و فوایدی که بر استعمال
 آن مترتب میبشود مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در تعریف
 اختیار **فصل دوم** در موضوع و مبادی این علم و **فصل**
سوم در فایده اختیار **مقاله اول** در شرایط کلیه
 اختیارات و آنچه احتیاز آن لازم باشد و آنچه اسباب کمال
 اختیار بود و این مقاله بر سه فصل اشتمال دارد **فصل**
اول در شرایط که اختیار آن نشاید **فصل دوم** در آنچه
 احتیاز آن در اختیار لازم باشد **فصل سوم** در شرایط

که سبب کمال اختیار بود **مقاله نهم** در اختیارات جزئی است آن
 صد و پنجاه و سه اختیارات است که بر تئسی لایق ایراد کرده میشود
 و در همداء مقاله دو جد ولی مفصل خواهد شد تا هم اختیار
 که مطلوب باشد زودی نظر اطلاع در آید **مقاله دهم** در بیان
 اختیارات مشغول مشغول بر بیست فصل **فصل اول** در اختیار
 اقصای قره کوب **فصل دوم** در اختیار نزول قره در
 بروج عالی السیر و اخسارات بر کالات **فصل سوم** در اختیار
 تریج لوله او در منازل **فصل چهارم** در اختیارات این منازل
 بنده حکما به جرد و ابورحمان **فصل پنجم** در اختیار
 منازل بنده حکما **فصل ششم** در اختیارات منازل سجده
 فتح قلاع **فصل هفتم** در اختیارات در جهات مخصوصه
فصل هشتم در اختیارات در جهات بنده قران **فصل نهم**
 در اختیارات بنزول کواکب در جرد و دیگر **فصل دهم**
 در اختیارات مجلول کواکب در جرد و دیگر **فصل یازدهم**
 در اختیارات ایام فرس بد و فوج **فصل از دهم** در اختیار
 ایام هفت **فصل سیزدهم** در اختیارات بیکن سلسله
 و محقق مواضع آن **فصل چهاردهم** در اختیارات ساعت
 است کواکب غیر آفتاب **فصل پانزدهم** در اختیارات
 ساعات بقول ابو معشر **فصل شانزدهم** در بیان اختیارات
 مامونی **فصل هجدهم** در اختیارات بنی بنده حکما
 هند **فصل نوزدهم** در اختیارات حکما بنده حکما

فصل نهم

فصل نهم در اختیارات رجال الغیب که از اجزای کوی کویند
فصل بیست در بیگانه عربیه و نوادر اختیارات و بعد
 از توضیح فرس سر شروع می شود و در مقدمه کتاب بعون الله
 الملك الوهاب **مقدمه** در تعریف اختیار و موضوع و بیان
 و فوائد آن بر سه فصل **فصل اول** در تعریف اختیار
 صاحب روضه المنجز آورده است که اختیار هر یک از
 مسعود است بجهت معنی که مناسب آن باشد و نزدیک
 بدین معنی است بلکه حکم و حاصل که کوی بسیار کوی اختیار
 سعادت و قتی مختار بود که آن وقت موافق مطلوب و مقصود
 باشد و مختار صاحب غرض باشد و اطلاع مختار بنده
 و اما علامه فخر المله و الدین المزیقی قدس الله سره العزیز
 فرموده که اختیار عبارت است از هر یک از قتی که آن بهتر
 و خیر باشد که یافت شود از این اوقات که موافق مقصود
 وی بود و در هر صفت که آن وقت در وی طلب کند و حاصل
 این تعریفات همانست که اختیار طلب و قتی است مسعود و مناسب
 مطلوب و موافق مقصود و صاحب کفایت لتعلیل آورده است
 که اختیار کردن مزاج آسمانست برای آغاز کار هر چیزی محکم
 آن کار بر وفق آن مزاج جمع آید اگر آن کار در وقت آن مزاج
 کرده شود و بدین سبب واجب است که نخست در اسباب
 کلیه آن کار تأمل نمایند و از مبادی با نجز میزند که آن هم
 از جمله ممکنات است یا مستحیلات اگر ممکن باشد آنگاه اختیار

کند تا فایده بر آن مترتب گردد و در اختیار ارباب باختر می برده است
 که چون برای کسی اختیار معلوم کند اگر طالع آنکس معلوم
 باشد باید که اول در طالع اصل و اسما و تحویل آن نظر کنند
 که بر آن مفسد دلیل هست یا نه اگر آن دلیل قایم باشد نگاه در
 اختیار آن شخص روغ باید نمود و آن در آن شخص نباید که بتعال
 طلب نکرده باشد و تصبیح اوقات نموده و اگر طالع اصل معلوم
 نباشد طالع سلسله را قایم و مقام طالع اصل را در اندیشه رابط کرد
 رساله منافع عطار مذکور شده و هر چه حکم یا چیزی
 فرموده است که سلطان مغرب الدین سلطان سخر ادا الله چنان
 میخواهد امر کرد که اختیار سفری کند در آن اختیار میان اهل
 صناعت منازعه آنها رفت تا بزرگ اختیار اتفاق نمودند
 و بعد از آن قضا و سلطان را از آن سفر پیمانی افتاد و فیض عینیت
 نموده و همه ریح ایشان ضایع شد پس شرط آن بودی که از روی
 طالع اصل و انشعاب و تحویل بادشاه بدرد ندی تا این سفر وقوع
 خواهد یافت تا این ریح بکشند ندی و در بعضی از کتب
 اختیار مسطور است که جز حکمها در طالع ذوالقرنین
 هیچ کسالت ندید و سفر و دلیل خوبی بود در طالع بود قریب
 سه سال اجازت ندادند که سفر کنند و اختیار را موقوف داشتند
 و او نیز چون صورت حال معلوم کرده بود و از پیش حکما عدول
 نموده **فصل دوم** در موضوع و مبادی این علم موضوع
 هر علم این چیزی باشد که در آن علم از عوامل جن و بیجست کنند

جمله

جمله در علم طالع احوال بدن انسان از حیثت صحت و عجز
 و موضوع آن علم افلاک و کواکب است از آن روی که از قوت
 بفعل آید آنچه چیزی را که اختیار برای او کرده باشند و مبادی
 هر علم آنست که موقوف علیه شروع باشند در مسایله آن علم
 و مبادی این علم بر اینست که احوال او دره است قضا یا بجزئی
 بود و قضا یا م مقبول بودن همین مجربات و پس جانچه و پس
 جمعی است که مقرر است که هرگاه قمر یا صاحب طالع متصل
 نباشد کوکب عجز از سیارات هر آنکه باید که ایشان متصل
 کرد اندک کسی که از قوت که مخرج کوکب العزیز باشد
 تا مقصود حاصل کرد و در معلوم است که تجربه معرفت طبایع
 ستارگان ثابت نموده زیرا که کمترین شرایط در صحت است
 که یک فعل از یک کوکب در یک درجه بارها دیدند و این وقتی
 ممکن باشد که در آن وفا کند که قوت دوری یا بیشتر تمام کند
 و مقرر است که یک دوره ایشان بقول احمد در بیست و چهار
 هزار سال تقریباً تمام شود پس عمر سحر احوال ایشان وفا
 نکند و آنچه از طبایع ستارگان ثابت است معلوم است جز بوسی
 و الهام محطه فصد در نیامده و این از قبیل مقبول است پس
 محتمل شد که در مبادی این علم و قضا یا م مقبول است
 جانچه و قضا یا م تجربه **فصل سوم** در فایده اختیار
 و ناچار است قبیل از مقصود تعهد مقدمه کردن که در
 ظهور او فایده مقید باشد بدانکه حکیم طلبیوس در تفر

آورده است که اما نفع با اختیار را از اذکانت قوه الوقت بده
 علی فضل سابقین القوامین فاما اذا کانت مقصود غیر فلیس
 یظهر اثر الاختیار والقوامین وان کان ما یستعمل مودنا الی
 الصلاح وخواج نصیر الدین قدس سره در شرح این کلمه فرمودند
 که هر طالع که در کلایل او مسعود باشد قوی صاحب آن طالع
 را نظیری بنود در چه سعادت و غیرت و هر طالع که هر کلایل او
 میخوس و ضعیف باشد خداوند آن طالع را مانده بود در غیر
 و شقاوت و این هر دو یا غیر موجود باشد یا نادر الوجود پس
 اگر طالع را کلایل از هر دو صنف بود و بعد از نگاه کلایل
 خیر و شر هر چه که بران قرار گیرد از اقوام آن کلایل خوانند
 و چون جهت شخصی اختیار کند آنکس را طالع اصلی باشد طالع
 مخیر بلی یا کلایل حاضر در ایام که اختیار در این ایام کند و طالع
 را قوامی باشد پس قوامین اختیر طالع اصلی و مخیر باید در این
 سعادت متساوی باشند و سعادت اختیار از قدر تفاوت
 زیاده باشد همچنان باشد که اول اما اگر سعادت مساوی بود
 تفاوت باشند از این اختیار از سعادت محسوس نشود و اگر کمتر
 از این باشد هر چند که در دو صورت است استعمال اختیار است
 بصداغ حال باشد چه وجه آن اختیار از فرایده فی نفس الامر است
 نباشد و برین قیاس باید کرد آنجا که یک قوام در طرفی و دیگر قوام
 در دیگر طرف یا هر دو در طرفین محسوس باشند و چنانکه احمد
 محمد در شرح این کلمه ایراد کرده که چون کلایل شخصی و قوت

اختیار

اختیار منفی باشد صلاح حال صاحب اختیار بر غیر اید و اگر
 مختلف باشند بر یک دیگر غلبه کند و آنچه قوی تر بود قوت
 او ظاهر کرد در آن که صاحب اختیار برین مآخذ اختیار بر این
 چیز سودمند که به تن در آن از غنای وادویه و غیر آن در وقت
 تن در آید و تن را صحیح باید محسوس بر وی نکند که دارد و اگر صحیح
 نیاید بدز را بااعتدال بازد دارد و اگر بر وی غلبه کند
 اثر وی در تن هیچ بد نیاید اگر چه اندکی از بیماری مشکند
 هر چند این طالع وقت اختیار باطالع اصلی مویلد یا بر اینها
 یا طالع مخیر از سه قسم بیرون نبود یا هر دو سعادت باشند
 یا هر دو محسوس یا یکی سعادت و دیگری محسوس و سعادت باشند
 هر ایزه سعادت عظیم حاصل شود و اگر هر دو محسوس باشند
 بیشک محسوس بزرگ بد نیاید و اگر یکی سعادت باشد و یکی محسوس
 این نیز سه قسم است یا سعادت غالب بود یا محسوس یا هر دو مساوی
 باشند اگر سعادت غالب باشد آنچه از وی را با اسباب محسوس
 بود دفع آن محسوس بکند و آنچه فاضل آید سبب حصول
 سعادت شود و اگر محسوس غالب بود آنچه از وی را با اسباب
 سعادت مساوی باشند منیع آن سعادت بکند و آنچه از وی را با اسباب
 بود سبب حصول محسوس گردد و اگر هر دو متساوی باشند
 آن شخص را هر سعادت حاصل آید و نه محسوس و چون این
 قاعده معلوم گشت ظاهر شد که اختیار بر یک سودمند است
 زیرا که اگر طالع اصلی یا بر اینها یا طالع مخیر بلی است یا طالع

اختیار که در نهایت سعادت بود بدان بیوند در این سعاد
زیادت کرد و در آن طالعها باید باشد طالع اختیار که نهایت
مسعود بود آن نحوستها را زایل گرداند و باشد که سبب نزد
سعادت کرد پس اختیار کردن نزدیک عقلا الهی و سعادت
بود و الله اعلم بالصواب **مقاله اول** در بیان شرایط
کلیه اختیارات و آنچه اختیارات از آن لازم باشد و آنچه سبب کلیه
اختیار بود و این مقاله نیز سه فصل استمال دارد **فصل**
اول در شرایط کلیه اختیار که در آن نشانید بدانکه شرایط کلیه
اختیار و هر هفت است چنانکه سلطان الملک تمام استالذنب
خواجه نصیحت الدین محمد و الطوسی روح الله و حدیثی است
نسوق نظر فرموده اند **نظم** اختیار هر چه خواهی هفت
چیز آور بجای تا بود کار تو نیکوین همی دان مقروض حال
مه مسعود باید حال روح و صاحبش حال طالع صاحبش
بیت المعز صاحب غرض و این هفت شرط است که جوینت
مساعف کند نهایت مجموع کار باشد **اول** صلاح حال
قمر و این بر شرط دیگر مقدم است در جمیع اختیارات از آن بزرگی
آنکه نزدیکترین ستارگان است برین و تان بر او درین عالم زود
تر است درین شدمه نیست که حرکت قمر سریع از حرکت
دیگر ستارگان است و حوادث عالم سوسته متحد در دین
اضافت این حوادث بچکات سرعه قمر کردن اسباب بود و دیگر

آنکه قمر از عبات سرعت حرکت الثوار ستارگان مکرر میجوینت
کرد اند و از تفریح ایشان سبب حدوث حوادث کرد و زودی
اما آنکه گفته شد تا شب قمر برین عالم زیادت است آن نیز از
غایب و ضوح احتیاج بیترج ندارد **مثلا** زایل کردن
سینوه ها از شعاع او تان برین در بزبان و سبب زکاه و تزلزل
شدن جوین بزبان و بدماغ هر دو بسیار ظاهر است دیگر از
ناتوانی او است که جوین از اجتماع روی با استقبال طرد او اما
درین محل بعضی فراید الخمر کویند تا مر سیدن با استقبال
سای یا غله که در ویند یا بریند در هر جانوری بدین آید
مانند که در و آنرا ازینک دیگر برزند و چون ماه المرتقبال
باز کرد در تمام اجتماع درین اوقات هر هفتی و غله که درین
یا بریند در روی جانوری بدین آید و بجزندی همه برین حال
بماند و این بحر است دیگر وقت آنکه ماه را بافتاب اجتماع
یا استقبال باشد صرع را صرع اخذ نماید از اوقات
دیگر و چون این دو وقت در گذرد بهتر کرد دیگر روز
اجتماع و استقبال آب در باها و آب رودها را صراط بافتد
تا آنکه که ماه از آفتاب بر کرد و ساکن شود و جرمه در با
محیط از طلوع و غروب قمر ظاهر است دیگر بعد از مشاهده
کرده آمد که جوین ماه از افق مشرق ظاهر کرد و آب در با محیط
بساحل آمدن کبر و تا آنکه قمر وسط السماء رسد باز جوین قمر
از دایره نصف النهار در گذرد آب باز برین شدن کبر در بدین

میرود باز چون با قمر مغرب محو می شود باز بر آمدن کبود و چون
 قمر از نند الارض در کد داب دیگر بار بر آید کرد و باز پس شود
 تا چون قمر با مغرب باز رسد باز آن آب باز آمدن کبود
 چون قمر از ستاره بر کرد و وسیله دیگر سوخته طبعش بود
 که ستاره اولین باشد در هوا تغییر بد آید و بخارها طرب
 و باس بخسرو و اید و از باد و باران و آنچه مقتضای وقت
 باشد ظاهر کرد پس بخندین دلیل هر وقت شد که تا تیر قمر
 درین عالم اگر که و لامرغ از تا تیر دیگر کواکب است لاجرم
 صلاح حال او در اختیار آن اولی باشد و در در صفت المجرور
 آورده است که صلاح حال قمر هر چه در هر اختیار کبود
 صورت است چه کالات بل حواله تیرنه این هر آمدن تو صریح
 تراست و مراد از لفظ صلاح حال قمر علی الاطلاق یا حصول
 سعادت است یا عدم محو است اما سعادت قمر از نیست و نیست
 آنکه شمالی صاعی باشد و آن بعد از آنجا تیرت او ستاره
 نقطه راست تا وصول او به نقطه ذنب **ب** آنکه و بر بر جی
 مستقیم الطلوع باشد و آن از هر طاست تا جدی **ج** آنکه
 در وندی از او تاد اربعه باشد الا در طالع و مایل الا و تاد
 نیز تیر کوا باشد و خک بر اسماعیل با جزیری گوید که ماه
 و خداوند خانه او نشاید که در او تاد افتد که کار بعضا کجا
 و در اکثر اختیار است در نفس طالع نیز نشاید و این سخن
 از غرابی خالی نیست و اعتماد را نشاید چه اقوال اکثر کابر

و در

بر خلاف اینست **ا** آنکه خداوند خانه وی بوی ناظر بود چه
 اگر میان ایشان نظر باشد دلیل دشواری و برخ نود در آن
 عمل و با قمر فرسد که سعیدی او را میدد کند و نظر
 خداوند خانه بوی از نند باید تا اساز تو نماز تر باشد **ه**
 آنکه از سعیدی **ب** کشته باشد و بسعدی دیگر متصل
 بود **د** آنکه در در تحت الارض بود و در شب فوق الارض
 و این را جز بویند **و** آنکه اثنا عشریه موضع او با سعیدی بود
 که آن سعیدها فن آنجا باشد یا اثنا عشریه آن سعید با وی
 بود **ح** آنکه متصل باشد از سفلی به اعلوی یعنی استاره بی
 کرد و بسنداره بیوند که فلک ستاره متصل المیه بالای
 فلک ستاره منصرف عنه الا در هر وی و شرب مسهل کاین
 حال بر عکس باید **ط** در خانه سعیدی بود یا در جدی **ک**
 آنکه شمس بوی ناظر بود بنظر سعید **ا** آنکه در درجات مصنیه
 و تیره باشد **ب** آنکه سریع السیر بود یعنی میرش از تیره وسط
 که آن **و** تا است یادت باشد **د** آنکه زاید النور باشد یا کجا
 نور قمر وقتی است که از تیر مع اول در گذشته باشد و تیر مع
 دو در بر سیده و نقصان نور وقتی است که از تیر مع دو در در
 گذشته باشد و تیر مع اول نیز سیده و بعضی گفت اندک قمر از
 اجتماع تا است تقابل تیرید النور است و از است تقابل تا اجتماع
 ناقص النور **د** آنکه زاید الحسب بود و آن وقتی بود که در
 نطاق سیه و چهاره باشد از خارج و در نطاق اول و در

از تن و بر و نقصان حساب و قی بود که نطاق سیور و چهارم
 باشد از تن و بر و در نطاق اول و دوم باشد از خارج **م** بلکه
 زاید بود در عدد و آن قی باشد که در نطاق اول و دوم
 باشد هم از خارج و هم از تن و بر و نقصان عدد و قی که در
 نطاق سیور و چهارم باشد هم از خارج و هم از تن و بر **و**
 بهتر آنکه در خارج باشد یا منتهی یا فرج خود باشد **س** آنکه
 مقارن سعور با کوی مسعود بود **ج** آنکه در تشریف نفس باشد
ط آنکه اثر قی بر یاک باشد **ک** آنکه متصل باشد بکواکب
 مؤننه چه در آن حال و بر اقوی عظیم و مساند خلیف اتصال
 آفتاب با کواکب مذکوره موجب قوتست مرور اما
 نحوست قمر از بدست و در وجه است **ا** تحت الشعاع بود یعنی
 میان وی و آفتاب کمتر از دوازده درجه باشد از درجات
س و آنکه آنکه مشخص بود **د** آنکه بر مقابله آفتاب بود **و** آنکه
 بر تریع آفتاب بود **ه** در مقابله و تریع و مقارنه یعنی بر باشد
و آنکه محصور بین لحدین بود **و** آنکه میان او زینب دوازده
 درجه باشد **ح** آنکه در طریقه مختصر باشد **ط** آنکه در بیوت
 و حد و در نخس بود **س** آنکه با اثنا عشر به نخس باشد باید
 مقابله آن **ا** آنکه در زاویه بود مگر در سیر که آن فرج
 اوست و از هر جهت آنکه در نفس بود **س** آنکه بطریق السیر باشد
 یعنی سیر از سیر و وسط کت بود **و** آنکه و حتی السیر باشد
 یعنی بر سیر آید و بیرون رود که با هیچ کوی اتصال نکند

و نیز آنکه

و بد آنکه در برج قوس و حقیق و در جهت آنکه قمر از هر چهار جانب
 در قوس زاده صنعتی بار درجه از هر دو طرف بر وقت آمده و در یاک
 می رود اگر هر چهار و حتی بود در هر یک کمتر بود چه از خانات
 غربی جز از قمر را مناسب است که از تشریف بیرون آمده و بخانه
 متوجه شده **د** آنکه جوی طبط باشد یعنی از نقطه ذنب
 تجاوز کرده باشد و بنقطه راس برسد **ه** آنکه در هر جهت باشد
 که یاک اوست **و** آنکه در تنسید یا هشتاد و دوازده باشد
 از سهوا السعادت **س** آنکه ناقص السور بود **ج** آنکه ناقص العز
 بود **ط** آنکه ناقص الحساب بود **ک** آنکه در درجات مطلقه
 و سیمه و درجات امار بود **ا** حالی السیر بود یعنی در اوایل
 برج که کوی می رود و در آن برج دیگر هیچ کوی اتصال
 نکند **ب** آنکه بعین الاتصال بود یعنی در هر کوی در آید و اوایل
 برج هیچ کوی را نه بیند و در او آخر بدت و آن دلیل
 نفو کواکبها باشد **شرط د و ج** صلاح آن است که در
 در وی است و آن از سه وجه باشد **ا** آنکه باید که سعیدی
 در آن موقع یابد و ناظر **ب** باید که خداوندان خانه ناظر بود
 بماء و اگر بخیر بود باید که از او ناظر بود **و** باید که از نخس
 و نظر نخس سلیم باشد **شرط سیر** صلاح حال صاحب
 آنخانه که قمر در وی است و آن نیز از سه وجه باشد **ا** باید
 که در موضعی نیک حال بود و سعور بوی ناظر و نخس نیز
 ساخط که گفتند چون قمر محمود و صاحب آن خانه مذکور

اول از کار بیسند بده بود و آخر تر کوه بده **ب** باید که بقوتها
 ذاتی چون بودن در چنانچه باشد با مثلثه یا حدی و جدا بجز
 که سایر باشد با روح یا صعود در شمال یا استقامت و صفت
 سیر و ز یادتی آن آرامسته باشد و بقوتهای سرخی جوت
 بودن در او تاد و مایل و فرج و خرم مانند آن مزین باشد **ج**
 باید که قریبی ناظر باشد و این اصل تمام است در هر محله
شرط چهارم صلاح حال طالع و آن از هشت وجه است **۱**
 شایسته که او در غرض و اجناس کارهای ثابت را بر روح ثابت
 و کارهای متغلب را بر روح منقلب و بجز میان دو وقت باشد
 و کارهای که بنوبت کند بر روح در جسدین باید که طبع موی
 عمل مقصود باشد چنانچه کارها را که تعلق با آنست در او
 بر روح آتشی یا اعمال آبی را بر روح آبی و قس علی هذا **۲** اگر طالع
 زمانی نیز کرده شود چنانچه کاری که در غرض خواهند کرد بر
 نهاری اختیار کنند و کارهای لیلی را بر روح لیلی طالع نهاری
 در او نه کار اول نهاری است و در وجه لیلی و گفته اند
 برجهای نهاری کارهای درو است و برجهای لیلی
 کارهای شب را **۳** مراعات طبقات خلایق کند چنانچه
 کارهای ماولی را بر جهای ماولی و علی هذا القیاس بسبب
 سایر مردمان و دیگر کارهای که تعلق بر او دارد
 بر مذهب اختیار کند و اناث را بر روح مؤنث و صفیات
 بر روح از تدکیر و نایبیت و نهاری و لیلی و طبایع و جملات

هر یک

هر یک بشنح مستوفی در هر ساله مواهب نزل سطوری شده
 از اینجاست که توان نمود **طالع از بر روح مستفید الطالع**
 بود تا آنکه او بر مراد با تمام رسد **۲** انکار صعود و ادعای
 خطی تمام بود چنانچه طالع یا شرف یا حد ایشان بود
 انکار صعود بوی ناظر باشند و بخیر بوی ساقط که نظر
 طالع دلیل دشواری بود و نظر صعود دلیل بر کمال آن کار
 باشد و اگر هر صعود ناظر باشند و هر خوس دلیل بر
 بود **۳** انکه او تاد او صعود آراسته باشد و بخیر بوی ساقط
 و رعایت این معنی بعد از طالع اول بعاشر باشد پس سابع
 پس مابعد مکرر بر امور سلطانی که اول بعاشر نوزده پس طالع
 و سابع و مابعد **شرط پنجم** صلاح حال صاحب طالع و آن
 از پنج وجه است **۱** انکه ناظر بود بطالع و هیچ ساقط نشاید
 چه اهل این صفت متفق اند بر آنکه طالع اختیار پذیرنده
 بدست و خداوندش بشناسد روح پس باید که روح به مدد
 متصل باشد تا استجوع اطلاق توان کرد و از نیست که
 طالع را بدت الحیوع خوانند و بطلبوس گفته هر ان ستاد
 که ناظر نباشد چنانچه چنان باشد که کسی از منزل خود دور
 مانده باشد او را چنانکه قطعت خاطر قیام کردن متعبر باشد
 بلکه متعبر پس باید که صاحب طالع ناظر باشد بطالع بصر
 نظری که باشد اگر نفس بود باید که بنظر هودت بطالع نکرد
 چه نظر نفس از شدت و تسلیم و نظر صعود از ترس و بی وقایه

بد نباشد **ب** آنکه سعور بوی ناظر باشد **ب** آنکه سهم السعادت
 مضارن وی باشد **ب** آنکه فقر ناظر باشد اما اگر محسن باشد باید که
 نظر او بقران او تا در طالع نباشد **ب** آنکه قوی حال باشد بقوی
 ذاتی و عجزی **شرط هشتم** صلاح حال کوکب غرض است یعنی
 ستاره که تعلق بطوب داشته باشد مثل کارهای سلطانی
 یا آفتاب و دهقانیت از جمله تجارت و عطارد و باقی برین
 قیاس دان از شمس وجه است **ب** آنکه ناظر بود در طالع اما اگر
 محسن بود باید که از مقابله و ترسیم ناظر نبود **ب** آنکه ناظر بکینه
 بخانه حاجت خناخته آفتاب یعنی عطارد و تیساع **ب** آنکه
 ناظر باشد صاحب طالع که در روضه آورده است که نظر
 خداوند حاجت که آنرا کوکب الغرض گویند بخداوند طالع
 باشد از نظر او طالع و رحیم و ماشاء الله مصری نیز برین
 رفته است **ب** آنکه قوی حال بود در خطوط خویش باشد **ب**
 باید که از نجومست و ضعف سلیم بود **ب** باید که همان جنی محمود
 بود میان خداوند خانه حاجت و خداوند طالع اصل صاحب
 اختیار و خداوند طالع اختیار که دلیل حسن عاقبت باشد
شرط نهم صلاح حال بیت الغرض یعنی خانه که تعلق
 بهم مطلوب داشته باشد خناخته چهارم در دهقنت از روضه
 سفرها و در اعمال و اشغال را و مانند آن و آن از سه وجه است
ب آنکه در خانه حاجت سعوری قوی حال بود یا ناظر باشد
ب باید که خانه حاجت در اصل طالع مولود مسعود بوده باشد

دقوی

وقوی حال **ب** باید که خانه حاجت از طالع اصل حاجت اختیار
 ساخط نباشد و در صلاح حال کوکب الغرض و بیت الغرض
 و خداوند او تباها باشد صلاحیت دیگر در لیاها هم سوزند
 و فایده ندهد و الله اعلم **فصل اول** در آنچه احتیاز
 ازان که نهر باشد بدانکه چیزی جای که در اختیار است در آن اختیار
 باید نمود و آنرا خود هرات کلیه گویند جمله نهر ابطه فصل
 سابق را مشهور طاعت کلیه گویند و آن سی و هفت جزی است
ب حذر باید کرد از آنکه ماه در طالع باشد خاصه در نسبت الود
 بیع و شری که چون ماه مسعود بود در طالع باشد این معنی
 روا داشته اند **ب** و حکم بر فانی بقرب بن امین کنیدی
 طبع وجه جای ندارد بود فرجه طالع و کوکب قمر ضارنی
 دارد با طالع و بعضی از حکما گفته اند چون ماه در غایت
 نری است و غالبیت قبولی اثر دارد بر سعت لاجرم اثر سعادت
 و محنت است و در روی بد بداید پس وقتی که در طالع باشد
 تغییرهای عظیم در مزاج انگس ظاهر گردد و بعضی گویند بودن
 قمر در طالع جایز است چه او در طالع طبیعت نهر دارد در
 در طالع مذکور نیست و ابو معشر هر اختیار و سفر خاصه قمر
 در طالع جایز ندارد و در بودن شمس در طالع نیز خلاف است
 اگر پنجان روا داشته اند بودن شمس در طالع و بعضی نیز
 ندانند و حقاقت گویند هیچ نهر در طالع اختیار مناسب
 نیست و این رباعی که نتیجی خاطر بلی زود و خلاصت بدین حال

ایمانی می کنند **رباعی** از قول حکیمان همچنان در بهر است نزدیک
 بود بطالع اندر چنین است این کار جهان از آن خنیز و خط است
 کانه در پنج طالع هر روز خور است **ب** خنیز باید از آنکه ماه
 از طالع ساقط باشد **ج** خنیز باید که از زمان خنیزت ماه با مرغ در
 اول ماه و اول روز **د** خنیز باید از آنکه قرمز خنیز زصل بود
 در آخر ماه یا آخر روز **ه** خنیز باید که از آنکه ماه را با خنیز وند
 خانه او نظر بد اوت باشد چه آن دلیل مضاد است و خصومت
 بود در آن کار در کارها غریبان سهل تر باشد **و** خنیز باید که از
 از آنکه ذنب در طالع باشد و در خانه حاجت یا ماه یا با کوکی
 العین **ز** خنیز باید که از آنکه خداوند طالع یا ستاره حاجت
 مراجع باشد یا محترف یا مخصوص بین الحسین یا مجامده کید
 یا مزب **ح** خنیز باید از آنکه خنیز در اوقات باشد خاصه در
 طالع و اگر چه ستاره حاجت باشد که خنیز است و در صاحب خنیز
 را از مطلوب باز دارد **ط** خنیز باید که از آنکه خداوند هفت
 در وقت باشد که صاحب اختیار اختیار را افت رسد **ی** خنیز باید که
 از آنکه خداوند خانه قرمز ساقط باشد و خنیز بود که کالت
 بر فساد اختیار کند و صلاح حال اختیار قرمزین باب سومند
 نیاید **ا** خنیز باید که در خنیزت قرمز وجه که باشد **ب** خنیز
 باید که از آنکه صاحب بیت العین در اوقات باشد اگر خنیز
 اما باید که بطالع ناظر باشد از چهار عشر یا تسع یا ثانی یا خمس
 مکرر و غنی که طلبش رفته کند **ج** خنیز باید که از آنکه اگر خداوند

طالع

طالع بخس بود از وقت طالع نکرد آن دلیل فساد اخسار بود
 و صاحب اسرار الخیر آورده است که نظر صاحب طالع که خنیز بود
 بطالع از غریب باید و سقوط طالع از طالع هیچ وجه نشاید
د خنیز باید که از آنکه طالع یکی از درجات امار باشد و صاحب
 طالع هر روز یکی از این درجات بوده **ه** خنیز باید که از روزهای
 شوم و این وقت را جمع شدن ستارگان باشد یا هبوط
 یا اختراق ایشان یا روزی که در وقت تغییر کلی باشد و غریبانی
 عظیم یا حربی یا بیماری عام و مانند آن **و** خنیز باید که در
 از روزهای شوم و این وقت را جمع شدن ستارگان
 باشد یا هبوط یا اختراق ایشان یا روزی که در وقت تغییر کلی
 باشد از آنکه طالع برچی باشد از بروج معوجه الطالع و خنیز
 در جهات ملکی که آن کار بر سن استقامت نبود **ز** خنیز
 که از آنکه قرمز بر معوج باشد **ح** که از آنکه معوج خطی
 تمام داشته باشد و زاید النور بود چه اگر ناظر بخس
 باشد هیچ مضاعف کرد و کار در کار کرد و جز کلفت و شقت
 روی نماید **ح** خنیز باید که از آنکه خنیز و این از هفت است
 قبل از کسوف و هفت روز بعد از هفت روز پیش از خسوف
 و سه روز بعد از هفت خنیز باید که از ساعات دست افتاب
 که منسوب است باهل نایل **ط** و ح که در اسماعیل الخنیز
 در اختیار است خود ساعات دست را ساعات مختصره گویند
 و آورده است که استادان این صنعت اتفاق کرده اند که

آغاز هیچ کاری نتوان نهاد امر مهمات ملکی احترام کند درین
 ساعات مختصره و حکم یو و معتبر را درین باب مبالغه
 نمانست و میگوید هر کاری آغاز کند از کارهای بزرگ درین
 ساعات چون برخت نشستن و روی آوردن و علو زمین
 و در دستگاه و هزاره نشستن و غیر آن جزئیست که
 با زبان دردی خردامت روی نماید اهم تر چیزی اختیار کند
 و آنست که حال این ساعت را محقق بداند تا آن ساختن کاری
 آغاز نیندازد که عاقبت بخوامت انجامد و کیفیت استخراج این
 ساعات و احوال آن در میان المثنوی بسطی کامل است
 یاخته **ح** حذر باید کرد که از آن ماه از کس و کس و علوی
 منصرف باشد و بگوئی مغلطه منصد که آن دلیل بزبان آمدن
 مطلوب باشد و انضراف او از کوی صاعد و انصاف و بگوئی
 ها بطریق حکم دارد و اگر از کوی مرکب که در وقت
 باشد و بگوئی بیوند که از طلوع ساعت باشد همین معدت
 دهد و اگر آن صورت در اخسار حرب بود روا باشد چه
 دلیل قوت ساختن و ضعف خصم او باشد **ح** حذر باید
 کرد از آنکه طلوع اختصار جسم و بیست و روز در طلوع اصل
 صاحب اختصار باشد که آن سبب بیماری و خوف غلبه اعدا
 باشد و در طلوع تحویل و اینها نیز همین حکم است و اگر
 طلوع اصل معلوم نباشد طلوع مسدله بدان بکار آید **ح**
 حذر باید کرد از بخت طلوع اصل مقدمه و حکم گفته اند

جون

جون طلوع اجتماع مقدمه تیراه باشد و بخون بدان مستولی
 باشند بر زمین باید کرد از کارها که دوام آن مطلوب باشد **ح**
 حذر باید کرد از تاسیسات که در آن ساعت قمر بدان در جهان
 میرسد بغایت بخیر و مذموم و ناشایسته است و تاسیسات
 مراکز بخیر آن باشد و عرب تاسیسات گویند که آن هفت
 تاسیس باشد تاسیس اولی از اجتماع در بعد دو روز هفت
 است و تاسیس ثانی در چهل و پنج و ثالث نودم و رابع
 صد و بیست و پنجم و خامس صد و هشتاد و نهم و نهم
 است و تاسیس اولی از استیصال در قریب چهل و پنجم
 و دوم نودم و سوم و بیست و پنجم و چهارم صد و بیست
 و هجتم و پنجم و صد و هشتاد و نهم که نقطه اجتماع یازدهم
 و تفصیل تاسیسات و کیفیت استنباط آن امر سه
 میا من المثنوی موضح کرد **ح** حذر باید کرد از ایام
 ناقصه و آن از اوله و بیست و هفتم ماه عرب بود تا
 نیمه روز چهارم از نهای دیگر و بعد از آن تا نهم و از
 روز یازدهم زیادت بود پس از آن تا روز دوازدهم تا نیمه
 روز نوزدهم ایام نقصان بود بعد از آن تا آخر روز
 بیست و شش و ایام زیادت بود **ح** حذر باید کرد از ایام
 مکروهه و آن اسبغ ماه عربی باشد که نهم و پنجم و هفتم
 و هفتم است **ح** حذر باید کرد از ایام مذموم و آن اسبغ
 ماه عربی باشد و آن روزها چنان ماه بود چون هفتم

و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و ششم و یا بدان درین
 چهار روز اختیار را اندازند **حذر** باید کرد از ایام نحوسه
 دو ماههای فائس و آن هفت روز است که از بزرگی هر کارها
 بدست و چهار روز دیگر است که در هر روزی کار و معنی
 ممنوع است و خواهی نصیر لطف والدین از در سبک نظر
 کشیده **نظم** بقول حضرت صادق خلاصه سادات زمانه
 با هر سال هفت ندمه مو است **نخست** روز سیم و یازدهم
 و بیست و یکم از آن **چهار** روز سیزدهم و شانزدهم سو مست
 دگر در سیم و بیست و یکم جو بیست و چهار جو بیست و پنج
 که آن هوشم روز است **بجز** عبادت کاری مکن درین ایام
 اگر چه نیک و بدت همچو زرق مقسوم است **بماند** بیست و
 روز پنجمه بخار که در جمیع مناجات **بجز** خوف است و یک
 چهارم و هشتم سفر مکن **بهمان** که خوف و مالک درین
 هر دو ضرر محتمل است **بروز** با نزد هم پیش پادشاه بود
 اگر چه سبک دل است **بروز** چون مو است **کزین**
 درین روز تا بسند آمد **که** ده خوف و هولی **خله** شمع
 مکن **دوازدهم** یا کسی مناظره **که** در خصوص متان بود
 صلح معدوم است **ز** و رهای ستوده **همین** چهار است
 آنکه **درین** هواج در سبک سخن منظور است **حذر** باید
 کرد در وقت انصراف ماه از نجای از شهادت مرجع و اتصال
 مد و خاصه از مفارقت یا تر بیع **حذر** باید کرد در وقت

تشیانه

استقبال از شهادت صل و اتصال او بقرآن که دلالت کند بر
 غایت شاهی **حذر** باید کرد از نحوسه قرآن یعنی چون اجتماع
 در چیز قرآن علوی و واقع شود تا اجتماع و یکو و گفته اند
 تا وقت استقبال از جملگی استنادات **حذر** باید کرد و اگر صورت
 باشد قوت آن اختیارات از سحر باید جست **اما** اگر قرآن
 سعدین در آن جزو بوده باشد و نحوسه مستوی باشند
 آن نحوسه تریل شود و آن ماه که اگر چاره آشنایند باشند
حذر باید کرد از آنکه خداوند طالع یا کوکب العزیز با جملگی
 بیت الحاجت باشد و در خانه قرعری باشند که عاقبت از کمال
 خست بود **حذر** باید کرد از آنکه **قرع** در مقابله مرچل بود
 یا در تو بیع مرجع یا در سبک مشغری در حال یا در تسدین
 زهره بد حال از برای آنکه در وضع روج این کوکب را با قر
 همین نظر است پس وقت اختیار نشاید که چون آن کوکب
 محوسر بود **قر** را با او همان نظر باشد که نحوسه مصاعف
 کرد و بعضی نظر سعدین را درین محل جایز داشته اند و کیم
 سنجی این قول را پس دیده و حق است که چون در اصل
 وضع **قر** را با سعدین همین نظر است و در اختیار این
 نظر بود و سعدین چون قوی حال بود در سعادت نیز اند
 و اگر بد حال باشند هنوز از سعادت چیزی باقی ماند **ح**
حذر باید کرد از انصراف ماه از نحوسه و مرگ در وقت طاهر که آن
 بهتر باشد **حذر** باید کرد از اتصال ماه نحوسه مکرر آن نحوسه

قوی حال باشد و او را شهادتی باشد نزد یک ماه چنانچه خداوند
 خاشعوی بود که از یک آه دلیل حصول مراد بود اما دلیل خصوصیت
 و غیره خداوند حاجت **له** حذر باید کرد از خصوصیت اجتماع
 در طریقه محضه یعنی جزء اجتماع از خود هم درجه میزان باشد
 تا سه درجه عقب در آن ماه از ابتداء کارها اختساب باید
 کرد که آن بلائی بزرگ آرد **له** حذر باید کرد از ابتداء امور چون
 اجتماع در اول روز یا اول سال بوده باشد تا شهادت صریح
له حذر باید کرد از افتتاح اعمال خوف استعمال در آخر روز
 یا آخر سال بود تا شهادت نعل **له** حذر باید کرد از شهادت
 سه روز قبل و سه روز بعد و نظر خداوند انشان بهمم للمحاجت
 و خداوند او نیست آنچه در باب اختیارات او و حذر کردن
 لازمست **فصل ۳** در آنچه سبب کمال اختیار است
 باشد و آن هفده نوع است **نوع اول** آنچه زعمو یا ابتدا
 و اینها است امور دراز و درین باب صلاح تمام ملاحظه حال
 اجتماع و استقبالی مقدم است با اسوال فرمایان بود
 که هر مقدم در طالع اختیار از همه حال بیرون نیست باید
 اوقات باشد باید مایل بود زیرا علی ما چون جز مقدمه در یکی
 الموقنات باشد خالی از آن نیست که قمر در آن اجتماع یا استقبالی
 یا سعدی بوده است یا با محسوس فایده بوده از اتصال سعد
 و محسوس که با سعدی بوده باشد و بعد از آن ضراف از سعد
 دیگر بیوسسته دلیل خوبی آن کار بودم در ابتدا و هر

در آنها

در آنها و اگر بخیس بیوسسته باشد دلیل خوبی و بیااهی اسماء
 بود و اگر با محسوس بوده باشد و چون ازین بگشاید بود و بعد
 متصل شده باشد دلیل بیااهی ابتدا و خوبی اسماء او در کرم
 بخیس بیوسسته بود دلیل بیااهی از کار باشد هم در ابتدا
 و هر دو اسماء اما اگر جز مقدمه در یکی از سوت مایل از نداد
 بود اقسام چهارگانه مذکور میماند باشد اگر چه زیرا مایل بودند
 بود اقسام اربعه ضعیف باشد الا در جانب شتر ترا که کلاه
 سعادت هر چند بد حال تر باشد خصوصیت انسان بیشتر باشد
 و اگر قمر بعد از اتصال فایده بوده باشد و جز مقدمه
 در مایل بودند دلیل تو سلطان کار باشد مایل بر نیکی و اگر
 در مایل بودند بود آن کار بر درجه توسط باشد و اگر
 جز در مایل بود اندکی ضعیف مایل باشد و گفته اند که طالع
 و صاحبش و سعد سعادت و خداوند ساعت و آن ستاره
 که قمر و سوند دلیل ابتداء کارها شود و هیچ چهارم
 و صاحبش و آنی عشق بر ماه و خداوند قمر و خافه چهارم
 از درجه قمر صاحب سعد سعادت دلیل اسماء کا وها
 بود پس اگر خوبی ابتدا و آنها خواهد ملاحظه این کابل
 یکسند و اینها از مسعود سازند و در مواضع نیکوینند
 و در کتاب سعد النجم آورده است که در اختیار است
 از صلاح امر باب عواقب عاقبتی نسا بود از برای انکه اعمال
 تمام کرد و الا عواقب و صاحب اسم را آورده است که صلاح

حالی که دلیل به صلاح دلایل عاقبت موجب تلف صاحب اختیار بود
 در جمیع مذکور است که حکم ما متبع اند بر آنکه ماه
 دلیل ابتداست و خداوند خاتم اول دلیل عاقبت پس در ابتداء
 کارها حال ماه یا صاحب بیت او یکی از چهار قسم تواند بود
 اول آنکه در وقتی بود از اول تا دطالع و خداوند خاتم بوی
 ناظر باشد و این دلیل خوبی ابتدا و ماهها باشد و دور آنکه
 قدره زده باشد اما صاحب بیت از وی ساختن باشد و این
 دلیل خوبی ابتدا و ماهها بود سید آنکه قدره زده بود
 اما خداوند خاتم بوی ناظر باشد و این دلیل تنهایی ابتدا و خوبی
 ماهها بود چهارم آنکه نفرده زده بود و نه خداوند خاتم
 بوی ناظر این دلیل تنهایی ابتدا و ماهها باشد **دوم** آنچه
 دعای باحوال دلایل طالع اختیار دارد بیاید دانست که دلایل
 طالع که کج باشد که مستوی بود بر طالع و شهادت
 او بیشتر باشد و در هر همان الکفایت آورده است که دلایل
 طالع ندانند بر ترتیب اول صاحب طالع پس صاحب شرف
 پس صاحب حد پس صاحب منزلت اول پس صاحب و جبر پس
 صاحب نهر پس اینی عشر بر طالع پس کوئی که در جهت طالع
 بوی متصل باشد پس کوئی که در طالع بود از این جمله هر کدام
 بر آنکه شهادت بیشتر باشد وی دلیل بود و اداء عاقبت
 و سایر و رایج و سایر سوخت بدین دست و بر بد اتقانی کرد و این
 ادکار هر چه بود که مفوضی مقام باشد از ضعف و قوت

دعای

دعای با بد نمود **دوم** سید آنچه تعالی بدلائله طالع
 اصل دارد یا طالع اختیار **حکم** گفته اند اگر ممکن بود
 طالع اختیار باید که طالع اصل باشد یا عاقبت اصل بشرطی که
 از نجوس پاک بود و بسعور مزین و اگر میسر نشود حدی عشر
 اصل بر طالع اختیار باید کرد و طالع تحویل بدل طالع اصل
 بجز آن توان داشت و برج اسها نیز توان اگر باشند و بعضی
 رد و از همه اصل نباشند و پاک باشد از نجوس **و بعضی** فاس
 و ناسع و نالت طولع ملنه را روا دانسته اند که طالع اختیار
 بود و گفته اند بیاید که نیست یا کوئی که والی یکی از طولع
 ملنه است سعادت است یا نحس و اگر ستاره سعور بود باید که
 یکی از او تا دطالع اختیار باشد یا در ماهی و بعضی آن بود که
 فوق الارض باشد سعور و قوی حال و سال از نجوس
 و اگر ستاره نحس بود در ماهی باید که وجه اگر در وقت افتد
 حاجت معوق بماند و در مزایا خود نشانند و گفته اند باید
 که میان طالع اختیار و طالع صاحب اختیار همان نجوی محمود
 و متساوی سعور باشد و اگر در طالع تحویل همین معنی است
 دهد موجب بر بادتی سعادت کرد **دوم** **سوم** **چهارم** آنچه تعالی
 بد دلایل حاجات دارد بدانکه دلیل حاجت کوئی بود که در خانه
 حاجت باشد یا او برادران خانه خطی باشد **گفته** اند دلیل
 حاجت قمر است و سهم لل حاجت و صاحب سعادت اختیار
 و کوئی که دلالت بر آن کار دارد چون شمس بر امور سلطانی

و نیز چون رکابها در دهقانی و اصحاب اقوال آنست که برترین دلیل خداوند
 بیست حاجت بود پس صاحب شرف او پس صاحب حدادین صاحب
 سهم حاجت پس قرین سهم الحاجت پس کوکبی که بر بدین الحاجت
 ناظر بود پس صاحب ساعت پس کوکبی که بالطبع دلیل آن کاست
 و چون این اکلاء مسعود باشند و در مواضع نیز کواختران
 حاجت و روفی مطلوب مهیا کرد و گفته اند خداوند بیست
 صاحب حاجت از طالع ندهد و از طالع اختیار باید کرد و هر چه
 طالع اصل بوده باشند نکند که حاجت تمام نشود و بی برنجی
 و گفته اند که اگر در هر چه بکنند که طالع بخوبی بود حاجت تمام
 کرد اما کوفت باقی باشد و در هر چه انتهمایانه باشد در نفع و در
 جامع شایسته آورده است که اگر در طالع اصل دلیل خداوند حاجت
 باشد باید که عنایت بر اصلاح خانه حاجت را اختیار صرف
 داری و خداوند آنرا قوی حال کردانی و گفته اند که در طالع
 اختیار از مرامات اصلاح کوکبی باید کرد که در طالع اصل
 کلالت کند بر حصول آن حاجت که اختیار بجز او نیست و این جمله
 از کتاب اختیار است **مقاله یکی** از طالع سنبله است
 و صاحب طالع و صاحب شرف عطار در درجه هفتاد و هفتاد و هفتاد
 و صاحب شرف مشتری و خداوند سرشون زهره و مشتری در طالع
 و عطار در آن فرمود که چهار طالع است بطالع ناظر این طالع
 کلالت می کند و روفی نیز و بی در اختیار است و روفی بعد
 از صاحب طالع اصلاح مشتری باید کرد که مقبول بود آن

مشتری



مشتری و اصلاح زهره نیز درین باب از مسمات است که کار روفی
 منسوب بدوست و باقی برین قیاس **نوع نهم** آنست که
 مقصود اختیار کننده دارد باید که در هر اختیاری که بکند
 عزیز و مقصود اختیار کننده را بلا حظه نکند تا آخر کند
 نیز کواکب **در اختیار عقد و نکاح** چند صورت منصوص است
 و شاید که این عقد را بن غریب می نهد که هرگز زنجانی دست
 ندهد و شاید که خواهد که زفاف برود و خواهد نیاید و بواسط
 که میخواهد که زفاف رود باشد و ممکنست که غرض ازین نگاه
 فرزند باشد و شاید که خواهد که فرزند در میان نبود و مانند
 این پس باید که تفحص غرض او کند تا اختیار ملائمه مقصود
 وی بود و در دیگر جای جماعتی مختلفه الا غرض ازین پس
 دارند و هر چه را در این سفر مقصدی و مقصودی دیگر است
 پس اگر هر را یک وقت اختیار کند آن اختیار مناسب است
 ایشان بیفتد **نوع دهم** آنست که دعای بیسهم دارد بداند که
 اعتبار از حق الی سهام از هر یک آن کمال اختیار است
 حکما گفته اند که بهترین اختیاری آنست که سهم مساوی
 نماه ناظر باشد و خداوند سهم المعداد قوی حال بود و
 سهم که مطلوب است بدان حاجت که مطلوب اختیار کننده
 مسعود باشد و بر هایت حال سهم الغیب و خداوند و نیز
 باید کرد و از ملاحظه سهم مشتری و سهم الزهره و خداوند
 آن ایشان غافل نباید بود و گفته اند اگر خداوند سهم ساقط

باشد و از طالع هر مضرتی حاصل نشود و چون سه سال سعادت
بماه ناظر باشند و اگر صاحب سعادت از طالع اصل یا غیر
در طالع اختیار نماید یکی از آن را نماند بغایت ستوده باشد
اما بشرطی که آن کوکب سعد یا مسعود بود اما اگر کج بود
مخوف باشد در مابلی نهاده ای باشد **نوع هفتم** آنکه
تعلویقرانات وادوار و اسهات و محوالات وادوباید که
خواهد بخداوندان دورها و امهات که شهادت ایشان زاده
اختیارات انزلی تمامست و باید که هر کوی که وقت قران
صغری فوی بوده باشد در اختیار نیز فوی حال باشد در
موضعی محمود و کوی که در غیبه سال فوی حال بود
باشد اینجا نیز همان باید **نوع هشتم** آنکه در طالع صاحب تحویل
و انصبی ده در طالع اختیار و اگر طالع سال را خانه حاجت
سازی زودتر مقصود حاصل کرد **نوع نهم** آنکه
با اجتماع و استقبال دارد بدانکه اجتماعات و استقبالان
و در اختیار است انزلی بسیار است تا حدی که گفتند
آن برج که اجتماع یا استقبال در وی اتفاق افتد بمسابقه
طالع باشد و خانه دور و بجای بیت المال و هم برین قیاس
بیوت دیگر را اعتبار یابد که پس چون خواهی که بعد
از اجتماع یا استقبال اختیار کاری کنی چندان یا جای قمر
یا طالع وقت برچی باشد که آن کار جنایتی را برای بسا
اختیاری کرده شود باید که موضع قمر با طالع وقت خانه

جماد

جهار باشد از برج اجتماع یا استقبال مقدمه و یا بی برتری قیاس
۱۰ و گفته اند باید که ادکای فلک در وقت اجتماع و موافقت
با ادکای فلک در وقت اجتماع یا استقبال چه آن دلالت کند
بر کمال از کور و باید که سعدی را که در اختیار است رعایت
میکنند سعدی باشد که در وقت اجتماع یا استقبال مقدمه
مستولی بوده باشند **۱۱** و اگر جنایت آن سعد خداوند
جدی باشد که اجتماع یا استقبال مقدمه در وی واقع بوده
باشند بهتر بود و در جماع شاهی آورده است که بهترین
اجتماعها آن باشد که یا شهادت مسعود بود خصوصاً در
۱۲ و خوبترین استقبالها آن بود که با سعادت سعدها بود
بخصوص مشتری چه این وضع دلالت کند بر صلاح حال
کارها در آن ماه **۱۳** و گفته اند بهتر است که اجتماع یا استقبال
در برجی بوده باشد که طالع صاحب اختیار بود و در اینجا
باید که خداوند حد اجتماع یا استقبال در موضعی نیک
باشند از طالع و طالع ناظر و باید که خداوند جز مقدمه
در ودهای طالع اختیار باشد یا در خانه یا در شرف
خود یا در حدود سعود که آن دلالت بر خوبی آن کار کند
احمد بن عبد الجلیل گوید هرگاه که برین جمع باشند در هر
شرف شمس نادگر اجتماع در تمامی اختیارات سعادت
عظیرووی نماید اما بشرطی که چون قمر از انقباب منصرف
شود و بسه درجه نور رسد آنرا کند **نوع دهم** آنکه اتفاق

با سایر جادو دارد در جامع شاهي آمده است که هفته اول از ماه
 موافق است حرکات را که بر اسبق و عدالت کند و هفته
 دوم و نهم است خصومت و مباحنه و محاربه را ۲ هفته
 سیوم و شانصد و نهمی و یک ارهای دستوار قیام نمودن
 و هفته چهارم هر کافر بود حرکات را بوشیده و بنهانی این
 در هر هفته اختیاری که لایق باشد باید کرد و بعضی این هفته را
 از صیغتی خالی ندین اند **نوع دهم** آنچه تعاقب اوقات در
 و از حصول و این همان باید که در اختیار هر کاری ملاحظه وقت
 بکنند چنانچه مثلا اختیار قصد و مسهل وقت علیه
 حرارت و برودت نشاید و در باره باجی رخسار نباید که رفتن
 و بیست و نهم قبل از طلوع مستعدی بمائی و بیست و نهم بعد
 از آن مسهل نباید خود در زمین قیاس در هر حالت این نوع
 دقیقه نامی نباید گذاشت مگر یکی از این مهلت ضرورت
 باشد و بی آن محبت منصوص نبود که اختیار در این اوقات حجت
 دفع ضرر چنان باشد **نوع یازدهم** آنچه تعاقب ساعات دارد
 بدانکه ساعات را در اخصا اوقات از بی نماست پس باید که ملاحظه
 آن کرده شود چنانچه که ارهای خیر را ساعات مستعدی
 اختیار کند و اعمال سلطانی را ساعات آفتاب و عاهد القیام
 و رعایت ساعاتی که بعد از ساعات بیست آفتاب بود باید
 نمود و آنچه است که بعد از ساعات بیست دوازده ساعت
 دیگر ضعیب نهم است و آن شب بینه بود علیها زهری را بود

ازان

ازان دوازده ساعت دیگر ضعیب عطارد است و آن مستعد است
 کارهای عطاردی را و همچنین حال باقی که کواکب و اختیار
 ساعات علیحده در خلقت سمیت از دار خواهد یافت **نوع**
دوازدهم آنچه تعاقب بروج دارد ملاحظه کیفیت بروج
 را مدخلی نام است در اخصا از برای آنکه کاری که میکند اگر از آن
 قبل است که بزودی سری خواهد شد چون بیع و شری و مانند
 آن بروج منقلبه باید اختیار کردن جهت موضع قریب جهت
 طالع وقت و از بجهای منقلبه قوی تر جدی است پس هر آن
 و میزان باعدال نزدیک است و ثابت بر هر حمل است
۲ و اگر کارها بود که بایداری داشته باشد چون بنا نهادن و لیج
 در آن نبات مطلوب است قریب بروج ثابت باید و اسد را هر
 ثابت تر باشد و دلوت بره و نور خوش حال تر و شایسته روزه
 سیکتر و اگر که است که بین این چون شرکت است و مانند
 قریب بروج محسده باید **۳** و حکما گفته اند چون بوقت اختیار
 قریب بروج منقلبه بود بزودی ضا در آن کار که مطلوب است
 بد بداید خصوصاً چون سعی نظر کند و چون ضرورت
 قریب یکی از این بروج منقلبه بود ما آنکه بزودی ضا نکند
 امید خیر هر و بیشتر بود و چون قریب بروج محسده باشد
 میان کار نوعی از ملون بدید آید و آخر الامر بزمان ناز بود
 که بوده باشد و کفتمند کارهای عظیم را بجهای کواکب
 علوی باید و کارهای خیر را بجهای کواکب سفلی **۴** و در

کارهای سلاطین بروج ملک بکار باید داشت و بر جای ملک
 مثلثه ناری است و ضد آن منگنه آبی باشد و کفنه اندوهم
 بزرگ را بروج آرمه باید یعنی مستقیمه و کارهای خور در بروج
 مطبوعه باید یعنی معوجه **نوع سیزدهم** آنچه تعاقب بر حدود
 دارد و حد و در باب اختیار اعتدالی عظیم است پس باید
 که درجه طالع و مواضع نیزین و کسب کمال لغرض حدود
 سعود باشد و این باب حدود مواضع آن کار باشد و خداوندان
 حد و در سکه بگروه نیزین ناظر بنظر سعد تا آن هم بموجب دل
 خواه با تمام رسد **نوع چهاردهم** آنچه تعالویه نیزین دارد و
 مدار غلبه اختیارات قرابت و بعد از آن شمس بر مواضع
 ایشان از طالع نیکو باید و باید که در حدود سعود باشد و کمال
 ناظر نمودن و باقی حالات ایشان گفته شده است **نوع پانزدهم**
 آنچه تعالویه بنو است دارد باید که در اختیارات حد و خواست
 کسب کمال ثابت در دوازدهم از برای آنکه چون کسب لغرض سعوت
 نباشند و بصلح آوردن وی متعدد بود مینمایند که درجه
 یکی از کوکب ثانیه که بوجز آن کوکب بود و بوجز سعوتی بر
 درجه طالع با عاشر یا آنچه که خواهند نمود تا آن عرض رود
 با تمام رسد و بعد درجه طالع اوست اگر طالع بود و درجه
 هم او را که در هاشم باشد و درجه عزوب او را که در هاشم باشد و
 درجه تقوی او و این درجهات را در هر تاریخی بقا نویسد که در
 نزجیات مسطور است استخراج باید کرد و در افضال قره و سهم

و معانی

و حاجات یکی از قواست که در قدر اول و ثانی باشند و بودن
 ایشان در وقت هفت با سایر اوقات خاصیت عجیب و قاصده
 عظیم است احمد بن عبد الجلیل گوید چون اختراع واقع شود
 در چیزی و یکی از کوکب ثانیه که در عظیم اول باشند الحاق بود
 تا در یک اختراع هر اختیاری که مناسب طبیعت آن کوکب
 باشند در نهایت فوت و کمال بود **نوع شانزدهم** آنچه تعالویه
 باید که بجهت باری خواهد در وقت اختراع جانشین خود
 الحاق و الدین در شرح سفره بطلمیوس می آورد در این کلمه دوازدهم
 که استخراج الحوسب و الاختیارات و استعمالها فی المواضع الکلیه
 بلدونها کما یستعمل الطبیب الحاذق من السمومات فی الدعاء
 المقدر المکمل کما می گوید که اطباء را در ویه مومله سخن است
 بکار دارند دفع ایلام را بر وجهی که با مقارن بنویسد دفع محذ
 کند و اگر چه همه محذورات از هم در شش نه هفتاد و یک
 در اختیارات مخصوص است که در حدود مواضع کمال لایق
 بود مانند خانه دوازدهم در دفع اعدا و هفتاد و یک دفع خصوص
 فانرا از دلیل مطلوب و حاشانه مطلوب دور دارند و نیز اعداد
 ساقط گردانند تا در حصول مقصود نیفتند **نوع هفدهم**
 آنچه تعالویه با صلاح و لایق دارد و آن اثر که از معظمت اختیارات
 است چه شاید که ناخیزه بیفتند تا وقتی که دلایل صلاح آمد
 پس حکما این را جاریه کرده اند و گفته که چون بکار
 در طالع یا وسط آنها باشند دفع فساد و لایق نیست در این

مثنی نژادك حركت بر عمر بن فرحان طبری بستیده نیست و بی
 گوید این نوع در کارهای درست باشد که در وی طلب نیت و دوام
 نکند و چه در چند روز معدود از این اختیار باطل کرد و اما آن
 کارها که دوام وی مطلوب باشد تمام نکند و لاوتقی الاوتقی
 که قرار بخوشیها مالک کرد **۷** و در نویس میگوید که چون تأخیر
 اختیار میکنی بشود تا وقت صلاح ماه ماه را از طالع ساقط کنند
 و سعادی در طالع میهند و از این نکته غافل نباید بود که چون
 قمر را بنیکو حال توان کرد او را از طالع و سایر اوقات و از به صاحب
 طالع و خانه خلعت و خداوند ساقط باید کرد **۸** و اگر چنانکه
 میسر نشود باید که از هر دو یا از هر دو ساقط باشد **۹** عاصمی
 که بکار تمامای علمای این فن است میگوید که چون در طالع
 اختیار بعضی از کلایل صلاح نتوان آورد باید که هر دو را نیز
 بیک دیگر نظری باشد که آن دلیل است بر کمال قوت اختیار
 خصوصاً قمر را بر اس باشد **۱۰** ابو علی خیاط گوید که چون صلاح
 قمر تعدد بود و بخوست او دفع پذیر بشود یعنی بنیکو حال را
 خداوند طالع باید کرد و در طالع باید نهاد **۱۱** و حق آنست که
 اگر نهنگ حال باشد طالع و صاحبش و ناظر باید و اگر به حالت
 ساقط و نظر برین بسک دیگر و صاحب طالع بخود دست
 مصلحت قوی است و بودن سهم سعادت در موضع مطلوب
 بغایت برکوست و بودن در طالع یا ببت الحاح اصالح همه
 ضارها بکند و این فقیر در اختیارات مهمات کلی ملاحظه کرده

کجور

که چون سعادی در طالع بوده با وجود بسیاری از کلایل مفیده
 نتایج نکند و مضراتی ظاهر و باطن متوقف بوده **۱۲** این بود
 آنچه سبب کمال اختیارات و از این جمله که در فصول گفته از این
 مقاله ذکر کرده شد هر کس را خاطر قوی و طبع راست باشد
 استنباط اختیارات جزئی تواند نمود و چه در اختیارات
 جزئی که گفته میشود فرع این اصل است صاحب **کمال تعلیم**
 گوید که هر چه احسار است جزئی که کلایل کلیه است و بدین سبب آن
 که هر کس که کلایل کلیه را بشناسد و کلایل خاصه را در کلایل جزئی
 مستغنی گردد اما چون اوقات بعضی باسخراج این کلایل
 و اسدسایط این مثال و فایده که لاجرم در مقاله ناسیه
 احسار است بعضی از جزئیات که احسار بدان بیشتر است آورده
 میشود بر ترتیب بیوت طالع متلفظ از کتب افاضل چون
 کتاب المعانی و رساله الاضداد و اختیارات المنعمین
 و جامع شاهی و محمل الاصول و کفایت التعلیم و در صفة
 المنجین و اختیارات علامه و کتاب النکت و شرح
 ثمره نصیری و شرح کاتب و احسار است امام محی الدین مغربی
 و احسار است باحرزی و مخفر الملوك و احسار است طبری
 و غیر این امر بسیار متفرقه و والله و علی التوفیق و هو محقق حقا
 الاملاین حقیق **مقالات ناسیه در احسار است حید نیه** که
 بر ترتیب کلایل او را کرده میشود در چند و لفظها ده آمد

نایافتن برطالمان اساز کرد و چون الله و توفیق و هو
 هذا افساح و ابتداء کارها بگو ما سرفتن **ح** موی سباز
 کردن **و** دوره بکار داشتن و باکی **ن** ناختن بچیدن **و** موی
 لب بازر کردن **و** آهن با ندام کردن **ح** کشتی ساختن و خریدن
ط روی کشتی برجهت مقصد کردن **ح** کشتی در کجا گذاشتن
ما صیقلت زهر و سیر **س** صنعت اکسیر **ح** خریدن چیزها
د فریختن چیزها **س** شرکت کردن **ن** مال تجارت
 فرستادن **م** و امر خواستن از کسی **ح** وام دادن بکسی **ط**
 نکهه داشتن مال و با مرشدن مال از سفر **ح** فریختن
 غلهها شرکت کردن مگر **یا** نگاه داشتن آنچه بخورند **ک**
 وقت خون رینها **ح** عمل حجت و غریب دوستی **د** عمل
 عداوت و غریب دشمنی **ا** تعویذ نوشتن **ا** عقد اللسان
 کردن **ا** کرختن و پنهان شدن **ح** نوشتن کردن کارها
ا طابت کردن کارها **د** زیارت اجباب و بخوان **ح**
 تعلیم فقه و امور دینی **ب** تعلیم ادب و دینی **ح** تعلیم
 رود و اعانی **د** علم سیاحت اشنا کردن **ه** نامه نوشتن
ل و رسول فرستادن **ل** کویزینا هه وری فرستادن **ح** فرزند
 بکشت دادن **ط** ابتدای بنیسه آموختن **م** نقل و تحویل
 کردن **ما** اخراج موزبان ماضون با وارو **س** بنیاد گذاشتن
 و بنیاد نهادن **ح** بنیاد شهرها و حصارها **د** ویران کردن بناها
مه خریدن باغ و بوستان و صنایع هر چه **ح** موی خریدن آنچه

مسک زرشاید **م** کردن کار بروجاه و جوی و حوض **ح**
 ایستادن در جویها **ط** درخت نشاندن **ه** نخراش کردن
ما تخم و بینه بزرگ بوستن **س** با جارت دادن زمینها **ح** فینه
 نهادن **د** دهنه بیرون آوردن **ه** و درخت نهادن و انست
 سپردن **ن** و دادن و آب راه ساختن **م** وقت مباشرت **ح**
 طلب فرزند کردن **ط** بیرون آوردن طفل مرده از رحم
سه شیر دادن کودک **سا** فرزند بدایه سپردن **س**
 از شیر بازرگفتن کودک **س** کودک بگوازه نهادن **سد**
 نویسن زوی بوشتیدن و فریختن کردن **سه** بیهوشی رفتن **س**
 نزد باختن **س** شرط **ح** باختن **س** چهار پا خریدن همه
 سواری **س** چهار پا خریدن همه با کشتیدن و نسیج
ح قماش کردن بر خشکی **ع** قماش کردن بر آب **ح** قماش
 کردن بر آب **ح** نرله ریختن **د** شراب خوردن **ه** چکان
 زدن **ع** طلب عطرا **ح** عطر **ع** هدییه فرستادن **ح** خطا
 و زهدت کردن **ع** ابتداء علاج **ح** علاج اعضا **قا** علاج
 اجناس و امر اض **س** علاج بیماریهای قدیم **ح** علاج
 دست و پا **ح** زوجه المفاصل و غیران **د** داروی مسهل
 خوردن **ه** دارو **که** سودا آور **د** داروی که صفر
 آور **ح** داروی که بلغم آور **ط** داروی که اسهال عطیر
 آور **د** داروی که کرمیان کند **ط** داروی که اخلاط کبر
 آور **د** داروی که علت زهر و جنم بر **ص** حب خورشی

مو مطبوخ خورده در جوار هر خورده در غرغره و قی
 کردن صودا در وی که عله بقی بیارد صودا در وی که در گوش
 و بینی و جگر آید صودا ملخ سفیدی و در هر چشم
 صوط رسک آری چشم آهین ق خفته کردن تا داغ
 نهادن صوط صودا کردن و دندان کردن صوط حمام کردن
 در خون باز داشتن صوط خنده کردن صوط چهار پای صوط
 کردن صوط بزره خریدن صوط بنده فروختن صوط بنده اراد
 کردن صوط نخ کردن صوط زخاف کردن صوط قبالة
 زدن و جبران سوسن صوط محک رفتن صوط ناخن زنی
 خون بردن صوط سلخ خریدن و ساختن صوط بران کردن
 حصارها صوط فرستادن لشکرها صوط طلب خریدن
 و که شده و که بخت صوط مناظر و مباحثه کردن صوط
 و صیدت بیمار و نوشیدن و صیدت نامه صوط سفر کردن صوط
 صوط سفر کردن بر آب صوط کشتی در آب روان کردن صوط در
 نهر رفتن صوط بیعت و قبول تخت و تاج صوط نواستن کردن
 نواک شنیدن صوط استغناح و خرلیج و خیانت صوط طلب
 عمل کردن صوط ولی عهد ساختن صوط بعل رفتن صوط
 دندن ملوک واک بر صوط عرض کردن نامه و دفتر بر
 سلطان صوط بار دادن و عرض دادن لشکر صوط بگو ممت
 و امارت بستن صوط نظر کردن در کارها صوط امارت قصه
 و خصوصت بسلطان و رفع کردن صلح محاسبه و کلا صوط

ابتداء

ابتداء اعمال و شغل دیوانی صوط اوقات دعا کردن صوط حاجت
 خواستن از ملوک واک بر صوط دوست گرفتن و عهد
 مویدن بستن صوط بیرون شدن بصید صوط صید مرغان
 صوط صید بهایک و مسلح صوط صید کردن در دریا صوط مرغان
 شکار آری خریدن و آموختن صوط سگ و یوز خریدن
 و تعلیم کردن صوط کوه بستن و امیب باختن صوط اسب را
 بر باصت دادن صوط طبع صودا و فراغ افکندن صوط
 بند کردن و در حبس نداشتن صوط طلب صید کردن از اصحاب
 و ابتداء کارها مشروطات و بی خبر است صوط باید که طالع و صلیبی
 ماه برج مستقیم الطالع باشد ما ان کار آسان بر آید صوط
 باید که فرشته ای صاعد باشد صوط باید که صاحب طالع در طالع
 باشد تا ان شغل زود بتمام رسد صوط باید که سعدی در
 طالع باشد در خانه حاجت باشد صوط باید که خداوند حاجت در نزد
 باشد و مسعود بود تا ان کار زود بر آید و نیک شود
 و محذورات وی چهار است صوط نشانی که مخصوص در طالع باید
 یکی از او ناد بود صوط نباید که صاحب طالع مراجع بود و شیخ
 و محترف صوط چون صاحب حاجت ستاره محس باشد روا
 نبود که در و تداخت که حال کالات بر تا آخر وقت و در صوط
 کند صوط حذر باید کرد از آنکه در صوط در طالع باشد یا در خانه
 حاجت یا در چاسده بترقی که آن بغایت ناپسندیده باشد
 والله اعلم بالصواب صوط بگر ما بر رفتن مشروطات وی

ده است **۱** باید که قمر در برج آبی یا آتش باشد خصوصاً حاصل غنی
 و صاحب سواد السواد در برج مادی نیز برود باشد است **۲** قمر
 شده مردان الحلیل آورده است که قمر در خانه های منفردی آریخ
 باید که نصیبت باشد یدیه است اما بشری که بر محل متصل بود
۳ بهتر است که قمر در طالع باشد و دیگر از سعدین نکر در نظر
 مودت که آن دلیل بر اذی آسایش بود **۴** باید که قمر در سه
 طالع وقت بود **۵** باید که قمر در جوت بود زهره بوند
 تا کماله طلوع بجای آید **۶** باید که طالع وقت یکی از برج
 آبی یا آتش باشد **۷** اگر ماه در عقب بود باید که متصل
 باشد به برج منظر صورت و هر چند یکی در اوقات باشد که آن
 دلیل بر اذی محال بود **۸** باید که سعدین در اوقات باشند
۹ باید که صاحب طالع قمر از خنوها آید بود **۱۰** باید که سعد
 طالع ناظر باشد **۱۱** و در هر سال بر آورده که باید که قمر در
 دو از زهره افتاب باشد و بعضی گفته اند افتاب در
 ثانی و یا ثانی عشر طالع باید و متحد در وی پنج است **۱۲** و
 نبود که قمر قمار عطار در یا نزل بود و با خنری گفته است
 اتصال قمر نزل و زهره روان بود چه اتصال او بدین کوکب
 درین اختیار هر دو هست و از اتصال دیگر کوکب
 باکی نبود و سبب منع اتصال زهره ما آنکه کوکب زینت طالع
 است معالوم نیست مگر آنکه اتصال موجب غلبه رطوبت
 باشد بریدن و غلبه رطوبت موجب سستی اعضاست و آن موی

ضعف

ضعف و ملال بود **۱۳** نشاید که قمر در برج خاک و یا آبی
 باشد و گفته اند در خانه های زهره و نزل نشاید **۱۴** اگر ماه در
 برج منقلب بود نشاید که عطار در طالع باشد کبری مراد
 رود بیرون می آید **۱۵** نباید که ماه متصل بود نزل و نزل
 و ندی بود باشد که آن دلشنگ و شامت بود **۱۶** حدی باید
 کرد از آنکه قمر با افتاب متصل بود خصوصاً از قوس که
 در که ماهی نشنه شود و حرارت بدید آید و گفته اند اگر این
 اتصال بر رخ باشد که لک بر غلبه حرارت و صغرا کنند **۱۷**
موی سر با نزل کردن مقتر و طالت آن پنج است **۱۸** باید که قمر در
 برج محمد باشد اطلاق در سینه و جگر در اوت در میران
 و دل و روادار و حاکم بر کوشیار گوید در نهامی آبی
 باید **۱۹** باید که قمر متصل بود بیشتر که آن موی در شادی
 بر آید **۲۰** باید که قمر صاحب طالع هر دو مسعود باشند **۲۱**
 بهتر آنکه قمر زهره بوند با اتصال محمود یا خنری آفرین و
 ماهیت ضعیف آید و موی نیکو بیاید اما بشری که
 قمر زینت یا دل زهره نکرده **۲۲** باید که ماه یا خداوند طالع
 از صاحب هشتاد یا از پنج هشتاد ساخط باشد و متحد در
 وی چهار است **۲۳** نباید که ماه در برج منقلب باشد خاصه
 جدی زیرا که موی در بر آید در رعد و زهره و برج ثابت
 نیز نشاید و در میزان دو قول است **۲۴** اتصال ماه نزل
 روان بود که سبب هلاک کرد **۲۵** نشاید که قمر یا یکی از خنری

در طالع معرفت با مندر خصوصاً مرغ که زبانه رساند **حذر کند**
 از اضمحلال قمر بروج که آن کلاکت بر نولج و خصوصیت کند در آن
 حال **نورده** یکس که ارشادین و با کیزه که بر مشر و طاعت وی
 هست **باید که ماه تحت الشعاع باشد از اوقات منصرفند**
 و اگر منصرف نشده باشد باید که بسعدی متصل بود تا آن سوی
 دیر بر آید و شادای افزاید **باید که قمر در بروج آبی بود و بجهت**
 ایوب در هر جمعی که جانی را داشته است و صاحب اسم را
 الحور گوید که قمر در هفت عطار در و مشهوری نشاید **باید**
 که ماه متصل باشد بستاک از هابط یا محترقی یا برج نامی
 دیر بر آید و که بر وی **باید که حد او در طالع محدود بود از وسط**
 السماء بود الا زمین **بهر آنکه قمر در عقب باشد بروج ناظر از**
 نزل ملاحظ **باید که قمر بسعدی ناظر باشد** **باید که سعدی**
 در او تا در طالع باشند تا آن زمان **ح** اگر قمر تحت الشعاع
 شود باید که از اوقات ساطع بود تا نور بدن را نسوزد **باید**
 که قمر ناقص النور باشد تا موی که بر آید و محدودی و آنست
 که قمر بافتاب نشکند و در هر جمعی که بر آید و محدودی و آنست
 حمل و نور و اسد و جدی **باخر جیدن** مشروطات وی
 بخ است **باید که قمر در خانه های زهره یا مریخ یا خاندن شمس یا خانه**
 خود بود و از نزل جمله شهر و عقب و سرطمان بهتر است **ب**
 باید که طالع وقت یکی از بروج ناستر باشد و اولاد او را از مغرب
 سرطمان نیز جایز است **باید که ماه زاید باشد در نوبت حساب**

باید که قمر

باید که قمر متصل باشد بستاک مشرخی که آن ستاره در حساب
 زاید بود **باید که صاحب طالع مسعود و قوی حال باشد**
 و بطالع ناظر که آن دلیل مالیت عاقبت باشد و محدودی و مرآت
 وی چهار است **حذر کند تا آنکه ماه در جزایر بود بجهت**
 ناخن دست یا در جوی باشد بجهت ناخن پای و اگر این بروج
 جای قمر نشاید بجهت آنکه دست منسوب است بروج جزایر
 بجهت و بودن قمر در بروجی که منسوب بعضی باشد عاقبت است
 عمر سائیدن آن بر ابدان عضو جنائز بعد از آن ساید و در
 اختیار بودن قمر در میزان و دلو نیز مکرر هست **ب** نشاید که
 مرغ مقدار زینصر باشد و در طالع بود که خطر بود در کشت
 از ناخن بود **حذر کند از همکاره ماه بزحل خصوصاً**
 در بروج هوایی که اسکا از ملاحظ بود و در نزل در طالع وقت
 همین حال دارد **روا باشد که ماه بستاره را جمع شوند**
 خاصه جوف در هر بوط بود که دلیل است بر آنکه افق در ناخن
 بود آید **موی لب بازرگونی** مشروطات وی همان
 مشروطات ناخن جید است و آنرا خاصه او است آنست که باید
 که قمر متصل باشد ببطارد یا مشترقی یا زهره و در هر یکی از
 خانه های ایشان باشد و محدودی و وی نیز همانست الا آنکه
 در این اختیار قمر در جزایر و جوی نشاید و در حمل جایز بود
راهن **باید که برون** مشروطات وی بخ است **باید که**
 ماه در بروج باشد که منسوب بدان عضو بود که این بود و علقه

درین حالت که خواجه در شرح آورده که چون قمر بر جی
 باشد طویات بدن متوجه بدان عضو گردد که منسوب بدان
 برج باشد و غلبه بر طویات اعضاء بعضی مواد گردد پس این
 رسانیدن با حصول رطوبات افزون و استعدادهای بعضی
 نضر باشد و در ساله موافق هر حال مبین گشته که سه نسو
 بجمل و گردن بنور و هم چنین سه نسو بست بطالع و کردی
 سالی تا آخر و نوشیدار گویند که اگر سعیدی قوی حال در این برج
 باشد تا آخر این بدو برین دریا باشد **باید که ماه ناقص انور**
 باشد و این شخص مسلم بود **باید که ماه متصل باشد شتری**
 و شتری قوی الاصل بود اگر در وازده در احتیارات
 طبری آمده است که هر چه درین معنی بیشتر باشد
 خاصه وقتی که زهره بطالع سیر باشد **باید که قمر بافتا ناظر**
 بود و غیر از وی قبول کند که آن دلیل بود بر زودی صحیح
باید که از سعیدین در طالع وقت باشد و متحد و برات وی
 سیر جز است **نشانده ماه مقارن آفتاب باشد** **نباید که**
 قمر بقابله و تر مع برج بود که گوشت از اندام برید و از آن
 جراحت صبر هر چند وقت را این نظر بود بر معن صبر نکند
حذر کند از آنکه قمر با هر حال بود که کالت کند و بطول السام
 آن جراحت و سبب محزون صاحبش کند و بیکو بود **کشتی**
ساختن و چیدن مشروطات وی هفت است **باید که هر دو**
 در وقت باشند و اگر یکی در هفت باشد و یکی در رابع یعنی بود

باید

باید که سعیدین بماه ناظر باشند **باید که ماه زاید انور**
 و المعرد باشد **باید که در حد و مسعود بود** **باید که صاحب**
 طالع مسعود باشد و زاید انور و سریع السیر و در وقت
صاحب چهار روزین باید که قوی حال و مسعود باشد
باید که آفتاب در هفده یکی از سعیدین باشد و متحد و برات وی
 پنج جز است **نباید که هر چه بر قمر ناظر بود خصوصاً از وقت**
 آن دلیل تباهی کار باشد و اگر درین حال ماه در برج آبی بود
 دلیل هلاکت کشتی باشد از هر چه و اگر در برج خاک بود دلیل
 شکست کشتی باشد **نشانده ماه در در لو باشد بمقابله اوقات**
بهر برج بایه تر مع ایشان که دلیل و حاکمیت بود
 حذر باید کرد از بودن مریم در وسط السماء که دلیل صاحب
 کشتی است و با جدی عنتر که دلیل مال اوست و ازین معنی
 هم در وقت عمل کشتی و هم در وقت مرکب در کشتی و هم
 در وقت کشتی در آب افکندن عاقل نباید بود که وی
 دلیل تسلط در دست بر کشتی و بودن مرغ در غیر آن و
 خانه کینه حضرت رسانند **نشانده که کواکب قابله که در برج**
 مرغ اند چون قذک لعقوب و اوس القول و در بران منکب
 الاسد مقارن باشند با طالع و جدای عنتر و عاشر که آن
 دلیل سوختن کشتی باشد با حجر در هفست **نشانده که مرغ**
 در یکی از اوقات حیرین باشد که آن دلیل تباهی شدن کشتی بود
ط کشتی در آب افکندن بدانکه ماه و طالع هر دو در

بر کشتی و خداوند طالع کلاکت کند بر آن کشتی و گفت راند
 حمل دلیل است بر وی کشتی و نیز بر جایگاه نشسته بر کشتی
 و جزایر بکنار هاء او و سرطان بر هر دو و بلایوی او و اسد و حبه
 او و سدر است که او که در است و میزان در چنانست و عقرب
 جو بهای او و قوس ناودان او و جدی سدر او و دلقان
 او و حوت دنیاله او و این ازین حمل که آخر خواهی مسعود کن
 بماء و صاحب آن خانه و مسعود و چون این معنی مفهومی و شد
 بدانکه مشروطات جزئی چهار است **ا** باید که هر دو مسعود ناظر
 باشند طالع **ب** باید که نیرین متصل باشند بسعدی **ج**
 باید که ماه با عطار در باشد و عطارد نیک حال بود **د** باید
 که قمر اول حمل باشد یا در وسط قمر یا در آخر حمل یا در
 سرطان یا در وسط سنبله یا در اول میزان یا در میان عقرب
 یا در آخر جدی یا در چلو اگر سعدی بوی ناظر باشد و محدودیت
 وی چهار است **ا** نشاید که نحوس در اوق طالع باشند
 خصوصاً در وسط السماء که دلیل چیرماندن یا غیره ضعیف باشد
 و در اوق نیرین نیز نشاید **ب** نشاید که ماه در قوس و حوت
 باشد **ج** حذره کند از نبودن مریخ در هاشم و جادی عنقریب
 دلیل تلف مال باشد که در کشتی بود **د** نشاید که طالع حدی
 نحوس باشد که خطر کلی باشد **رومی کشتی بر جهت قصد**
ک مشروطات وی چهار است **ا** باید که ماه و طالع مریخ
 تابسته باشند و مسعود **ب** باید که نیرین باک باشند از نحوس

باید

ب باید که زهره و مشتری در اوقاد باشند خاصه در طالع و صاحب
د ملاظه ساعت کوی سعید کردن اول باشد که آن
 دلیل سلامتی مسکن کشتی بود و محدودیت وی احدی دانها
 باشد و دیگر آنکه نشاید که مریخ در وسط السماء و سنت الرجا
 باشد **صیانت زهره و سیمر** مشروطات او پنج است **ا** باید
 که ماه در مریخ ناری بود **ب** باید که قمر آفتاب مریخ ناظر باشند
 بمردت **ج** باید که صاحب طالع صاعد باشد **د** باید که قمر
 بیکی از سعدین متصل بود باشد بهر اتصال که باشد **ه** باید
 که قمر در مریخ مجسده باشد و بهتر آنکه مستقیم الطالع
 و محدودیت وی آنست نشاید که در مریخ ای باشد **ب**
صنعت اکسیر مشروطات وی بازده است **ا** باید
 که او تا در هر چه از نحوس خالی باشند **ب** باید که جای ماه مریخ
 دو جسدین باشد **ج** باید که طالع نیرین یکی از مریخ مجسده
 بود باشد **د** باید که صاحب طالع در هاشم یا جادی عنقریب
ه باید که ماه بافتاب و مشتری ناظر بود بنظر مودت **و**
 باید که طالع اجتماع یا استقبال مقدمه مسعود بوده باشد
ز باید که صاحب طالع جزوه مقدمه مسعود باشد **ح**
 باید که طالع و جای ماه مریخ آفتاب بود **ط** باید که طالع وقت
 و ندری باشد از طالع جزوه مقدمه **ی** باید که قمر از سعدی
 منصرف شده باشد و بسعدی متصل بود **یا** باید که عطارد
 مسعود و قوی حال باشد **ب** باید که خداوند خانه نیرین

و اگر جنباع و عقار بود امری و یا فی برین قیاس و هر یک علی حد
 در باب او گفته خواهد شد **ح** باید که کوکب ساعت مسعود
 باشد و بخند و رات وی چهار است **ا** نشانده که ماه در روج
 معوجه باشد که خرزنده را زبانی افند **ب** نباید که قمر از اجساد
 ذنب باشد که عاقبت بوجامت انجامد **ج** خدر کند از آنکه
 قمر ناقص النور و العدد بود و متصل بخوس که جبران عظیم
 افتد **د** و با شود که قمر روج نوزده که هر چه در هر و شری دلیل
 خصوصیت و منعیب باشد و عاقبت بر مزاج انجامد **د** فرقی
 خرها مشروطات وی ده است **ا** باید که ماه از سعیدی منفرد
 باشد و سعیدی متصل **و در جامع شاهی** گوید که قمر از سعیدی
 منفرد باید و بخسبی ناظر تا در و بنده را بهتر بود **ب** باید که
 قمر در نوزده یا منقلبه خود بود **ج** باید که جای قمر طالع برج
 مروج باشد تا فرزند و نفع مرسد **د** باید که ماه ناقص
 النور و العدد باشد تا جانب باع راجع بود **ه** باید که آن
 دو کوکب که قمر از یکی منصرف است و دیگری متصل
 بدوستی باشد سوید تا میان باع و مشتری موافقتی
 افتد و رضاء جانبین حاصل آید **و** باید که فانی و مباحش
 مسعود و خوی حال باشند **و** باید که سهم المسعادت
 ناظر باشد مسعود و مساقط بود از بخوس **ح** باید که صاحب
 طالع در زندگی باشد خالی از بخوس و یکی از هر چه متصل
 بود **ط** باید که عطارد در ربع السیر بود و مسعود باشد

باید که قمر

ب باید که قمر با عطارد باشد و بخند و رات وی سه خیر است
ا نشانده که طالع و موضع قمر روج مستقیم باشد که فرزند
 مزایای مرسد **ب** نباید که عطارد تحت الشعاع و یا بطی السیر
 باشد **ج** خدر کند از آنکه قمر از سعیدی با آن کرد و بخسبی بود
ه **شکر تکرید** مشروطات وی هشت است **ا** باید که او
 از ربعه نیکو باشد آنکه طالع دلیل آنکه سیر باشد که ابتدا
 کند تا نوازی و آنکه سیر که در شتر باشد و آنکه مال بیشتر
 دارد و هفت دلیل دیگر را شمار بود و هر دو دلیل
 آنکه میان ایشان خواهد بود و اندازه سود و چهارم
 دلیل عاقبت کار بر این چهار خواهد آمد مسعود باید که در خانه
 ایشان از در خانه قوی باید نهاد **ب** باید که طالع و جای ماه
 روج دو جسدین باشد چه آن دلیل باشد بر امانت و اعتماد
 و ثبات و نترکت و بعضی از حکما اسد و جدی را در اول
 اند و حکیم سیسی در **جامع شاهی** آورده است که در
 نترکت کردن اگر در حمل باشد و در جدی افند خصوصاً که
 بخسبی ناظر بود و در نوزده عاقبت کار بود و فایده حاصل
 نشود و در جزیرا دلیل **د** و مسو و امانت باشد و در سرطان
 دلیل فزندی و عذر و خجانت بود و در امرد نیکو بود و نفع
 باشد و در سنبله سود بسیار مرسد و بر صاء یکدیگر از
 هم جدا شوند و در میزان نوزده کار هر دو و شباهی انجامد
 و در عقرب دلیل جنک و ناخوشی بود و در قوس دلیل

هفتصد و او یاخته اند خانه و قوی حال تا آن کار باستانی بقلم
 کرده و درین حال قمر نیز در طالع روا داشته اند و اگر
 خواهد که وام سندن نهان ماند باید که ماه تحت الشعاع
 بود منصرف از اوقات و متصل بعدی و محدود است و
 هفتصد است **ن** نشاید که ماه بریح ناظر باشد خصوصا ازین بریح
ب نباید که قمر هم مقابله زحل و اکتاب بود **ح** حد بکنند از یک
 ماه مقارن زحل باشد و این از هر بدتر است **ن** نشاید که عطارد
 بر زحل نکرده که در اجزاء آن و امر تقوی و تاخیر افتد **و** رواند
 که عطارد بریح سوزد که آن دلیل خصومت باشد **و** نشاید
 که قمر چون از حقایق بیرون آید و بریح بیوندد که آن دلیل
 است که از شدن وام و در زمین مردم افتادن بود **و** نیز
 از ساعت زحل و اکتاب که بغایت ناپسندیدن باشد **و** واک
 دادن بکسی مشروط است وی در جبر است **ا** باید که ماه بشنوی
 ناظر باشد که آن دلیل شادی و زود باز یافتن و امر است **ب**
 باید که عطارد نیز یکی از سعدین سوند تا آن و امر بخیرتندی
 باز یهد و محدود است وی هشت است **ا** نشاید که قمر در
 طریقه محتر قمر باشد که آنرا موضع منظر گویند **ب** نشاید
 ماه عدل بر این باشد **ح** حد بکنند از آنکه قمر خوبیها ط
 بود **و** رواند که ماه در اول درجه ها جز او آمد و قوی
 بود **ن** نشاید که طالع یکی ازین درجات مذکور بود **و** حد
 کند از خصومت قمر و عطارد و مجازیت ایشان باز جل که آن

دلیل

دلیل معطل باشد **و** نباید که ماه و عطارد بریح سوند و آن
 دلیل خصومت باشد **ح** بر هر چیز از ساعت اکتاب و بریح که
 در آن هیچ چیز نبود **ط** نکند اشد است مال و باز بستن
 از مردیون مشروط است وی چهار است **ا** باید که خانه دوم
 و صاحبش بصلاح باشد **ب** باید که مشتری قوی حال بود
 که وی با طبع دلیل مال است **ح** باید که دلایلها در بر چهار ثابت
 باشند و طالع نیز بریح ثابت بود **و** باید که مشتری و ماه
 و صاحب سعادت و هم المال و طالع از خصومت بال باشند
 خاصه از بریح و محدود است وی اضداد اینها باشد **ک**
ف در وقت غلها مشروط است وی شش است **ا** باید که قمر
 زاید السیر باشد **ب** باید که موضع قمر بریح زاین بود
 باید که طالع نیز بریح معوج باشد **و** باید که طالع نیز بریح
 معوج باشد **ه** باید که صاحب طالع نیز در یکی ازین بریح
 بود **و** باید که عاشر و خداوندش از خصومت دور باشد **و** باید که
 قمر با عطارد باشد و عطارد مشرقت و سرع السیر بود و سایر
 ازین خصوصها و محدود است و اضداد اینها باشد **ی** نگاه داشتن
ک بخیرند مشروط است وی هشت است **ا** باید که مشتری در یکی
 از بریح معوج باشد **ب** باید که قمر مقارن عطارد بود
 و هر دو ناقص السیر باشند **ح** باید که خداوند وسط السماء
 دور باشد ازین خصوص **و** باید که عطارد در بنابرین سلسله بود
ه باید که ماه در یکی از دو بریح موقت باشد **و** باید که صاحب

مشروطات وی چهارده است **۱** باید که طالع برج در جسدین باشد **۲** باید که این کار در ساعت زهره کنند خاصه در وقت **۳** باید که زهره خلط باشد از خوشیها **۴** باید که زهره ناطق بود **۵** طالع و بقیر **۶** باید که زهره خداوند حد طالع باشد **۷** باید که زهره متصل بود ببطارد **۸** صلاح حال عطار در ملاحظه رعایت باید کرد که در هر عملها عمد و معاونست **۹** اگر عمل برای ذکر و حرکت طالع و خداوندش مذکور باشد و بخت انانیت مونت **۱۰** چون غنیمت خواهد کرد برای کار دیگر تا آن کار از کدام ستاره حاصل شود و بکار عضو تعاقب دارد پس او هر آن ستاره را بر آن عضو مسلط باید کرد تا مقصود حاصل کرد و هر چند وهو قوی تر بود کار زودتر برآید و این سخن **۱۱** که وجه زیادت در علم نجوم و اختیارات ممالک بود اما چون کار در اختیارات خود آورده اند بنا بر تفریق ایشان ذکر کرده میشود **۱۲** دلیل آنست که غنیمت در جوی وی خواهد کرد باید شناخت تا اگر ستاره او مذکور بود آن کار در ساعت ستاره مونت کنند و اگر مونت بود در ساعت ستاره مذکور کنند که زودتر فایده دهد **۱۳** باید که دلیل غنیمت کنند قوی تر باشد از دلیل آنست که غنیمت اوست تا کار هر چه برود **۱۴** باید که قدر آخر هر طالع باشد یا اول قوی یا میانه سنبله و صاحب سرا بر گویند بهتر از چهار است که قدر در منزل نقره باشد **۱۵** باید که قدر زهره بود از بروج منقلب عمل

کدی

برودی فایده رساند و تخلف نکند و در توقف بماند **۱۶** باید که آفتاب مع ارس باشد و ابو معشر گوید که قمر باید باشد درین نوع از جمله او این سخن از غیر او خالی نیست و محدود وی چهار است **۱** نشانید که این عمل در ساعت و ایام زحل و مریخ کنند **۲** نباید که نحس زهره و قمر نکند **۳** نشانید که زحل و مریخ در آن نادر باشند **۴** حدیث کند از آنکه نحسین در بروج سعدین مستوی باشند **۵** **عمل اول وقت و غنیمت در مریخ** مشروطات وی دوازده چیز است **۱** باید که طالع برج منقلب باشد **۲** باید که ماه نیز در برج منقلب بود باشد و جدی آن جمله مناسبتر بود **۳** باید که یکی از نحسین بهانه ناطق بود و نظر زحل اول بود **۴** این کار در ساعت زحل باید کرد و خصوصاً در زوس **۵** باید که زحل در وسط السرا باشد و قوی حال بود **۶** باید که مریخ نیز زحل ناطق باشند **۷** باید که مریخ نیز زحل ناطق باشند و بعضی مقابله جائز داشته اند **۸** باید که طالع وقت حد زحل باشد **۹** رعایت بروج باید کرد در تدبیر و تانیف خاصه در عمل محبت سبق ذکر یافت **۱۰** صاحب سرا السرا بر گویند در اعمال بعضی باید که قمر با ارس باشند **۱۱** اگر عمل تفرقه و تحریب میس کنند رعایت اسرار مریخ کند کند و چنانچه در زحل شرح داده شد تسلط باید کرد ستاره عمل را بر عضوی یا خلطی که متعاقب بدوست او بود در سنت چنانچه سابقاً مذکور شد مثال مریخ را بر خون کار و قمر را بر

و قس علی هذا و این خاصه حکماء هند است و می گویند
 او در جبر است **۱** حذر باید از ساعات زهره و عطارد در
 وقت عمل **۲** نشاید که قمر ناظر بود بیک از این سفلی نظر
له تعریف نویشتن مشروطات وی شش است **۱** باید که اصلاح
 حال قمر و عطارد بکند **۲** باید که قمر طالع ناظر باشد **۳** باید که
 عطارد در صالح الحال و قوی و صعود باشد **۴** باید که زهره
 قوی حال بود و قریب و متصل **۵** باید که طالع یکی از بروج
 مستقیمه باشد **۶** باید که صاحب طالع محصورین البروج
 باشد و اگر با اس مجاسده بود و مشتری متصل با قمر
 مجور نیکوتر بود و بخود مرآت وی است که نشاید که عطارد
 محصور باشد و قمر زهره ضعیف حال و از یکدیگر ساقط
الوجه اللسان کردن مشروطات وی چهار است **۱** باید که طالع
 بروج مستقیمه الطالع باشد **۲** باید که سعد بن طالع ناظر
 باشد تا صاحب طالع **۳** باید که عطارد مشتری بیوفتد
 نظر هودت **۴** باید که کواکب سعد در او تار باشند
۵ و بخود مرآت وی سه است **۱** نشاید که طالع بروج موج
 الطالع باشد **۲** حذر کند تا آنکه قمر ضعیف حال بود
 بر هر یکی از این که سعد بن از طالع ساقط باشند **الوجه**
و بهار نشین مشروطات وی چهار است **۱** باید که
 ماه از اجتماع با نرگ فسته بود و همین تحت الشعاع باشد
 یا متصل بکوی که تحت الارض باشد **۲** باید که خداوند طالع

۲۰

و هر بیت قمر تحت الشعاع باشند یا متصل بکوی که تحت
 الارض بود **۳** بهتر است که نیرین و خداوند طالع در وقت
 الارض باشند **۴** باید که قمر از شخصی منصرف بود و بسعد وی
 متصل که کار براد ساخته شود **۵** و بخود مرآت وی در جبر است
۱ باید که نیرین طالع یا صاحب طالع نظر خداوند ناظر باشند
۲ نیکد که نیرین یا صاحب طالع یا خداوند خاسته قمر و وسط
 السماء باشند که آن دلیل ظاهر شدن باشند **که بوشید**
کردن مشروطات وی چهار است **۱** باید که ماه
 تحت الشعاع باشد **۲** باید که خداوند طالع مستقیم الشعاع
 باشد **۳** باید که نیرین از طالع ساقط باشند **۴** باید که نیرین
 از یک دیگر ساقط باشند **۵** باید که نیرین تحت الارض
 باشند **۶** بهتر است که تمامی دلیل بخصیص کوی که تحت
 الارض باشند **۷** باید که مریخ از طالع ساقط باشد **۸** باید
 که ماه متصل باشد به خداوند خاسته چیزی یا صاحب رایع
 باید که صاحب طالع از وسط السماء ساقط باشد **۹** باید که
 ماه متصل باشد به عطارد **۱۰** باید که عطارد تحت الشعاع باشد
۱۱ باید که خداوند چهار ساقط بود از خداوند عاشران
 صاحب طالع تا نیک بوشیده ماند **۱۲** اگر خواهد که هر کز انک
 نشود باید که قمر وی با اجتماع نماید باشد و در هر رایع طالع
 بود **۱۳** اگر خواهد که بعد از نیرین اشک او شود باید
 که قمر از اجتماع منصرف بود و صاحب طالع فوق الارض متصل

بسرور تحت الارض و مخد و رات وی اصداد اینها بود **کط**
سدا که در کوا مشروطات وی هفت است **ا** باید که ماه
 در یکی از برج منقلب باشد **ب** باید که مریخ بیکدیگر نظر
 باشند از مودت **ج** باید که طالع وقت مسعود باشد **د** باید که
 مریخین بطالع ناظر باشند مودت وجه نظر لیل بود بر طهور
 و نهوت و سقوط کلالت کند بر خول و انتفا **ه** بهتر آنکه
 افتاب ناظر بود بصاحب طالع از نبلت **و** باید که یکی از مریخین
 در وسط السماء باشند **ز** باید که اگر کواکب فوق الارض باشند
 خصوصاً ستاره غرض و مخد و رات وی اصداد اینها باشند
لز بافت احباب و اخوان مشروطات وی هفت است
ا باید که ماه قومی حال باشد **ب** باید که برج سیمو مسعود
 باشد **ج** باید که خداوند سیمو در وقت باشد یا در هالی **د** بهتر
 آنکه برج سیمو خانه سعدی باشد **ه** باید که خداوند طالع بنو
 باشد بصاحب سیمو بنظر مودت **و** باید که ماه بزهره منتهیل
 باشد که آن دلیل بر شادی و خرمی کند و وسیع کند و در وی
 زیادت شود **ز** اگر برادران از وی هستند از چهل را بصالح
 آورد و اگر کمتر اند عطا در ما و اگر بدین ز خواهران هر چه
 زهره را و همچنین طبقات را ملاحظه باید کرد و کوکبا کویته
 بصالح آورد و مخد و روی است که نشاید که خداوند سیمو
 از طالع ساقط باشد یا از خانه خود یا از تقر که آن دلیل است
 بر غایت بود و زهره **تعلیم فتنه و امور بدینی** مشروطات

وی چهار است **ا** باید که سیمو و صاحبش مسعود باشد
 باید که طالع یکی از دو خانه مشتری باشد **ج** باید که زهره
 کویک ملات است نیکو حال بود در سیمو یا ناظر سیمو
د باید که مشتری و مریخ قوی حال باشند و در مطلق
 امر ختن باید که عطار در مسعود و نیکو حال بود تا در حق
 سعی کند و در علو و قوی النظر بود **و** مخد و رات
 وی است نشاید که محسن در او تا بد باشند خاصه در طالع
لذ تعلیم اولاد و بدینی مشروطات وی یازده است **ا**
 باید که نیکو حال و مسعود عطار در ملاحظه کند **ب** باید که
 قمر در روح انسی بود و بهترین خانه عطار در مستقیم
 المیور بود در روح مستقیمه **ج** باید که عطار در مشتری
 سوزد از مرقارنه یا نبلت یا سیمو **د** باید که مشتری
 در یکی از او تا طالع باشد **ه** باید که عطار در طالع باشد
 که فرج اوست یا در یکی از او تا طالع باشد **و** باید که طالع
 روحی انسی باشد بهتر آنکه منقلب بود وجه خط عطار در
 بیشتر است **ز** باید که خداوند طالع در برجی انسی باشد
 یا ناظر طالع که آن دلیل کمال حدس باشد **ح** باید که عطار
 نیز در برجی انسی باشد و اگر در خانه و شرف خود بود بهتر
 باشد **د** اگر قصد نظر دقیق دارد در عالم جنان باید که
 که لیل عالم مشتری و عطار راست بیاید که در یک ناظر
 باشند و بخانههای یکدیگر نیز مودت و مخد و رات وی در

عطار است خصوصاً سیمو
 در طالع در ملاحظه بود **ا** باید که

آنکه نشاید که در طالع بود که خواننده ه دشمن آن علم
 بود **ب** نباید که در طالع بود که هر چه خواند فراموش
 کند و بعضی گفته اند که ناچار است از نظر هر طالع
 نظری بسندیده که آن دلیل فکر دقت است **بکلمه آخری**
 آورده است که یکی شیخ رئیس را گفت ترا عطار در طالع
 نیک حال افتاده است تا منضبط تو در بن عالم بدین
 رسیدی شیخ ای کاری عظیم کردی گفت اثر عطار در
 ضعیف تواند بود مرا مشتری در خانه عالم افتاده و چهل
 مریکیت او را مشتری برسد و او صاحب داشت و چهل
 در فکر **تعلیم بود و غانی** مشروطات وی سبب
ا باید که طالع یکی از برج هوایی بود **ب** باید که ماه
 متصل باشد به طالع یا از یکی منصرف باشد
 و دیگری متصل **ج** بهتر این باشد که سفالین و قمری یک
 و یک باشند تا آنکه خواهد بود یا موزون و محدود است
 وی خلاف اینها بود **د** تعلیم **ساحب** مشروطات
 وی نه است **ایعقوب قصر الحی** گوید که جای ما و غیر
 یا سرطان یا سنبله یا قوس یا حوت باشد که این بروج آشنا
 کنند و زامانند بر و با است چه دلالت چه دلالت بر بروجی
 کنند از بدین که مناسبی این صنعت دارند مثلا در وقت
 که این صنعت بدو است آید منسوب بخوار باشد و بطلان
 بخند و چه مناسب است یکی آنکه بر جوی است و هر آنکه

منقلب

منقلب سیه بجهت سرعت سیه صاحبش و سفید خیره آنکه خانه
 عطار است و عطار در دلیل صنعتها و نافع آرد و وسط
 تن است منسوب است بدوست و قوس نیز دلیل حرکت است
 و هر دو این که در بن باب مرکن اعظم از منسوب بدقت
 و حوت هم در چیست **ا** هر دو قده که دفع آب بدیشان
 کنند نسبت بدو دارند **ب** باید که طالع نیز یکی از بروج
 مذکور باشد **ج** باید که ماه از برجین و عقدتین دور
 باشد **د** باید که صاحب طالع نیز از برجین سالک بود باید
 که **ه** هر عطار در ناظر بود و عطار در اثر هجرت و اختراق
 دور **و** باید که عطار در در وسط السما باشد و بعضی بجای
 عطار در فرار کنند باید که سعور در طالع باشند تا در
 او نادر **ز** باید که قمر متصل بسعد بن باشد بود **ط**
 سفیری گوید وقت تعلیم **ساحت** از هر میدان آفتاب
 بیانزده درجه جو را یا رسیدن او یا مرده درجه سنبله
 و اکو ماه در طالع وقت بود تا کی نباشد و اختراق از اصداد
 این مشروطات باید نمود **ه** نامه نوشته مشروطات
 و یک است و سه چیز است **ا** گوید که طالع بر جی
 منقلب بود چنانچه ایوب گوید طالع باید که بر جی باشد
 که عطار در ایران نصیب بود **ب** باید که قمر یکی از
 بروج منقلبه بود **ج** باید که عطار در طالع یا عاشر
 خطی از خطوط عطار باشد **د** باید که عطار در خط

خوش باشد و اگر در سنبله بود بهتر چه دلالت کند بر افاق
 مولد و رسیدن مقصود **باید** که طالع و صاحبش از نحوس
 سال بود **باید** که خداوند طالع در وسط السماء بود یا روی
 بوسط السماء دارد یا متصل بود بصاحب وسط السماء
باید که عطار در مشرقی بود و مستقیم و در اوقات باشد مقبول
 از خداوند خاتم **باید** که ماه با عطار در مسعود بود
 یا متصل در وسط و محال یوب گوید درین اختیار آن بهتر بود
 که قمر از آفتاب بگذرد و عطار در سیوند یا از عطار در منفی
 شود و یا آفتاب متصل کرد که بسیار فایده رسد **اگر** نامه
 برای حاجتی بنویسد **باید** که ماه متصل بود بدان ستاره که
 مدبر آنست باشد که مکشوب الیه است و مقبول بود از آن ستاره
 چنانچه نامه سلاطین را **باید** که ماه با قمر متصل بود نامه
 قضایه مشتری و باقی برین قیاس **باید** که کوکب در لیل
 از رجعت و احتراق و سایر مناسبت دور باشد **اولی** آن
 باشد که استواء نامه نوشتن وقتی کند که ماه در جدی و حوت
 عطار باشد **باید** که ماه زاید نور و الحساب باشد
باید که قمر صاید بود در شمال تا نامه بخوبی رسد **باید**
 که اوقات از نحوس بان باشند و مسعود بدیشان ناظر خصوصاً
باید که قمر در روج مستقیم باشد **باید** که قمر سریع
 السیر بود تا نامه زودتر رسد **بهر** آنکه خداوند طالع
 سعیدی بود در جانش باشد ناظر به سعیدی دیگر **باید** که

خداوند

خداوند صاحب طالع ناظر باشد **مردت** **باید** که
 این عمل در ساعت زهره و مشتری کند بشرط که اینها از اوقات
 طالع نهند یا وسط السماء **باید** که طالع از جدی و مسعود
 بود و عطار در نیکوتر باشد **باید** که قمر و عطار در هر یک
 در قدری باشند یا در مایل اکثر این مشروطات کفایت و تعلیم
 و محاسبه را نفعایت رسانند بوده است و محدودات وی محال است
باید که عطار در راجع باشد یا تحت الشعاع یا محسوس که
 آن دلیل ثبات و علامت بود در آن کار **باید** که در یک روز
 اوقات محسوس باشد که آن دلیل وقف و تعویق بود **حذر** کند
 از ساعت زحل و مریخ که کار هر دو تن بود **باید** که قمر تحت
 الشعاع باشد که آن نامه یک توب الیه نرسد **بعضی**
 گفته اند **باید** که ماه در چنان مفسندی باشد و سر این نیک
 ظاهر نیست **اولی** رسول فرستادن درین اختیار در حال نگاه
 داشتن **باید** که حال رسول و میزان آن بر اختیار سفر است
 و جای و ذکر کرده نخواهد شد و در حال مهمل و مهمل
 و مهمل الیه اما مهمل دلیل وی طالع است و صاحبش و آن
 کوکب که قمر از هر کشته بود و دلیل رسول بخ طالع است
 و خداوندش و قمر و عطار دو دلیل مهمل الیه هفت است
 و صاحبش و آن کوکب که قمر در حوت شود و آن کوکب که مدبر
 آنست و قمر طی کل آنست که دلیل فرستنده رسول
 قوی باشد اما مشروطات جزئی وی یازده است **باید** که

که ماه بطل و مرجع ناظر باشد **ب** نباید که قمر در مقابله و تریع
 آفتاب بود **د** روان بود که قمر در ششمه و در وازدهم طالع باشد
ه حذر از آنکه عطارد از معاه و طالع و صاحب طالع ساخط بود
ه نشاید که عطارد در هر جوط باشد یا در اربع بود که از تملیک نکند
 و چیزی بخواند **و** حذر کند از آنکه عطارد تحت الشعاع باشد
 که خرد از آنکه کتب نفوس بود **و** به بر همین در آنکه که قمر شتری
 شوند و شتری در وسط سما باشد یا در بارزدهم تا آن بنا
 بخیر و خوبی کرده شود **ه** باید که زحل بی خطر و خلل باشد
 در اربع و زهره و قمر با او با هم بود با او ناظر کرد این خاندان
 روان حاصل این خاصه که استعمال قمر را باشد صاحب اکر زحل
 مسدود بود آب استخوانه بدید آید **و** باید که زهره در چهارم
 باشد در آن عطارد تا آن بناهره باشد و مضامیر آنرا بسته
 کرد **و** اگر زحل در چهارم نشود آنکه باید که او را قوی حال
 کرد اند و متصل سازد بطلع و اربع و خداوندان ایشان تا آن
 بنا استوار و با دار بود **ع** باید که خداوند طالع در برجی خبی
 باشد و منتهی بود و در اربع **ط** باید که طالع بک اربع
 باشد و انشی نیز جایز داشته اند **ک** باید که خداوند اربع هم
 خبی بود که خداوند طالع را گفتیم **ک** باید که قمر از عقده
 جوزهره در ک دشته بود بیشتر از سه درجه و بیشتر
 متصل بود **ک** باید که خداوند خاندان ماه ناظر باشد ماه از تریع
 کان دلیل بقا بود و در مقابله این خاصیت نیست **ل** اگر

دنز

در تری باشد و زهره قوی حال بنابر رخاوندش بسیار بود
له گفت اند بهترین شرط آنست که در شب در وازدهم طالع
 افتد و سر این سخن بحقیقت معاویه نیست مگر آنکه در اس
 در ششمه دلیل سلامتست **له** باید که از ثواب ستا و کانی
 بر ضایع مشتری و زحل باشند در یکی از او تا د باشند یا با ماه
 یا سه السعاده **لو** باید که خداوند جزو اجتماع با استقبال
 مقدمه در تری افتد یا در مابلی و مشرقی و مسعود بود **لو**
 باید که سعدین یا یکی از هر دو در وازدهم باشند یا یکی در
 عاشور و دیگری در اربع بسند این باشند و نکالت کنند در واره
 سروری و بسیاری خیرات **م** باید که خداوند طالع بطلع ناظر
 بود و بقره تحت الشعاع نبود و باک باشد از خویش **مط**
 بسندیده تراست که در بناها باید از طالع وقت یکی از اربع
 ناسه کند و مروج محده نشاید که طالع باشد مگر قوس کجی
 طالع قوس باشد ان بنا تمام شود و بعضی گفته اند حوت نیز
 جایز است که خایه مشتری است و در اربع منقلب اصلا نشاید
ن اگر خواهد که بنام بلند بود باید که اتصال دلیل بکوی فوق
 الارض اختیار کند و غایب آن بود که بسمت ارس نزدیک
 بود و باید که آن کوکب صاعه بود در افلاک و در عرض
 و در شمال و دلیل هم صاعه و مسعود بود و اگر بنا بست
 خواهد اتصال قمر بکوی تحت الارض اختیار کند **ه** باید
 و دلیل هم هابط باید در جنوب و محدودات وی شاترده

جبر است اختیاب کند از هر چه که اکثر گفته اند که هر چه از هر چه
 حصه باشد در پیشان نهادن که اولت کند بر تباهی کارها
 و برای تمام آنهاست نشاید که قمر خداوند خاندان و همه الممات
 محسوس باشند بدو و اگر انقضاء افند که او را نظری باشد بطالع
 ماسک از دلایلی که زهر خوی حال باشد و بدو متصل بود که
 میان زهره و زهره صداقت است و نظریه دیدن تدارک نظر او
 کند **ب** نشاید که میان زهره و زهره اتصال باشد **ب** نشاید که
 با زهره ازین باشد که بسیار زکوهر بود **ب** نشاید که زهره
 بدو حال و محسوس در هر اربع بود و یاد در طالع که آن دلیل بر
 و صید است و خرابی و تیره می و غیر باشد **ب** نشاید که
 خانه قمرها قط بود از قمرها خداوند طالع از طالع که آن دلیل
 ناشدن نباشد **ب** نشاید که خداوند طالع با صاحب بدت
 تحت الشعاع بود یا محسوس که دلیل قوت صاحب آن نباشد
 بدین از آثار **ب** نشاید که ماه ناقص النور و الحساب بود **ب** نشاید
 که هر چه نوری ناظر بود یاد و نوری بود خصوصاً طالع اربع
 که آن دلالت کند بر سوختن بنا و واقع شدن جنگها در آن
 موضع و در آمدن دزد و خسته ها و خون ریزی **ب** اگر کسی
 و خداوند چهار هر دو تحت الارض باشند با یکی از زمین
 منکس است بود یا هر دو در درجه مطلقه باشند یا صاحب
 رابع محترق بود آن بنا تارک و دلگیر و بی هواید **ب** نشاید
 که صاحب طالع مخدر بود یا در دو در باشد که آن خانه از هر چه

دین

دین فریخته شود **ب** در چهارم شاه آورده است که نشاید که
 و مشتری به هر سو بود هر اتصال که باشد و این سخن بسیار نادر
 افتاده و سر آن معر و نیست بدترین حالها آن بود که ماه خوی
 هابط باشد و گفت باید بدترین حالها آن بود که مابین لیبران
 و لیبری باشند **ب** نشاید که صاحب طالع و خداوند خانزق
 تراجم و محترق باشند که هیچ کس در آن بنا اولم کرد **ب** نشاید
 که صاحب نامن بطالع و خداوند سخن ناظر باشد که آن دلیل است
 و محبت بود **ب** نباید که خداوند هشتاد و یک نفر متصل بود و اگر
 چه سعیدی باشد چه درین حالت با عرض سخن شود که آن
 خانه مرک و خرابی است **ب** در خداوند سادس نیز چنین حکایت
 باید کرد که بطالع و صاحب طالع و قمر ناظم بود **ب** بنا شهرها
 و حصانها اثری که در باب بنا نهادن گفته شد انجاملا
 باید کرد و آنچه خاصه این باب است سخن است **ب** بطلیوس
 گوید که چون خواهند که در موضعی شهری بسازند باید
 نیک بست تا آن زمین از کدامل قلبیست و دلیل آن اقلید
 کدامل کوکب است و او سعادت با محسوس و کدامل برج حدوت
 هر کوکی که باشد باید که در احوال نهاده مشتری مقدارن وی باشد
 یا در وقت باشد و اگر مشتری کوکب دلیل باشد باید که با یکی
 از خرابات باشد که بر خراج وی باشد **ب** باید که ماه راصلح
 آورد و مشتری و زهره ناظر سازد و خوب قصرانی میگوید
 که درین اختیاب اصلاح حال قمر راصلح صاحب طالع موفق

تراست باید که ماه بر غلبت طالع بنا افتد که آن دلالت بر کوی
 حال کردی باید که طالع بکرا از خانه نام مشتری باشد باید که
 خداوند سعادت بنا سعادت قوی حال باشد باید که خداوند سعادت
 طالع کو که سعادت قوی بود و اگر خداوند سعادت خداوند سعادت
 بود بهتر باشد باید که ستاره دلیل آن شهر در شرف یا خارج
 بود باید که آفتاب در برج ناقص المطالع باشد باید که آفتاب
 در حد سعادت بود باید که سهم السعادت و خداوند شرف
 بر وجه سعادت باشد باید که سهم السعادت باشد یا به
 صاحبش ناظر که آن سبب فراخ نعمت بود در آن شهر و بزرگی
 کارها اکتان آن شهر باید که سهم الفوائد و صاحبش کوی
 حال بود که چون سهم السعادت بنا بود درین باب سهم
 الفوائد را بجای آورد که آن توان داشت باید که زحل در
 مشتری مصالح آورد که او دلالت کند بر بر ماندن شهر
 و آبادانی او و بسیاری مردم در آن و کثرت خیرات و صلاح
 حال متوطنان آن شهر بر مقدار قوت مشتری باید که آفتاب
 عشریه ماه در موضع سعادت باشد و قوی بود بنظر سعود
 باید که آفتاب عشریه را بی آن شهر نیز سعود بود و قوی
 بود بنظر سعود و حکم بطلمیوس گوید که در نهانها شهرها
 باید که فرائض که بر فراخ شهر و مشتری باشد در او تا افتد که
 نیات و بقای آن شهر بسیار رساله بر حال بسندین و عدل
 تغییر آن حال حاصل شود از جهت سعادت مزاجها و بطریق

در نهان

و در نهان سرها که آن نیات و بقا هم که نشانی است که بکوی بخیر
 که بطبع سعادت باشد بکار دارند باید که در نهان حصنها از
 قنایت رحل الخوا با همسک الاخته یا کوکبی که بر فراخ عالمین
 باشند بر جای در وجه طالع افتد یا فاشتر وجه سهم السعادت
 تا اینکه و باید بر بود لغت است که در مثل این بناها طالع وقت
 اسد که در برج مایوک است و نیات او زیاد از غریب
 و دلواست و دیگر بر وجه فائده نیز نشاید اما با نظر مشتری باید که
 با نیکو حال آید و بخود و مرآت وی همان بخود است باب سالیوت
 و این خاصه این اختیار باشد هفت چیز است نشانی که طالع
 بر وجه باشد که مرغ را در وسط بسیار بود حذر که در آن
 خداوند ساعت بنا را بر وجه و مخترق بود روا بود که ماه مرغ
 شوند که دلالت بر وقت خیر و نیای حال مردم آن شهر کند
 نشاید که ماه زحل در حال بیوند که سبب آفت و مرغ ساکنان
 آن بلده بود نشانی که مرغ سهم السعادت و خداوند مددش
 متصل بود که آن دلیل خرابی و فساد حال متوطنان آن شهر
 بود و کج نعمت باشد نشانی که زحل سهم السعادت بود
 در آن شهر خیر اندک باشد و دشمن همه وقت قصد آن ولایت
 کند که زحل مرغ هر دو سهم السعادت باشد یا صاحبش
 یا صاحب طالع یا خداوند خانه و الی بعضی گویند که دلیل آن
 شهر باشد بیوسته در آن شهر جنگ و شغب بود و طبری
 گویند که هر گاه تا مرغ را ساکتی از نهان و از طالع در نهان

نیا و شهرها و اگر همسر نشود باید که مشتری را قوی کنی که قوت
 مشتری دفع آن خلیل بگذرد و بر آن کردن نیاها مشتری طاعت
 وی چهارده است **۱** باید که قهر جابط بود در جنوب **۲** باید
 که ماه از خوس منصرف بود و بسعود و او بی آنکه آن سعد
 که قهر وی میوند مشتری باشد و صاعده و مستقیم و اگر میر
 نشود **۳** باید که قهر متصل باشد بخداوند خانه خود بودت
 تا اسان تر و بر آن توان کرد و یا اگر از ترس با مقابله نیکو
 دشوار تر باشد **۴** باید که طالع برجهای هوایی یا آتشی بود
۵ باید که ماه و خداوند طالع در یکی از سوخت هوایی یا آتشی
 بوده بهتراز آنکه طالع برجهای زاید المطالع باشد **۶** بیست و
 ترا آنکه خداوند طالع مغربی بود و ناقص در سیر و متصل
 باشد به ستاره ناقص در سیر و متصل باشد به ستاره
 ناقص السیر که جابط بود **۷** باید که ماه مشتری بود و ناقص
 در نوب و جهر در حرکت **۸** باید که از فرایب آنها که بر مزاج
 خستین اند چون منکسب الاسد و مانند آن در جاق
 طالع یا عاشر یا او ماد دیگر باشد یا با ماه و درین باشد مشتری
 ششای که بر مزاج مرغ و عطارد است خاصیت عجیب دین **۹**
۱۰ باید که قهر زایل بود از طالع و متصل بود بکوکی که زایل
 بود از طالع **۱۱** باید که اگر قوت الارض باشد دفع ندبیر
 خود بیستاره کند که فوق الارض باشد و هر کوکی که کوکی
 دیگر شوند گویند ندبیر خود بوی داد خصوصاً که خدایان

خان

خانه شوند که او را در آن خانه خطی باشد چون شرف بوسله
 و وجه و مانند آن باید که ابتداء این عمل از بیست و سی ماه
 باشد یا آخر که وقت کمال ناقص در راست جهر و ششای
 کمتر از بیست و دو باشد **۱** اگر خواهد که نیا بازرگانه شود باید
 که ماه بخداوند خانه خود و بافتاب ناظر باشد **۲** که اگر از
 ایشان ساقط بود هر که ابادان نگرود **۳** طریقی آورد که اگر
 طالع اسد باشد و قهر در عرق بود و از آفتاب ساقط
 ممکن بود که هر که آجائی با دان نشود الا ماشاء الله **۴** باید
 که زحل را و ناد باشد ساقط از قهر و ضعیف و مخفی
 بود و بخداوند و ری سه است **۵** نشاید که ماه بیست و
 مراجع بیوند **۶** نشاید که خداوند طالع مراجع یا محترق
 بود **۷** نشاید که صاحب ثامن در طالع بود که بر آن کنت
 زاید باشد **۸** خریدن باغ و بوستان و صنایع بیعت نهر
 مشتری طاعت وی هفده است **۹** باید که ماه در برج ارضی باشد
۱۰ باید که او تاد ثابت باشد مزین بسعود و اگر سعور در آن
 خطی باشد او بی بود و اگر خاندن و برج شرف باشد مشتری **۱۱** باید
 که بخوس از طالع ساقط بود و اگر هر چه در ششم باشد و قهر
 در دوازده صوافتز و بر عکس است **۱۲** باید که
 قهر متصل باشد بسعود **۱۳** باید که زحل ناظر بود بسعود و بعضی
 از خوشحال زحل احتراز کنند و در آن نحو نیستند چه اگر
 زحل مشتری ناظر بود دلیل آدانی و زبانی زحل باشد

و باید که قمر در اول ماه من ثلث نخل یا تسدیس او باشد و باید که
 نخل در یکی از خطوط خود باشد و باید که قمر نخل از سر نخ
 ساقط باشند ط باید که قمرین قوی حال باشند در وقت کیمیا
 و مسعود بنظر مسعود باید که رابع و خداوند مسعود باشند
 و در اصلاح رابع بقایب باید که شید بد و وجه یکی آنکه خامه
 عاقبت است و در آنکه ضیاع و عقار تعاون و در آنکه قفلین
 در این اختیار اصلاح هر چهار روز ضروریست زیرا که طالع
 دلیل زمین است و عاشر دلیل رطل وی و رابع دلیل نذر کران
 و سابع دلیل زراعت و اصلاح حال آن پس هر چهار باید که صلح
 باشد و البس است که نذر رابعی کوبد طالع و خداوند و دلیل
 زمین است و عمارت او مشتمل بر ستاره که ماه از او برکشند
 دلیل زراعت و در وسط السماء دلیل زحمان که در رابع و سابع
 دلیل نباتی که از خورد رابع و صاحبش دلیل عاملان قوا
 و آنکه بدو بسته است دلیل عاقبت است پس هر دلیل که قوی
 تر بود حال مدلول او بکوی تر بود و بعکس بالعکس باید
 که ماه در حساب زاید بود و اگر در شرف خود بود یا در اوقات وسط
 السماء و خداوند طالع بد و نکرده بهتر باشد و باید که ماه
 و خداوند خاندانش حالی بود از نحوس باید که طالع بر جی
 خاکی باشد و اگر ثابت بود اولی بود باید که سهولت سعادت
 و خداوندش مسعود باشد تا آخر برکت باید که باید که خداوند
 اثنی عشریه قمر ابعسود نظری باشد و باید که صاحب ثانی بن

از نظر

از نظر مهر و مخطوط باشد باید که سهولت ضیاع در موضعی نیکو
 افتد و قوی حال باشد و مخرج و مرات وی چهار است انشاید که
 محسوس در بازو هم باشد اما چهار ب نشاید که در آن ارض ربح
 اشی باشد با گو که نشی آنجا بود که ضیاع از برای خرابی بود
 نباید که خاص چهار بر ربح آبی بود نخل در هر وی با از رفتی ناظر
 که آن نیز سبب تنهایی هر ربح بود رواست و در وسط السماء ربح آبی
 بود و ربح در هر وی با از رفتی ناظر پوی که دلیل فساد میوه ها
 باشد و خریدن آنچه مستکن را نشاید مشروطات وی
 هفت است باید که و در ارض که نعتا بمواضع مسکون
 دارد ربح ثابت باشد و باید که مسعود در او تاد باشند
 خصوصاً در رابع باید که خداوندان او تاد مشرف باشند
 و زاید در سیر و صاعد در شمال که این دلیل انظار کار و در او
 ثبات باشند در این مسکن نشاد مانی روی نماید
 باید که ماه مسعود بیوسند بود و زاید بود در حساب جلال
 در شمال باید که طالع و خداوندش مسعود باشد و باید
 که صاحب طالع بقدر ناظر بود باید که قمرین بر جی بین ذکر
 نکرده و مخرج و مرات وی رواست انشاید که چهار بر ربح
 محسوس بود که سبب آفت عظیم بود چون خرابی و سوختن
 و در آمدن دزد و حرب و فتنه و امثال او نشاید که رابع
 زحل محسوس بود که سبب تنهایی و فساد آن جای بود بر لوله
 و خسف و مانند آن خریدن کار بر وجه و جوی

و حوص مشروطات وی در آورده است **۱** باید که ماه تحت الاقن باشد در چهار سواد و ثلث و اگر فوق الارض بود **۲** باید که در جای
 عشر بود **۳** باید که سعدی ماه ناظر باشد از برج ثابث و اول که
 مشتری از وسط السماء بگذرد و اگر مشتری نشود بجای آن زهره
 باشد **۴** باید که مشتری کوید اگر اتصال مشتری میسر نشود
 باید که مشتری در عاشر باشد که بودن مشتری در عاشر کالات
 کند ببرد و هر آبادی کارز و جوی و اگر آن نیز میسر نشود زهره
 را در عاشر نهادن نکوباشد **۵** باید که زحل شرعی باشد و شقیه
 المیسور **۶** باید که ماه بزحان ناظر باشد از ثلث یا سدریس یا نیک
 آید **۷** باید که ماه در برج آبی بود و در اسد و دلو نیز باشد
 چنانچه اول اسد و ثابث و لو امر بر برج اسطراوند **۸** باید که زحل
 در بازدهم باشد از طالع و سعدی قوی حال باوی بود **۹**
 سخنی گوید که ماه بدر ترسع افتاب بود و ناظر بود سعدی
 بسیار بیست و دین بود **۱۰** باید که خداوند چهار در هر دو صورت
 مسعود بود و قوی حال **۱۱** باید که ماه ناپدید شود تا زود
 تو آب هر سد **۱۲** باید که طالع وقت برج خالی یا آبی بود و جوی
 و حوت شایسته شوند بدین کار **۱۳** باید که محسن بر بالای زمین
 باشند و طالع ناظر از ثلث یا سدریس یا کوکب سعدی بقیان
 ناظر بود نظر مودت **۱۴** باید که صاحب بیت فرزند برج ثابث
 باشد بقدر ناظر و در برج ذو جسدین و مخدورات و جی جاست
۱۵ نشاید که ماه مقارن رخ بود یا مقابله او که دلیل تباخی بود

دکتران

و گفته اند نشاید که قمر را با مریخ اتصال باشد هیچ وجه نباید
 که یکو از دو محسن در وسط السماء آید که بسیر و بران شدت
 جوی و باشاقن جاه باشد **۱** نشاید که خداوند طالع بشرعین
 بود یا راجع یا هابط یا سخت الشعاع باشند که بسیار خطی افزون
 و گفته اند که بودن او در مقارنه محسن بسیر و برانی باشد
 یا آنکه بزحان دست او بیرون رود **۲** نشاید که محسن تحت الاقن
 بود خصوصاً در نزد رابع که نکوهیده بود و خرابی آورده **۳**
 آب براند در جویها مشروطات وی همان مشروطات کارین
 کن نیست و آنچه خاصه این اختصار است آنست که قمر میان
 طالع و دهم یا میان چهارم و هفتم باشد که هر یک از این ربع بد
 و اگر قمر تحت الارض بود باید که متصل باشد بساره سعدی که
 فوق الارض بود و قمر آن ستاره هر دو در برج ارض یا مای
 باشند که بسیار مسندین بود و آن آب بسو سفردان ماند
 و مخدورات وی همان مخدورات آب سابق است و کفر خاصه
 او بوده است که حدی که از زودن قمر در ربع حده وان میان
 چهارم و طالع میان دهم و هفتم بود چه این معنی دلالت
 کند بر آنکه آب از آن جوی بازا نیستند و بی نفع باشد **۴**
 در جهت نشاندن مشروطات وی بیست است **۱** باید که ماه در
 برج آبی بود یا خالی **۲** نوسنار کوید طالع و خانه ماه برج
 ذو جسدین ماند و بهترین حوست اما حکم در سجری
 گفته که فرزند برج ثابث باید و بهترین برجی از ثوابت ثوابت

انگاه دلوی صاحب کفایت گوید قمر در برج در آن مطالع باید آن
 درخت ارتفاع تمامه برآید و آن بر سخی ثابت باید تا نشانی داشته
 باشد و مطالع سیزده سخی ثابت در آن مطالع باید باید که ماه در
 مطالع باشد تا درخت رود برآید با آنکه ماه متصل باشد
 سعیدی که آن سعید در مطالع یا عاشر یا شرف بود تا درخت بگو
 برآید و غیره او بهتر بود باید که خداوند مطالع شرفه و صلوات
 بود که دلیل هر دو در سمن است و زود با هر که حق و این سخن
 باشد که مطالع ناظر بود که اگر ناظر نبود تا این ندهد و اگر بشرفی
 نباشد سمنه نبود باید که زحل قوی حال بود در آن تا در مطالع
 اهل ناد و او را در مطالع نهادند بود و مطالع یا عاشر ماه بر سخی باشد
 که دلیل آن درخت باشد و در سایه او هب زحل در سمنه است
 بر وجه سبق ذکر یافت **ح** اگر ماه در سخی ثابت بود باید که
 خداوند خاندان او در ناظر بود از سخی ای تا در آن درخت خطل
 بدین نیاید **د** باید که ماه و مطالع شرط های سعید امر است و باشند
 تا باید که ماه ناظر بود بر جل از سلسله یا سلسله **ب** باید که زحل
 در خانه یا شرف یا فرج خود بود باید که قابل قدر قمر سعیدی
 باشد و در سخی هوا تو و ناظر بود مطالع **د** باید که در ایام شرف
 هر دو سعید باشند **ه** باید که قمر از اید النور و الحساب بود
 در امر شماع تا درخت خشک نشود **و** باید که خداوند خانه
 ماه به ماه ناظر بود تا صاحب آن درخت از آن نفع گیرد و هم
 چنین بود چون صاحب مطالع مطالع نکرد **ز** باید که مشتری

ناظر

ناظر بود زحل نظر بود از آنجا که خود یا از شرف یا از سخی که
 او را در آن خطل باشد **ح** اگر قمر در شرف بود و سعیدی نظر
 دار باشد سلسله یا سلسله از سخی آن درخت نفعی نماند **د**
 سلسله اگر قمر در برج با وی باشد و سعیدی ناظر درخت
 زود برآید و بهتر سلسله و میوه بیشتر دهد **د** اگر سخی
 میسر کرد که قای الخطوب است چون حرفها و سخن باشند
 آن و طای آن باشد که قمر در برج ثابت بود در خانه نور و در
 و مطالع سیزده سخی از این برج بود و صاحب سیزده سخی و اگر
 در سخی می نشاند که بار ندارد و چون سر و حصار و مانند
 این باید که قمر در سخی ثابت تا این آید **و** و خود هفت و بی
 هفت چیز است انشاید که زحل متصل بود به یک سخی
 هفت سیم تا درخت بود و خسار حال صاحبش **ب**
 نباید که متصل باشد بر سخی یا آفتاب مخصوص از سخی نای
 که آن دلیل خشک شدن درخت بود از سخی ای **د** نشاید که
 خداوند خانه ماه سخی بود نظر سخی از سخی که صاحب
 آن درخت از سیمه اش بخورد و میسر که از این فرزند **د** نباید
 که صاحب مطالع غیر سخی باشد که آن درخت در شماع زود
ه نشاید که خداوند خانه ماه محتر باشد که نشاند درخت با
 خطل بود **و** حذر کند از سخیست و سخی صاحب مطالع
 از مطالع که صاحبش از این درخت بر بخورد **ز** حذر کند از نظر
 قمر **ط** مطالع هر چه که باشد که بسیار نایسند دیده بود **ح**

تخم او کندان بماند دانست که خوب نور است و تخم او کندان
 سسته را و در و در جدی را و در قوس کوبید کشتن جدی
 راست و در سخت نشاندن نور را و در بصلح آوردن هر یک از آنها
 از شرایط کلیه باشند اما شرط جزیه ده است **باید که طالع**
برج ذو حشدین بود و تخم او بهتر **باید که خداوند طالع در**
برج منقلب بود **باید که صاحب طالع بری بود از نجومین نظر**
بود بطالع و بخرد او در خانه خود **باید که ماه در برج منقلب**
بود خصوصاً در سرطان و در جدی نیز میگوید **باید که ماه**
زاید بود در جدی و در حساب **باید که قمر از تحت الشعاع دور بود**
و از مناسبت سلیم بود **باید که زایع و خداوند وی مسعود**
باشند **باید که صاحب طالع زاید النور بود ناظر طالع**
اگر یا حین و قبول کار داید که قمر در حوت باشد متصل
بزم یا بر او و بر آید و در اختیار چیزی که نیک و بوی دهد
چون زعفران و معصومین رعایت باید کرد **اگر قمر**
در برج مادی باشد و در کوب سعید متصل بر تنیها
بر آید یا بالیدش متوسط بود و اگر در برج آبی بود زود
تر بود و بهتر باشد و خدایات وی چهار چیز است **نشان**
که قمر با فضل النور بود که آن تخم ساه شود با چیزی که دیدن
اختیار اگر قمر را بوجی نقصان باشد هیچ چیز از این تخم
بصلح نیاید و منفعتی بخداوند گشت نرسد **نیاید**
که نجومین را بصاحب طالع نطری باشد که آن نزع را آفت شد

و شایان

نیاید که چهل نفر متصل بود بنظر عداوت که هر چه بکار دردی
نورین و نسو و نما اندک بدیدد **نشانید که قمر بر برج نگردد بظن**
که بود که آن کشت از بی آتش شود **تخم قمر که در سینه طاعت**
وی بیخ است **باید که ماه در برج کف بر النور بود و از منگنه**
آبی و جدی است و بر عده بعضی میزان نور سدا و فرزند است
باید که طالع نیز یکی از این برج باشد **باید که صاحب**
طالع نیکو حال باشد و بطالع ناظر **باید که سعیدی در برج**
باشد یا در خامس **باید که صاحب خاص را با صاحب طالع**
اتصال قبول بود و اگر بخداوند چهار چیز بنظر مودت نگردد
غایت کار باشد و مخدورات وی دو است **نشانید که نحسی**
در طالع بود یا وندی خصوصاً در کلاوس **نیاید که تحت**
الشعاع بود و در هر بقدر مختصر نیز بد است **باجارت**
دادن و سینه استر و طاق وی هشت است **باید که طالع**
مسعود بود چه او دلیل و جرات و معاد دلیل و قنیت پس
و وسط السماء دلیل دل اجارت و چهار دلیل قنیت پس
اگر طالع قوی باشد اجازت دهنده از نفع تمام رسد و اگر
طالع ضعیف بود نیشانی با او در ویرانجام کار کرد و بکار
گشتند **باید که قمر نیک حال بود و در برج ارضی بود تا**
اجارت ستاننده منتفع گردد **باید که ماه منصرف بود**
از سعیدی و متصل سعیدی و هر دو سعید بیک در ناظر
باشند و نظر مودت او بود **باید که ماه بخداوند خانه**

خود ناظر بوده باید که خداوند خانه ماه ازین محاسن دور باشد
 و باید که او تا در بیسعود غرض باشد خصوصاً وسط المستقام
 تا استیجاب است با نفع و در غرض خود و کار برین ادا و مستجاب
 عذر زنیاید و در ادا بی اجابت عذر نیاید **باید که خداوند**
 طالع حائض یا مقارن صاحب سابع باشد و سعوری بدیشان
 ناظر **اگر طالع قوی** حال باشد و خداوندش نیکو حال و طالع
 آن اجابت مبارک آید و مخدورات اصدا د اینها بود **د**
 در فینه نهادن مشروطات وی هفت است **باید که قمر تحت**
 المشعاع بود تا آن نهان بماند **باید که طالع** و خداوندش
 هر دو مسعود باشند **باید که قمر** بخداوند طالع ناظر بود
 بمورد **باید که خداوند** سابع و عاشر هر دو ساقط باشند
 از مبرین **باید که صاحب** ثانی قوی حال باشد و مسعود
 و متصل بخداوند طالع با اتصال محمود تا آن حال ضایع نشود
باید که قمر هر دو منقلب باشد و اگر بر سلسله چهل بود
 نیکو بود **باید که خداوند** بیت المال صمیم بود و اگر در زمین
 الارض بود بهتر بود و مخدورات وی دو است **باید که**
 قمر و خداوند خانه او و خداوند طالع و ثانی محسوس باشند
ب نشاید که قمر در حقیق و قوس بود که پسندیدیم نیامند
د در فینه **د** **اوری** مشروطات وی سه چیز است **ا**
 باید که قمر صاحب طالع متصل باشد بدلیل د فین با اتصال
 قبول **باید که صاحب** ساعت نیز بدلیل د فین بسوسه بود

بودن

مورد **باید که سعدین** در او ناک باشند و مخد و هر وی بوی
 حسنین است در او ناک که موجب تباهی بود یا ماضی بدید آید
نه و در وقت نهادن وامانت سپردن مشروطات وی دو است
ا باید که قمر یکی از سعدین یا بطار و مسعود متصل باشند
ب و در هفت آورده است که قمر هر دو منقلب باید و در
 دلونین جایز است و مخد و هر وی خلاف اینها بود و دیگر
 احتیاز نماید که از ضعف مشطری که او دلیل وامانت است
 و حوق نیک حال نبود در آن باب قصوری واقع شود
و نادران و آب راه ساختن مشروطات وی چهار است
ا باید که قمر هر دو ای باشند **ب** باید که طالع نیز یکی از این
 بروج باشد **باید که سعدین** بطالع ناظر باشند **ب** باید
 که روی نادران و آب راه بجانب مشرق و شمال باشد و این
 نکه در باب نجوم خندان مدخل ندارد اما **ا** بر در کتب
 اختیارات برین موجب ذکر کرده اند و کوی مایع به معلوم
 فرموده اند که حوق حسنین باشد خیر و برکت در آن
 موضع بدید آید و مخد و هر وی آنست که نشاید که روی
 نادران و آب راه بجانب مغرب و جنوب بود که تباه و نابسته
 باشد **ب** وقت مباهرت کردن مشروطات وی هفت است
ا باید که قمر در چهل و مینان و جدی باشد که آن دلیل بود
 بر زیادتی نشاط و بقای قوت **ب** باید که تا قمر متصل
 بود بر هر که آن دلیل است بر حوق و زیادتی شهوت **ب** باید

که ماه ناظر بود برج بشرط و سخی که آن دلیل بود بر قوت قمار
 بهتر آنکه قمر منصرف بود و زهره متصل و بر عکس نیز نشاید
 اگر قمر بافتاب متصل بود دلیل بود بر دیگر باره و عجب آن
 قمر با دسخت و کثرت لذت اگر خواهد که قمر زیندین مید
 نیاید باید که قمر در برج عقرب باشد که آن جزو اوسد و سنبه است
 و طالع نیز بر سحر عقرب باشد که آن جزو اوسد و سنبه است
 و قمر از بعدین ساعت اگر قمر در جزو اوسد لذت زیادت بود
 خصوصاً با نظر مشتری بیکو حال و در برج بادی نیز همین
 خاصیت دهد اما در برج اسبق نیز تا از لذت و خرمی و نشاط
 بیغیر این و محدودی است و در جبر است انشاید که قمر متصل
 متصل باشد که آن دلالت کند بر سستی و انقطاع نیاید
 که در حال صریح باشد که آن دلیل تباهی و خلل بود طالع نیز
 کردن مشتری طاعت وی نشانده است باید که قمر در برج
 کثیر المولد بود چون سرطان و عقرب و حوت باید که طالع
 وقت نیز یکی از این برج بود باید که قمر برج ناظر بود بود
 بهتر آنکه قمر از سعدی منصرف باشد و سعدی متصل
 باید که سعدی در طالع یا وسط السماء یا بیت المرحا بود
 و باید که صاحب خاص صاحب طالع ناظر باشد بموردت
 باید که صاحب خاص صاحب طالع ناظر بود بموردت باید که قمر
 در بازدهد و در صاحب خاندان اش فوی ناظر صاحب برهان
 الکفایت گویند بهتر است که آفتاب در جزو ایا در سرطان

بود

بود اگر قمر زیندین خواهد باید که قمر در برجی بود در منته
 شمس و خداوند طالع و صاحب بیت قمر خداوند صاحب در
 بروج یا اربعه مذکور بود اگر آنخی خواهد این دلیل
 در بروج یا اربعه موقت باید که باید که در طلب مذکور
 ساعات معوجه مانع از زود است فرزند باشد و در طلب
 موقت عدد آن ساعت زوج بود طلب مذکور باید که در برج
 اول روز بود که شمس زاید است و در این وقت نظیر مشتری
 که بر و طلب ثبات باید که در برج اخر است باشد در طلب
 بنین خداوند ساعت کسب مذکور باید در برج مذکور
 باید و در طلب ثبات بر عکس باید که خداوند خانه خاص
 مشرقی باشد و بیکو حال باید که طالع بر سستی الطالع
 باشد و باید که قمر از اجزای دوق بود و محدودی است
 انشاید که در درجات محترق باشد نیاید که خداوند
 ساعت در طالع و خاص بود در هر جزو از جهت و اجزای
 و نخست صاحب خاص حذر کند از تضاد زهره که دلیل
 تباهی حال فرزند باشد انشاید که طالع طفل مرده از هر حجر
 مشرق طاعت وی بیخ است باید که ماه ناقص باید که قمر
 زهره و مشتری ناظر باشد بنظر حودت و ترسیم نیز جای
 داشته اند بهتر آن بود که قمر جنوبی باشد باید
 که خداوند طالع و قمر در برج موقت مستوی الطالع بود
 باید که طالع نیز یکی از این برج باشد و سعدی فوی ناظر

و مخدورات وی اصدا مشروطات است **سه** مشردادن
 کبود مشروطات وی چهار است **۱** باید که ماه انزخوس
 بری بود **۲** باید که زهره مستقیم السیر بود **۳** باید که
 قمر صعود خصوصاً زهره متصل باشد **۴** باید که زهره
 در فلک خوشتر منحنی بود و مخدوراتی رجعت و اخراج
 زهره است **۵** فزندی بدایه سپردن مشروطات وی شش است
۱ باید که طالع وقت جوز باشد یا سنبله یا اوایل قوس **۲**
 باید که طالع و صاحبش مسعود باشند که آن دلیل حسن
 تربیت بود **۳** باید که قمر از مناسن باک باشد که آن دلالت
 بر قبول غذا و نشوونمای طفل کند **۴** باید که قمر صاحب خانه خود
 متصل بود **۵** باید که زهره بین بیک دیگر ناظر باشند بوقت تأسیس
 تربیت تمام باید **۶** باید که قمر حضور بین السعدین بود تا دایه
 را بر و شفقت بود و مخدورات وی پنج است **۱** نشاید که یکی از
 بزرگ منحنی باشند خصوصاً بجهت که صاحب تأمین باراج بود
 کورک را خطر بود **۲** نشاید که کسی در دهر بود که غذا دشوار
 پذیرد **۳** حذر کند از آنکه قمر در بین المنحنین بود که طفل
 تربیت تمام نیابد و دایه بر وی حیران شود **۴** و دایه که زهره
 و قمر را طالع ساقط باشند که دایه را بیم بود **۵** نباید که صاحب
 رابع و عاشق و بیالی باشند و از طالع یا صاحب طالع ساقط که
 دایه و کورک هر دو را بد بود **۶** از زهره یا زهره قمر کورک
 مشروطات وی پنج است **۱** باید که ماه دور باشد از شعل

تقبل

آفتاب بجهت که درجه بعضی نبود درجه گفته اند **۲** باید که
 ماه متصل باشد بخدا و خوش و بخداوند طالع و در کتاب
 شخصه الماویک آورده است که درین اختیار باید که قمر خداوند
 خانه خود را نه بین دگر که خداوند خانه زوی آفتاب بود که
 نظر ایشان بیک دیگر نیستند **۳** باید که خداوند ماه یا
 صاحب طالع در برج ارجو باشد و بیک حال بود **۴** باید که
 طالع یکی از ده خانه مشتمل بود **۵** باید که ماه در برج ارجو بود
 مسعود مسعود و مخدورات وی اصدا اینها بود **۱** دیگر
 آنکه نشاید که طالع خانه زهره بود که آن دلالت کند که مادر زن
 فزندی بخواند فزندی هیچ فزندی دیگر فزندی را نکند **۲** کورک
 بکوازه بجا آن مشروطات وی پنج است **۱** باید که ماه در برج
 مسعود باشد و بعضی گفته اند در هر حال و غیر و سر طالع
 و میزان نیکست و در جوز او سنبله و دلو میانه و در باقی بود
۲ باید که قمر حضور بین السعدین بود **۳** باید که طالع و زود
 از نظر نحوس باک باشند **۴** باید که قمر روند یا مایل باشد **۵**
 باید که مستولی بر طالع یکی از سعدین باشد و اگر هر دو سعد
 باشد ناظر باشند اولی بود و مخدورات وی دو چیز است **۱** نشاید
 که خداوند تأمین و سادس و ثانی عشر طالع ناظر باشند یا یکی
 از او تا بدوند **۲** نباید که قمر خداوند طالع را بصدا تأمین
 و سادس و ثانی عشر نظر بود که آن موجب رنج طفل گردد
 و یکی که بخاطر کمند **۳** نوریدر و نوشیدن و فرس کردن

بدانکه درین اختیار جا ره نیست از احتیاط تمام کردن جدوج
 بریدن و بوئید ز را درین اثری عظیم است و علی الاطلاق
 درین باب باید که مهره نیکو حال بود که کسب زینت است
 و خوش حالی او بسیار نیکو حال بود و نباید که ماه در اسد بود
 که بسیار بد باشد و آنچه عوارض بخوان گفت از آنکه ثابت ترین چنان
 اسد است و چون ماه در اسد باشد جامه نتوان نویسد که بسیار
 یا صاحبش نماید سخن تمام نیست از برای آنکه بسیار عیبها
 رسیده است که کسب نا دانسته جامه نوبتند و ماه در اسد
 بود چون بران حال و قوف یافت فی الحال برون کرد و در کس
 بنویسد و اگر برین حال و قوفی یافت بسی برینا مذکور
 شدیم ان جامه از روی برگذین اسد را صاحبی دیگر است
 درین معنی بیرون از شدت نبات و خواجگه صبر الحق و الدین
 در شرح کلمات بطریق در تفسیر این کلام که الملائس
 الخدیگره عملها و استعملها و التفرقة الماسد و اعظمها اذکان
 مخفیها او علی مقابله الشمس محو آرد که هر دو از عمل قطع جامه
 نوست و بعضی خرافات و شیخ فیه مکرره داشته اند و اولی
 است که ابتداء خرافات نکند و ثانی آنرا بیخ اما استرلاب
 عمل مخفی نماید با اختیار و چون نبات در جامه است
 و استبدال محمود بیرون آید عمل و آثار است عمل بخوبی
 و بدان زینت کردن قمر هر چه ثابت در نشاید و نبات ترین است
 چه نسبت الماس نزدیک است و مطالعش در بلاد شمالی بسیار

صورت

و صورت اسد دال باشد بر نوح و تسلط و بعد از اسد مختبر
 ثابت تر باشد و درین باب مذکور توجه هیولت خراست و خانه
 مرغ و بعد از آن دلو که خانه زحل است و زحل دایره ثانی و نبات
 از همه که غایب تر نور باشد که خانه مهره است و غرض فسر
 و کاتب الطولون حکید احمد بن یوسف المهدی الحسینی
 در شرح همین کلام فرموده است که بر وجه ثابت مکرر است
 در ساختن و بریدن و بوئیدن جامه و اسد از مهره بدست
 میزاید که او فرزند هر چه را بجا و بود و در اثر دستن نمایان
 در هر چه نزدیک او باشد بسیار معلوم شد که منع اسد برای
 شدت نبات است و بیس و گفت از آنکه طبع اسد آتش است
 که هر حسیک و طبع جامه زهره بیست سرد و بی زهره بیس طبع
 اسد ضد طبع جامه بود و نکند از آن آتش و درین فایده
 و از سبب طبع آتش سوخته شود و از سبب طبع سببی چیده
 کرد و نیز تا آن جامه دارد و در لحن مقبوض و در ماده بود
 آنکه اسد دل و سینه است و حکیم که عمل معیله با خنثی
 آورده است که در حد و دری دیده که معرفی یکی از نزدیکان
 خود را قیاسی بخشنید و یکی را کلاهی و یکی را موزه و هر سه فرقی
 بوئیدند که ماه در اسد بود و در این روز از حراف و جمل در اسد
 و ماه در حراف آن هر سه را بخنثی کردند که در و نری بغایت
 مخفی است و کس کلاه و موزه داشتند بی یکی بخشنیدند
 و آنکس که قیاس داشت از و نری قیاس برون کرد و بعد از آن برون

چند بوشیده بسرا نکه کلاه بوشیده بود جهل و بجز در زمان
 شد بیماری خوف و عاقبت از آن مرخص بجهت رسیدن و انکس
 که موزه بوشیده بود اندر روز چهارشنبه و باخرت بجهت
 یافت و انکس که قبا بوشیده بود هفتاد روز چهارشنبه
 و اول از می بگردان بودند و یکروز در بگردان خفتی یافت
 و در آن حال خطای که سبب آنکس شد و میروز و در اهلاک
 کشت و ملین چنان میفتد که آن مرخص را انکس بدان سبب افتاد که
 او دیگر باره مرخص کرد و جامه بوشید و مرخص حکایت
 آنست که مرخص بآن لباس نیز از حال اولست و بجز بعضی از
 حرکات اعتدال در بریدن جامه بر منازک قهرت و در بعضی
 از منازک که در بریدن و بوشیدن جامه بر منازک قهرت و در
 بعضی از منازک که در بریدن و بوشیدن جامه صحت کرده اند
 و در کتب نجومی ثبت نموده اند در آن باب خطا که می افتد
 و ما اختیارات منازک را بعد از این تفصیل ذکر خواهیم
 کرد انشاء الله تعالی و اهل هند حکیم جامه بوشیدن و بریدن
 و بازنه کردن و ساعتها کنند و بدان ایما می خواهد رفت و
 حکما از جهت است در این باب شرط کرده اند همدو چیز است
 باید که قمر در برج منقلب باشد خصوصاً حمل و سرطان و میزان
 و در جدی مگر و دانشمند و در در و جسدین نیز نشاید
 بتخصیص در صورت که نغایت بسندیده بود باید که خداوند
 سابق ناخصل مسیر باشد و بخورد در جواب باید که ماه زاین

النور

النور و الحساب باشد باید که قابل زاین بر ماه سابق و تعریف
 بود باید که قمر متصل باشد بر ماه و اگر اتصال مودت باشد
 اولی بود باید که بریدن و بوشیدن در ساعت مسعود
 افغان افزون و اگر آن ساعت مشغول بود جامه نال بماند
 و در ساعت زهره و نسوی و خمری گذرد و در ساعت عطارد
 مسعود نیز نیک بود اما اگر آن ساعت مشغول بود باید
 که سعدی در طالع بود و ما وجه شرف و برتری کرد و اگر کرم
 قمر بود باید که قمر سعدی متصل بود تا خمری و شادی داشته
 و اگر بخیر متصل بود نشاید باید که سعدی در طالع وقت
 بود و اگر زهره باشد بهشت و اگر ماه در قمر بود بهشت
 و از آن جامه بها و جمال بسزاید باید که ماه بدان سعدی
 در طالع است مسعود باشد که آن اختیارات در نهایت خوبی
 بود باید که زهره قوی حال باشد و مستقیم و حلال و
 نکه آورده است که در این اخبار طالع وقت و بازنه باید که
 مسعود باشد باید که ماه بخداوند خورشید ناظر بود
 باید که خداوند خانه ماه قوی حال بود و از نجوم بر او بیعت
 ناظر باید که طالع سرطان بود اول میزان و قمر نیز درین
 دو موضع طهرت بود و در اخر حمل و اول ثور نیز بر ماه دانشمند
 چنانکه حکیم باخری گوید که بجز این که بجز این که اندک قمر در
 برج منقلب باید موضع چند است در برج منقلب که چون ماه
 دردی باشد جامه بوشیدن نغایت ناخورد بود و ماه در

اول نور که بروج مابست جامه پوشید از این وقت ستوده است
 و تا آخر دلو و جنبان و در بروج حوت و اسد و جوزج منبذی نیست
 باید که ماه یک و یکی متصل شود که صاحب طالع از هر منصف
 بود و از یک و یکی منصف شود که صاحب طالع مسعود
 بود در هر منصف و یکی و ناظر طالع و مسعود و آنچه از وی احتراز
 واجب دانسته اند هشت جنس است **۱** نباید که ماه ثابت باشد
 و تمام ترین از همه اسد است جنس سیم ذکر یافت **۲** نشاید که
 قمر مقابل نحوس باشد و مقابله تربیع ایشان بود که آن دلیل
 ناهلوی باشد در وقت استعمال آنجا که از نقصهای طبیعت
 آن نحی خصوصاً که قمر در بروج ثابت بود **۳** حذر کند از همقائه
 و مقابله آفتاب که آن کلاکت کند بر آنکه آنجا که با ریح و ملا
 گنده شود و نامروری بود از جهت مالوک و سلطان **۴** به
 برهیزد از ساعت زحل که جامه زود در یک بز شود و تا آن
 جامه بود در هر منصف و ممکن باشد **۵** حذر کند از ساعت حرم که جامه
 زود در این کرد و از ساعت بدان خطا برسد **۶** روان بود که قمر
 در هر طبقه محترقه باشد از هر بعد که در وی نحی سنی بسیار است
۷ نطلبیوس گوید که حذر کند از هر سیدن جامه و قعی که قمر
 در بروج استی باشد و این نحی غریب است **۸** حذر کند از آنکه
 ماه ها باطل باشد و ضعیف حال که قصور تمام بدید **۹**
 بهمانی بر وقت مشروطات وی هفت است **۱۰** باید که ماه متصل
 باشد بیک از این خانه بنظر مودت **۱۱** باید که قمر بطارد ناظر

باشد

باشد تا در مجلس سخن از ادب و حکمت و شعر و لطایف
 گذرد و سخن در آنها از هر نوع بدین آید **۱۲** اگر قمر زهره متصل
 باشد با وجود اتصال عطارد در آن مجلس با قومی دانا و تازان
 روی و طه و ناک و سر و دگویی و نشاط انگیز ملاقات کند
۱۳ اگر قمر با وجود نظر عطارد مشغول نباشد در آن مجلس
 با خفته او را با احتیاط در بابت و ارباب و برج مصاحف نماید
۱۴ باید که عطارد در خورشید بود و متصل مشغول تا که در
 براد رود **۱۵** اگر عطارد مسعود و زهره ناظر باشد در آن ضیافت
 و نشاط و خرمی باشد و هیچ غایب بدید نیاید **۱۶** باید که قمر در
 برج دوج و حسدین باشد تا آنکه مزاج نیکوست دهد **۱۷** باید که
 از خواتین آنجا که مزاج زهره و عطارد بود در هر یکی از آنها
 باشند یا با سایرهم سعادت و صاحبش را با ماه و آن ستارگان
 سماکی این و اثر واقع و هر دین و مانند آن تا در نشاط
 بفرزاید و نامرغی حاصل آید و بخند و ارباب وی چهار جنس است
۱ نشاید که ماه یا عطارد در برج متصل باشد خصوصاً بنظر
 عداوت که در آن مجلس چند خویان و مخالفان بدید آید
 و طعامهای نامرغی بدین آید و بدان دعوت رفتن جایز نیست
۲ روان بود که قمر با عطارد در محل اتصال کند که در آن مجمع
 با قومی دون و حقیر ملاقات کند و سخنان سوحش و دلگیر
 شنود و موجب نماند کرد **۳** نشاید که یکی از دو نحی در وقت
 بود که مجلس شرابه مراد گذرد **۴** حذر کند از آنکه طالع وقت

عقرب باشد که در مجلس مخالفت پدید آید و عیش منغنص کرد
 سو زود باختن بدانکه عطارد در دلیل با اینهاست پس هر حال باید که
 رعایت حال او بکند و طالع و صاحبش دلیل بترک کند بود
 و سابع و صاحبش دلیل خریف و ماه دلیل کمتر است و مشتری
 و اقتاب دلیل مهر پس هر کدام از این که مسجود قوی باشد
 صاحب آن دلیل برود و هر یک دام که ضعیف و شیخی باشد
 صاحبش عمادی و در کفایت المغالیه می آورد که یکی از این دو
 آفت که میگوید که از ده درجه تور شتر قیست و از ده اسد
 تا در عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دل و غری و از ده دل
 تا ده ثور شمالی چون سیخ خرد یعنی از این ربعها باشد دلیل
 این ربع در هر حال غالب آید برای آنکه مرغ نایبشان باشند که
 قدر در ربع مقام باشد و غالب آید پس از ملاحظه این حال که
 اصل است در این باب غافل نباید بود اما مشروط است و یکیست
 و دو است **۱** باید که در طالع سعدی باشد تا کار برتر از او رسد
۲ باید که صاحب طالع در هاشم بود تا آغاز کند به سبب
۳ باید که در سابع محضی بود تا آغاز کند به غالب شود
 اگر ماه متصل بود بسعدی آنکه آغاز کند غالب کرد و گو
 متصل باشد بخبر آنکه اول با زود مغلوب **۴** اگر خواهد که هر
 دو خریف بر او بر آید خداوند طالع و سابع هر دو را در وقت
 المسامحه و اگر ماه و عطارد هر دو و نیز کمال باشند در بیان
 هر دو است بازند و دعای کنند **۵** قصرانی گوید در آن

جانب

جانب باید فتنه تر که قدر در برج آن جانب باشد از شمال
 و جنوب و اگر چنان اتفاق افتد که در جانب موضع قمر باشند
 بحسب دلالت آن موضع برجات از بعضی جناخه ماه در برج
 حمل بود و حمل دلیل ختر قیست در جانب مشرق فتنه بود و باقی
 برین قیاس هر یک بود **۱** بیاید دانست که مشرق یا شمال بود
 و مغرب معادن جنوب بس در پیشستن ملاحظه این جهات
 کند تا غالب آید **ط** باید که مرغ در آن جانب باشد که مصافق بود
 بجهت آغاز کند به تا غلبه کند **۲** اگر صاحب طالع محض کند
 مرصاحب سابع مرا غلبه در جهات آغاز بود با ختی ایشان ببرد
 بود و برادر بخیزند **۳** اگر صاحب طالع و سابع در جهات باشند
 و هر هر دو در طالع هر دو خریف و شطاط بازند و چون فارغ
 شوند خوش دل و خرم باشند **۴** اگر صاحب طالع و سابع
 مقارن باشند در بیت المرجا و مشتری در طالع بود **۵** اگر
 طالع برج ذی جسدین باشد و خداوند طالع در برج مجسده
 باشد هر دو و لغها راست کنند و دعای آنرا زند **۶** باید که قدر
 در برج منقلب باشد که در جدی و در جوزا نیز واقف است
۷ باید که قدر متصل باشد بر هر یا عطارد یا مرغ تا ناری نیک
 آید **۸** باید که طالع برج زاید المظالم باشد و اگر سنبله کنند
 بشرط که عطارد بومی ناطر باشد است بود **۹** باید که قدر بر
 النور و العود بود **۱۰** اگر خواهد که بازی در بکند در طالع
 برج ثابت کند چه اگر منقلب بود بازی زود کند **ط** اگر ختر

متصل باشد بر هر دو عطار در مسعود با وجود آن مشتری طالع
 بود اماره کند ببرد **ک** اگر ماه از عطار در مسعود باشد
 و صاحب طالع متصل دلیل کند بر حضور کسی که آغاز کند
 زانعلیه و هدا و اگر بعد از آن عطار در مسعود صاحب طالع
 متصل شود کالت کند بر حضور کسی که آغاز کند خسته
 کند و هر یک او را تعلیم دهد **ک** اگر طالع بخواهد بروج مجسده
 و قرخالی السیر هیچ کدام بزرگ دیگر غالب نشوند **ک** اعظم
 شرایطه درین باب است که عطار در مسعود باشد و طالع
 و صاحبش ناظر و آفتاب یا مشتری بوی متصل اتصال محو
۲ و محدود و بی هفت است **۱** نشانید که خداوند طالع و خداوند
 صاحب بزرگ دیگر ناظر باشند از مقابله که آن دلیل خصوصیت بود
۳ نباید که صاحب طالع صاعده بود در جنوب بلك باید که هابط
 بود در شمال **۴** نشانید که چون صاحب طالع در وسط السماء باشد
 عطار در طالع بود که میان ایشان مباحه و سیاه رود **۵** نشانید
 که در هر حال با وجود بودن خداوند صاحب طالع در عاشر برج
 در طالع بود که در برج بسیار گویند و آخر بلامت کشند **۶** نشانید
 که در همین حال مذکور فصل در طالع بود که هیچ يك نبرد و خشم
 شوند و نه بر او بر خیزد **۷** و نشانید که هر چه در مسعود و قوس و جلی
 باشد متصل از جلی **۸** حد کند از آنکه هر چه در طالع باشد که هر
 آغاز کند از او ببرد **۹** شرطی با ختن شرطی که در باب بی هفت
 شد در شرطی نیز بر می باید داشت و آنچه خاصه شرطی باشد

دو چیز است

دو چیز است **۱** باید که قبل از عطار در مسعود بود و بر خ متصل
 از بهر آنکه عطار در دهنه لعب است و بر خ نیز برین لعب **۲**
 باید که زحل مسعود و قوی حال باشد و طالع و صاحب طالع
 ناظر بود و آفتاب و مشتری بوی ناظر **۳** صاحب برهان الکفای
 گوید شرطی زحل است و بر عطار در هر که شرطی با در دنک
 حالی زحل باید طلبید و هر که در دنک حالی عطار در بر هر هفت
 ماه مسعود باید و چون این شرطی بجای آورد شود آنکه
 آغاز کند بود بر د و بخند و برات و بی همان بخند و بر است
 باب سابق است **۴** چهارم ای خریدن جهت سواری شرطی
 وی ده چیز است **۱** اگر ستور یا صفت یا فیه میخورد **۲** باید که
 طالع و جای ماه برج منقلب باشد اما در بر بنویس گویند
 جای ماه و طالع حمل باید یا شهر یا یکی از بروج مجسده
 و بقول کوسا هر چه در آمد نیز نشانید و اگر این مستور
 را صفت نیافتد باشد طالع و موضع قر نیمه آخرین آمد
 باید و یا خیزی گویند درین اختیار قر نیمه برج منقلب باید
 متصل سعیدی و اگر طالع برج در جسدین بود بهتر باشد
 و چهارم ای زودتر یا صفت بزرگ و بهاس زیادت شود
۳ باید که ماه متصل باشد که کسی مستقیم السیر و بهترین کسی
 سعیدی باشد شرطی و صاحب تا در چهار ستور بیفران **۴** باید
 که از او تا از نهی سر حالی باشد و مسعود درین **۵** باید که ساری
 و صاحبش سلیس باشد از مناس **۶** باید که صاحب ششم

یا خداوند طالع یا خداوند میر یا او موافق باشند اگر صاحب
 طالع در محل باشد بسیار نیک بود صاحب سرالسرایر گوید در
 اختیار قره طالع و قهر و با باشد باید که قهر بنده این و ناسب
 زهره باشد ط باید که قهر متصل باشد مشتری یا مزخ یا تمامه قهر
 نیکو بود ط طبری در باب سبب خردن خصم و صاف اول آورده
 اگر چه حقیقت بعضی از آن نکات ما را معلوم نیست اما
 محبت بترک ایراد کرده میشود و آن فصل شتم است برود
 نوع اول باعتبار استخوان استخوان و نوع ثانی باعتبار
 الوان ایشان اما نوع اول اگر در سال خرد باید که قهر در
 عاشر باشد و هفت و مسعود بود و اگر سه ساله خرد باید که قهر
 در وسط السماء بود و طالع مسعود باشد و اگر چهار ساله خرد
 باید که قهر میان و قدسایع و رایع باشد و مسعود بود و اگر پنج
 ساله خرد باید که قهر میان و قدسایع و و قدسایع و و قدسایع باشد اما
 نوع دوم اگر اسب سیاه خرد باید که در طالع شود و قهر خرد
 متصل باشد تا اگر هفتی برسد و اگر اسب زرده باشد باید که مشتری
 در طالع بود و قهر در و متصل تا بدان اسب شاد و خرم شود و
 اشب اصغر یا کل کو باشد باید که مزخ در طالع وقت بود
 و قهر از وسط فقط باشد تا زین برسد و اگر اسب سبک بود باید که
 افتاد در طالع وقت بود یا قهر متصل یا قهر تا بدان اسب
 شاد کرد و اگر اسب خنک باشد یا جرمه باید که زهره در طالع
 وقت باشد یا قهر در و متصل بود تا آن اسب قهره کرد و نیک

صورت

صورت شود اما مزخ کشیدن قادر و توانا نبود و اگر اسب
 ابلق باشد باید که عطا در طالع وقت باشد و قهر در و متصل
 بود تا نیک آید و بزراد برسد و بخند و مرآت وی نه جز است
 نباید که ماه بیکو که مقید متصل باشد که آن حیوان
 بر دل خداوند بکران ناخوش آید نشاید که قهر در طالع
 باشد که ستور را بسود و خداوند را مال افزایش در حد
 کند از مقابله قهر و مزخ که آن دلیل برای چهار بای بود
 نشاید که جای ماه و طالع بر سبب می باشد به برهنه از آنکه
 قهر بکسی که مزخ شوند که آن چهار یا بر داعی بی بداید
 و کفنه اندا که آن کوکب صاعد باشد درین ستور نقصان
 در بداید اما در جهای و بی چیزی سفر آید نشاید که قهر بکسی
 ها بط شوند که نقصانی برسد و کفنه اندا که کوکب ها بط
 مستقیم باشد درین ستور سفر آید اما در جهای وی نقصان
 بخداوند نشود بعد اگر قهر در آمد یا حوت یا مزخ در وسط
 السماء بود دلالت که آن اسب دندان کبرد یا کلد زین شود
 و از وی مزخ رسد نشاید که قهر مزخ منقل باشد و خوش
 بود از مزخ که آن چهار بای سر کس و نند و وقت نایستند ط
 روایند که در وقت خردن مزخ در هفت طالع باشد که صاحبش
 را نیک بینی برسد ط چهار بای خردن جهت حمل یا نایست
 مشر و طاعت وی در جز است اگر چهار بایان بار کش باشند
 چون شتر و خر باید که طالع وقت و جای قهر نه آخرین قهر

باشد اگر چهار بابان جهت شجاع باشند چون که او کووند
طالع و جاع و فریب که کسند و در نیمه اخر اسد است بز
نحوی که در هاند اگر خواهد که آن چهار باب به قیمت زیادت کبرد
باید که طالع بروج ذو حیدرین کنند و قمر را بشمارگان سعید متصل
سازند و بخود برات و یک دست که نشاناید که قمر محوس بود و ناظر بر حل
که خطی ارد و بروج نیز نشاید تماشا کردن بر خشتی و شتر و طاعت
وی هفت است باید که ماه در بروج مجسده باشد باید که
ماه متصل باشد بعد از و بعضی آنکه هر چه باشد زیرا که موافق
تماشا طالع است و تا باز آمدن آن کس نشانان باشد و بروج غیر
بوی نرسد باید که قمر از سعید متصل منصرف شدن باشد و بعضی آنکه
ان سعید در طالع باشد تا کس بر او در رود اگر ماه در بروج
دور باشد و هر چه را بهین در بروج نیز هتکاه کسلی باشد که بدین
از ایشان نشانان کردد اگر ماه در همان اسد محصور بروج
السعدین در آن ترهنگ که شادای بسیار دعت دهد و از
برای تماشا بستن آنها باید که ماه در بروج خاکو باشد ناظر بر هر
و طالع وقت نیز یکی از بروجها باید از برای تماسای موافق
که براب بود و یا در محلهای که در آن محلهای آب بسیار باشد
باید که قمر در بروج آبی بود و هر چه متصل باشد و خود و برات
این اختیار در واسف نشانان که ماه با بروج باشد خصوصاً از
مقابله و بروج که آن دلیل سلامت و اندون باشد نباید که
قمر متصل شوند که از کالمت بر دل مسخوی و بوجوب کند

تماشا

تماشا کرد بر اسب مشر و طاعت وی هشتست باید که طالع بروج
اصحی بود باید که در اربع ذی امر بهمه قوا به باشد چون
حمل و قمر را سد و جدی باید که از سعیدین بود در طالع باشد
و یکی در عاشر اگر ماه از هر چه منصرف باشد و خالی السیر بود
بهترین و قوی باشد تماشا را وان ترهنگاه بغایت موافق
آید اگر خواهد که دور رود باید که طالع بروج منقلب باشد
از طالع که دلیل رفتن و حرکت بروج منقلب است و اگر خواهد که
نزدیک رود باید که طالع بروج ثابت کند و عقب هر چه که
بروج ثابت است نشانان باید که قمر در چهار طالع یاد در بروج
یا هفت بود و سعید باشد تا تماشا بر او کند باید که
مشتق می نیک حال باشد و در طالع یا همان بود یا عطا او
در یکی از بروج دور بود که کالمت بر شادی و کاسرانی
کند باید که در اربع نیز سعید بود تا در آن مقام که
حال تماشا است فایده بیند و خود و برات وی سه جن است
نشانان که ماه در اوایل عقب باشد که هو طه قمر و حسن
سعدی کند از آنکه در موسسه با آن طالع یکی از بروج او کند
و قمر هر چه در همانتر که البته از باران ضرر می رسد و بدلال
انجامد حدی کند از بروج طالع و سقوط صاحب او از بروج
عشر معص کردد تماشا کردن در آب سجد ایوب بود
که نهیت و تماشا در آب میسر نشود و هر چه زور نماید و کشته بایس
باید که اختیار کشتی در آب نکنند و هر چه در آن ملاحظه

ماین و آنچه خاصه این اختیار است از مشروبات وی بیخ است
 ۱ باید که طالع وقت برنج آبی باشد باید که زهره در طالع بود
 یا در هر چه یا با زهره یا نه تا آن که با این شرط و طرب بود و یک
 برکند اگر ماه متصل بود زهره و زهره در برج ذو جسدین
 دلالت کند بر آنکه در میان آب کسائی را بید کند بدین اثر ایشان
 نشاء شود و اگر زهره مستتر متصل بود بر زهره و زهره در برج
 ذو جسدین دلالت کند بر آنکه در میان آب کسائی را بید کند
 که بدین در ایشان نشاء شود و اگر زهره مستتر متصل بود یا قمر
 مستتر می شوند درین حکم دارد باید که ماه در سید یا بیخ
 نامدک لجا باشد اگر خواهد که در آن نمائند بر ماید طالع برنجی
 ثابت خاک کند یا ای و ماه در وسط هفتاد در آن مقام بسیار
 بماند و باره های خوش و موافق آید اگر خواهد که از آن نمائند
 زود باز آید طالع برنجی منقلد آید آبی یا خاکی و سعده در وی
 و ماه در برج خود یا برج مستتر یا معاروف سعادت و خوش
 باشد و آنچه محدودات است اصداد مشروبات است شراب
 و ختن مشروبات وی شش است ۱ باید که قمر در برج آبی
 باشد الا عترب باید که قمر زهره متصل باشد تا آن شراب
 طرب فرماید بود اگر قمر بعد از اتصال زهره بافتاب بیوند
 نظرمودت بسیار کس از آن مخطوط نشوند اگر اتصال ماه
 ببطارد مسعود بود آن شراب برنجی و طرب خورده شود بقیان
 موافق اگر شراب برای معالجت کنند باید که ماه در برج هو بیخ

مصل

متصل ببطارد تا آن زمان فاین یامند بهتر است که ماه مستتر آبی
 بود تا آن زمان شراب منفعی و من و محدودات وی و جز است
 نشاءد که قمر بجل ناظر باشند بنظر مداوت که آن شراب عمر فرماید
 باشد و دلک بر و خمار آرزنده و اگر نظرم قبول بود آن شراب
 در بخورده شود و او نبود که قمر بیخ بکری نظر با سندی که
 آن دلیل شکست است و خورگاماه شدن شراب باسد شراب
 خوردن مشروبات وی نه چیز است ۱ باید که ماه در خانهای
 زهره بود یا در حوت باید که مستتر در طالع بود یا زوری
 دیگر اگر ماه میان زهره و هفتاد طالع باشد یا میان چهارم
 و طالع در آن وقت شراب بکند خوردن سود دارد و در آن در
 ربع دیگر شراب بوسار کار و شایسته بود و در آن ندارد
 اگر بپسندد خورد باید که ماه بافتاب متصل باشد بودت
 اگر شراب خامدی و مشکری خورد باید که ماه مستتر باشد
 بنظر خود و اگر شراب انکوری خورد باید که ماه زهره سوند
 با اتصال بسند بد و اگر شرابی خورد که از حیوان یا شکرده باشد
 چون کند و بیخ و زهره و مانندان باید که قمر در برج خاکی بود
 متصل بکس و سعده تا موافق آید خوردن هر شرابها
 بهتر است بهتر است که قمر زهره متصل باشد از زهره یا میزان
 و درین شرط باید که قمر مستتر بود و زهره مغربی اگر خواهد که
 در شراب خوردن بر وجه کس بسبقت بود باید که در آن ربع
 نشاءد که قمر در دست اگر میان طالع و عاشر باشد در جانب

مشرقی شمالی و اگر میان چهار طالع در طرف مشرقی جنوب و غیره
 وی در چیز است ۱ ماه در برج حاکم متصل بر محل شراب آنکوی
 خورده زان زمان دارد وجه طبیعت را از خوب اعتدال صوری
 برودت و پیوست کند ۲ ماه در برج مشتری متصل بر برج
 شراب آنکبیت را خورده منصرف رساند ۳ چونان زدن
 مشروطات وی با زده است ۱ باید که ماه در برجی منقلب
 باشد ۲ باید که ماه متصل باشد بسعد و یا بر برج ارض
 مودت خصوصاً ملت ۳ باید که طالع بیرون رفتن چونان زدن
 برجی منقلب باشد و طبری گوید که در جهات طالع باید که اول
 آن برج باشد تا در درجه او بماند هر چه که منقلب است
 اول برج را انقلاب زیاده باشد و بعضی برجهای جهت این
 اختیار حمل و معیشت از برای آنکه هر دو برجهای اعتدال اللذ
 چون چونان زدن و شفاط کردن و سب باختر بر مراد بود
 بیرون باید که خداوند طالع بسعد متصل باید که خداوند
 طالع فوق الارض بود خصوصاً ماشر و جمادی عشر و باید که
 صاحب طالع از اختران پاک بود اگر خواهد که غالب شود
 کوی بدان جانب باید زدن که ماه در آن جانب بود و بر وی
 بناز جهت باید که در قیاس رهاج خداوند در اختیار بر و باختر
 گذشت با اختر می گوید که نصف از آن جانب باید که جهت آنکه
 در نزد و شطرنج باختر در برجی می نشیند که قمر در آن ربع است
 و غالب می آید و در نشست و روی با خضم کرد زشت با قمری

کنند

کنند اینها نیز هم چنان نام که هر مخ قوی حال باشد و در عقرب
 بیشتر که او دلیل قوت است ۱ باید که عطارد بسعد
 بود تا لعین از بیابان تو از نمودن کارهای تیک توان کرد
 باید که صاحب طالع در دهم باشد یا با زده متصل بسعد و وی
 از نخوس با بهترین بود که قمر با صاحب طالع قمر مخصوص بر این
 السعدین باشند تا آنکه از نیکو آید و متحد و رات وی بیخ
 ۱ نشاید که ماه در برج ثابت باشد آن دلیل کلینی و ک لعلی بود
 و در برج ذر و جسدین نیز بر او داشته اند چه آن که لالت لفتاد
 مرد و هر کس کند ۲ نباید که ماه بر محل متصل باشد هیچ نوع از
 از انواع اتصال که آن دلیل بطور حرکت بلند ۳ و را بود که ماه
 یا خداوند طالع متصل باشد بستاره ها بط که افتادن از اسب
 باشد ۴ حمل ایوب گوید که کوکب سعد در نزد نشاید که این
 کار را موانع شود و بر این سخن بیعتن معلوم نیست ۵ عمر
 فرجانی گوید باید که زحل در وقت نباشد خاصه سلیم که شاهی
 و خلیل کرد دعوی طیب و عطر امین مشروطات وی تسلیم است
 ۱ باید که طالع حمل یا قوس باشد ۲ باید که زهره در طالع بود
 تا آن طیب نیکو آید ۳ باید که قمر در مثلثه اشقی باشد و در
 نیز جایز است ۴ باید که قمر در عاشر بود متصل زهره تا بسیار
 فاین جمعد و بویش لطیف و نافع بود و اگر قمر در طالع بود
 متصل زهره همین خاصیت دهد ۵ اگر آن طیب بدست نگارد
 بیشتر آنکه قمر در جزا بود بعمار متصل ۶ اگر آن طیب از غیر

مخبر باشد باید که قریباً بله مرغ و افتاب بود تا بخور از آن تنگ
 خوشتر باشد و بخورد هر آن وی آفت که بر هر بزرگ از بودن زحل
 در طالع که آن طیب بزرگان آید و برایش متعیر کرد **دعای هدیه** به
 فرستادن در هفت روز مسعود تا آن مقبول افتد **باید که خدای**
 خاسر نیز در سابع باشد مقبول از صاحب سابع تا آن هدیه
 مسی تمام بدین وقت بشود **و اگر خداوند خانه هفت روز در پنج روز**
 و قرقر هفت روز هدیه در چهل قبول افتد و فایده دهد **اگر**
 قمر از چهار رخداوند سابع نکند بنظر مروت و خداوند سابع
 قمر از اقبال بود موقع آن هدیه نیک باشد و مرادش بر آید **و**
 اگر خواهد تا بادت از آن منفعتی بوی باز دهد باید که طالع
 بر جود و جسدین کند خصوصاً جود **حکما گفته اند**
 هدیه آن نزدیک با نفاهان فرستادن آنکه باید که خداوند
 ساعت بکاز سعادین باشد بافتاب تا مقبول و بیست و نه
و اگر قمر در هفت روز طالع بود و خداوند طالع و خداوند بخیم
 نکرد آن هدیه بخوبی و طی بار دهد و در میان هیچ مالدی
 نباشد **و اگر قمر طالع آن وقت باشد که هدیه عرض مستند**
 و از خداوند طالع منصرف بود و خالی لیسر باشد تا بخرد
 دو سه سون در دلیل کند که بر سر آن هدیه چیزی دیگر زیاد کند
 و هر سرک باز دهند و اگر بیدین بدین وقت نیکو بود و یا نیکو
 باشد و بخورد و آن وی آفت که نشاید که خداوند هفت راجع

باشد

باشد و قمر سا قطب یا قمر در وسط اسما متصل به صاحب طالع
 که آن هدیه بدین وقت نشود و مایل و خست بدین آید **خداوند**
 و زینت کردن مشروطات وی دو است **باید که قمر در جود**
 و جود بود **باید که ماه بر نهره متصل باشد و خداوند باید که**
 از آنکه ماه در هر طراز و عقیق بود که ناپسندیده بود و در
 بروج دیگر و منوط بود **علاج ابتدای علاج مشروطات**
 وی هشت است **باید که سعدی در طالع باشد تا مقصود**
 حاصل کرد و اگر طبیب نیکو ظاهر نشود **باید که سعدی**
 در هر طراز باشد تا بیمار فرمان برد و تخلیط نکند **باید که**
 هفت روز صاحبش مسعود باشد یا مسعود آراسته تا بیمار
 زود علاج بدین **اگر در رابع نیز صالح لطال باشد یا سعدی**
 آنجا بود علاج نیک که اگر که آن هم طبیب و هم بیمار برادرینند
و اگر قمر از سعدی منصرف بود و سعدی متصل بیمار
 و طبیب نیز نیک در یک راضی باشند **باید که طالع از بروج**
 منقلبه بود **باید که خداوند طالع سعدی متصل باشد**
باید که ماه در بروج منقلبه باشد تا علت زود بر آید کرد
 و بخورد و هر آن وی دهست **نشاید که محسنی در طالع باشد که آن**
 علاج خطار و در و تباهی آن ظاهر کرد **باید که محسنی در**
 عاشر بود که بیمار خراب کند و فرمان نبرد و کار بر طبیب
 دشوار کرد **خداوند که نماز بود محسنی در هفت روز بیمار**
 از آن علت بعینی دیگر رود **بهره نیز نماز که محسنی در رابع**

بود که بیمار را خطر هلاک باشد **باید که** قمر بخوس بود متصل
 بخوس که طیب و بیمار از یک دیگر محض شوند **روا** شود که طالع
 وقت بخوس بود خصوصاً صاحب ناس که بیمار را خطا طره
 بود **حد** یک نذازا نکه صاحب طالع در هشتم و نهم باشد
 یا صاحب هشتم و نهم که بیمار را وقت رسید **ماه** در طالع
 وقت ظاهر در این نشانی که علت و در هر دو بداید و گفتار این
 در هیچ وقت نشاید **بر** هر چه در آن که خداوند طالع محرف
 باشد یا خستین بدی ناطق **است** از باید که از بودن صاحب
 طالع در هشتم و نهم صاحب ششم در طالع که آن کمال بر ناید
 مرض کند **علاج** اعضا مشروطات وی شش چیز است **هر**
 که عضو می را علاج خواهد کرد بداند که آن عضو از سنسول
 کدام برج است **باید** که ماه در آن برج باشد سعود و قوی
 حال و در از بخوس و این قول اختیار **بر** کسی
 با خیزی است و بعضی گفته اند که ماه در آن برج نشاید
 و این قول خالی از حقیقت نیست پس اولی آنکه در آن برج باشد
 البته سعود بود **اگر** علاج نیمه بالا خواهد که از آن
 از قری بود تا ناف باید که قمر میان و قدام السماء و قدام الارض
 بود که آن را ناسیت علیاً خوانند و اگر علاج نیمه درین خواهد
 کرد باید که قمر در ناحیت سفلی باشد **اگر** مقصود از علاج
 نقصان جزو بیست از بدنی یا استفرغ خلطی باشد که ماه ناقص
 النور باشد و اگر علاج از هرگز نایدی باشد مانند فرجی باید که

قمر

قمر زیاد النور بود **شتر** طالعظم درین باید که نسبت که در طالع
 وقت سعیدی باشد تا نفع حاصل آید **باید** که قمر زیاد سعید
 باشد تا آن کاواسان بر آید باید که هفت و صاحبش را سعید
 سازد از صاحب طالع ناقصید کرد **ند** تا معالجه بطریق
 وجود کبر و محدودان اصدا مشروطات بود **علاج**
 اجناس اطراف مشروطات وی بخیر است **باید** داد که آن علت
 از مبدلوی که **ک** است **اگر** هر دو دلیل آن ماری
 باشد در آن وقت علاج باید که در مشتری در وقت باشد
 و اگر نه چهل دلیل بود آفتاب از هر دو باشد **باید** که وقت
 عطارد دلیل بود زهر در وقت باید و اگر قمر دلیل بود باید
 که ماه در مقابله خداوند آن برج بود که ماه در وی بوده
 باشد در وقت است علاج باید که ماه از بخوس خالی باشد
باید که قمر سعود متصل بود تا عطارد سعود و این
 بهتر باشد **باید** که سعیدی در طالع بود و سعیدی در علاج
باید که ششم و صاحبش را اصلاح آورد و محدودات
 وی نیز بخیر است **باید** که ماه در هبوط باشد یا در هبال
 با طریقه شتر قمر کار بر سر او نرود **باید** که قمر در مقابله
 ششم یا هشتم باشد **روا** شود که ماه بافتاب مقارن
 بود یا در مقابله و تریع وی باشد **حد** که در آن که میان
 قمر و اوج او یک نازد و از ده درجه باشد **و** اگر خسی دلیل
 مرض باشد نشاید که در وقت معالجه در وقت باشد **باید**

علاج بیماریهای قدما و مشروطات وی سه است **باید که ماه**
در قمر و منتهای او باشد **باید که قمر از جنوب بک بود**
باید که سعد بن در او نماند **باشند تا هر چند سعادت نکند و اختران**
باید که در آن فصل ماه بر حال آن سبب در آن میخواست
علاج دست و پای از وجع المفاصل و غیر آن مشروطات وی
باید که طالع جدی باشد **باید که محرم از قمر باقی**
باشند **باید که ماه بسود متصل باشد** **اگر این علاج**
مسهرلی خواهد کرد **باید که صبح نظر قمر در سوس یا سگت بقبر**
نکرد تا بقوت حرارت او در او با طرافت رسد و فواید دهد
و محدود است او خلاق مشروطات باشد **در دروی مسهل**
خوردن در دروی مسهل اعلی الاطلاق شرعی جزا است و آنچه
مسهرلی از بنسبت عملی که از وی صادر شود مثل دفع صفر یا با
سودا و ماخذ آن شرعی جزا است خاصه و هر یک یکی از این
کو همی کردد اما شرط مسهل خوردن مطلقا سیزده
باید که طالع وقت برجی ابی باشد **باید که قمر در برج**
آبی بود خاصه عقرب و حاکم و طلمیوس و اتباع او برین
قول منفوانند و خواهی در شرح شرحه آورده است که خوردن
قمر در برج ابی نقصاء حصول طوبی است کند در ابی اجزوات
و یا حصول طوبی است در دروی مسهل از آنکه آبی ریاد است
نمواند بود و سبلان اخلاط با سانی میسر کردد و بعضی گفته اند
در دروی جنوبی جایز است لاجدی و جمعی در میزان روا داشته

کمزور

کمزور و روح اسافل است **باید که ماه ناقص از نور الحساب**
باشد **باید که قمر قطب السیر بود** **باید که ماه منصرف بود از**
سعدی و متصل باشد سعدی دیگر **باید که دوری ماه امر**
ذنب بدش از نهنزده درجه باشد **باید که عرض ماه جنوبی**
باشد **باید که ماه هابط بود در جنوب با خا ط فرود آید**
ط **باید که قمر فوق الارض بود و متصل باشد ستاره تحت**
الارض که آن ستاره در اربع سود **خواهی در یک کته**
آورده است که باید که قمر متصل باشد با کوکی سفلی چون زهره
و عطارد و ان کوکبا که تحت الارض باشد بهتر باشد تا در او
متوجه با سفلیت نشود **اگر مسهل بخرت علاج اندامی خورد**
باید که سعدی در آن برج باشد که ان دلیل است بر آن عضو یا
نظر در سستی بدو کرد **بهر آنست که در چند زهره بود**
باید که صاحب طالع یک یک تحت الارض یا کوکبا که سفلی
متصل باشد که رعایت ستوده بود و محدود است وی ده است
انضایده قمر در اسد بود که رعایت نباه باشد و در سبیل
و جدی نیز نکونست **نشاید که قمر با با زحل اتصال بود که**
دار و کارگر نباید و نشاید که عطاردی دیگر تولد کند **نشاید**
که قمر در سوس بود از نظر عداوت که در ده نائف و سجدان روش
ده دادند و از نهلمت و وسوسه جانی است تا خداوندیک کارگر
و هر چند ماه مریخ نزدیک تر بود عمل در او بیشتر باشد
و هر چند دور تر گتور و در زحل خلاق اینست **نشاید که ماه**

و مشتری مستقار باشد که اثر دارد و ضعیف بود برای انکه قهر
 مدیون قوت طبعی باشد و چون مشتری باشد طبیعت قوت
 تمام یابد و سراسر موثر است پس سواست متصل نکردد و هر چه این
 فصل از یک ندر طبع او اثر قوا اختلاط و ترید آن باشد
 نشاید که قهر بافتاب ناظر بود نظر عدوت که زیادت دارد و حرارت
 و سیوست زیادت شود نشاید که قهر بکوبک راجع متصل بود
 باین کوی که وسط السماء باشد که قضا علی کین و بی براید
 و حذر کند از اتصال قهر با صاحب طالع بکوی که در هاشم بود
 که دارو کار نکند و دعوی مختل شود نشاید که صاحب طالع
 مستحسن و محترقی بود و حذر کند از آنکه مستحسن در او نادر افتد
 و اگر ضروری شود نظر قهر بخوبی باید که نظر مودت بود
 او محترق کوی که نشاید که ماه کن بر السعادت باشد و نیز نشاید
 که کنو الخیست بود از آنکه قهر دلیل طبیعت است و اگر طبیعت قوی
 بود سهلی بکوی نکند و اگر ضعیف باشد زیادت دارد
 داروئی که سودا در مشر و طبات وی سه چیز است باید که طالع
 بر خلی نبروح آید باید که جای ماه نیز بر خلی باشد
 باید که قهر متصل باشد و گفته اند مشتری بهتر بود و محذورات
 وی دو چیز است نشاید که جای ماه و طالع وقت بر خلی خالی
 بود که خالی بر طبیعت سوداست و قوت دارو مان دارد
 نباید که قهر بر خلی متصل باشد و داروی که صفر آرد مشر و طبات
 وی سه چیز است باید که طالع یکی از بر خلی هوایی بود باید که

قهر

قهر نیز بر خلی باقی باشد باید که قهر بر وی متصل بود و کفر
 زهره نیکو تر است محذورات وی دو است باید که طالع و خانه
 ماه بر خلی انشی بود حذر کند از آنکه قهر بر خلی یا آفتاب متصل
 باشد و داروی که بلغم آرد مشر و طبات وی سه چیز است باید
 که طالع یکی از بر خلی انشی باشد باید که جای ماه نیز از بر خلی ناری
 بود باید که قهر متصل بود بافتاب با اتصال مودت و محذورات
 وی سه است نشاید که قهر بر طالع بود یا در یکی از او نادر است
 نکو حیده بود نشاید که خانه ماه و طالع بر خلی آبی بود
 و واسوید که زهره بیوندد که زیان مند باشد و داروئی که اسهال
 عظیم آرد مشر و طبات وی سه چیز است باید که قهر متصل
 باشد بکوی که از تحت الشمع بیرون خواهد آمدن باید
 که ماه دستاره سوند که در آن وقت مستقیم شده باشد
 تا عاقبت تعاقبت الحامد باید که قهر متصل زهره باشد
 خصوصاً اتصال محمود و محذورات وی دو است نشاید
 که ماه متصل بود بر خلی نباید که قهر دستاره راجع ماری
 تحت الشمع بیوندد و داروی که کار میسازد مشر و طبات
 وی سه چیز است باید که ماه در بر خلی ذو جسدین باشد
 باید که قهر مشتری ناظر بود بر تریم سعدین باشد یا بر خلی
 عطار مدسود باید که قهر مشتری ناظر بود خصوصاً نظر
 مودت و محذورات وی دو است نشاید که جاه ماه در طالع
 بر خلی ثابت باشد نشاید که قهر بر طالع بود که از خور زردارو

خاین نیاید **ص** دارویی که اختلاط کوارد مشروطات وی سه
 چیز است **ا** باید که قهر در برجهای ثابت بود **ب** باید که طالع قوی
 از برج ثابت باشد **ج** باید که سعور در او تابد باشند و اگر طالع
 دیگر کسی سعور مزین کرد بهتر باشد و جدر باید که از آنکه
 قهر را یکی از او تابد باشد که خوردن دارو دشوار بود و منفعت
 نرسد **ص** دارو که علت آنهر و چشم بود مشروطات وی
 چهار است **ا** باید که ماه در حمل و قهر باشد **ب** باید که قهر
 ناقص لنور بود **ج** باید که ماه بطی السیر باشد **د** باید که قهر قوی
 که از سیزده درجه نبود و بخدورات وی هر چهار است **ا**
 نشاید که قهر در دل و جوت باشد **ب** نشاید که ماه سر و سیر
 باشد **ج** روان شود که ماه از اجتماع منصرف بود و هر وقت استقبال
 نهاده بود **د** روان شود که قدر کند از خوردن قهر تاذب **ص**
 جب خور در مشروطات وی دو چیز است **ا** باید که قهر در برج
 منقلبه باشد **ب** باید که طالع وقت نیز برج منقلب باشد و
 کند از آنکه جای ماه و طالع برج ثابت بود **ج** مطوح خوردن
 مشروطات وی سه چیز است **ا** باید که طالع و خاصه ماه برج خاکی
 و آتشی آبی باشد **ب** باید که ماه برهر متصل باشد **ج** باید که
 طالع و جای ماه برج منقلبه بود و خوردن وی هم سه است
ا نشاید که طالع و جای ماه برج خاکی و آتشی باشد **ب** حدار
 کند از اتصال ماه با قناب یا یکی از نحسین **ج** طالع و خاصه ماه برج
 ثابت کردن بغایت تباها بود **ص** خوار بر خوردن مشروطات

وی دو چیز است **ا** باید که قهر در خانه مشر و طالع باشد **ب** باید که مشر
 با قناب متصل بود با اتصال محمود تا قطع بد دیدن و خوردن
 وی هر دو است **ا** نشاید که قهر در خانه عطار بود **ب** حدار
 کند از آنکه قهر برهر و عطار در متصل بود **ص** می و غیره
 کردن مشروطات وی هشت است **ا** باید که ماه در حمل بود از
 دوازده تا بیست درجه و بعضی در تمام حمل و قهر چارزنده
 اند بجهت آنکه در برج معطی اند و از ناحیه سعور علیا که از
 نصف صاعه کوبند **ب** باید که طالع من زنی ازین برج صاعه
 باشد **ج** باید که قهر ناقص لنور بود **د** باید که قهر متصل باشد
 و عطار در سعور یعنی از سعور **ه** باید که ماه هابط باشد متصل
 باشد **و** کسی که صاعه فوق الارض که مسعود بود و اتصال
 قهر یک ایک جلوی پسندیده بود **ز** باید که سعور در طالع لنور
ح باید که صاحب طالع قوی حال بود ناظر طالع طلیوس گوید
 که علاج سر و غیره را قهر در مثل آتشی باید اما بشرطی که مسعود
 باشد برهر و خوردن وی سه است **ا** نشاید که قهر متصل
 برج یا آفتاب از برج خاصه چون در حمل باشد که در برج حملت
 حله رتاز چندا عندا کند **ب** نشاید که ماه بیست و نه مرجع سوه
 دیگران کوک سعور باشد **ج** حدار کند از خوردن قهر در حقا که
 بسوی پایسندیده باشد **د** دارویی که علت یعنی میارد مشروطات
 وی دو است **ا** باید که ماه در حمل و قهر برهر باشد **ب** باید که
 ماه برهر متصل باشد که سبب عاقبت رحمت باشد و خوردن

وی هر دو است انشا که ماه در بروج اسافل باشد که آنها پدید
آیند و ان از صیر است تا حوت **ب** حذر کنند از آنکه قمر بر خ متصل
باشد که ماله و غیر همت کنند **ب** در او در گوش و سی جکانید
مشرطیات وی سه است **ا** باید که قمر در هر طالع یا اسد یا سنبله
ب باید که طالع یکی از این بروج باشد **ب** باید که قمر متصل باشد
بسعود و اختر تا نهد کرد از اتصال قمر بکوکی **ب** راجع **ب** علاج
سفید و وی هر چه مشرطیات وی فشن است **ا** باید که قمر
در نور و حساب زاید بود **ب** باید که جای ماه بروج ثابت بود که
اگر ان بروج محسوده یا منقلبه بود دیگر با هر دست کار است
آید **ب** باید که قمر شمس ناظر بود بودت **ب** باید که در هر طالع
و برین باک باشد از کرب سحاب **ب** باید که برین که دلیل حساب
بغایت قوی حال یا نشند **ب** باید که قمر از نظر بروج باک باشد
اما نظر زحل چون بودت باشد سهل بود بشرط که ماه بسعدی
ناظر باشد و مجرد و مرات اصدا داینها باشد **ب** دستکاری
کردن حشر و آهن مشرطیات وی هفت است **ا** باید که قمر زاید
النور و الحساب باشد **ب** باید که محسود از طالع ساقط یا نشند
ب باید که صاحب طالع مسعود باشد **ب** باید که قمر متصل باشد
بسعدی خصوصاً بشرطی و اگر یکی از این دو سعدی قمر بود
متصل است در عاشر یا حادی عشر باشد و یکی در طالع غایب
کار باشد **ب** بهتر است که قمر ناظر بود شمس و مقبول بود از وجه
آن دلیل سلامت و زود بخت شدن باشد **ب** باید که قمر و الاض

بود

بود **ب** باید که قمر از نظر بروج باک باشد خصوصاً مارج که آن کالات
بر بسیاری بروج کندی **ب** باید که مشرطی از بروج ساقط باشد
و قوی الاض و اگر ميسر نشود در مروج قوی باید که در از طالع
و مجرد و مرات وی سه چیز است **ا** انشا که قمر بروج مسعود و مادر
اجتماع بود **ب** حذر کنند از سقوط صاحب طالع از طالع و از
نیرین **ب** بهر هیئت از آنکه در بروج باشد که چشمه و یا از مشرب
بود و حکم امتناع اندازد آنکه این با ندرای بودن که قمر
در ان بروج باشد که بدان اندازد مشرب است انشا که از برای آنکه
چون قمر در بروج غنوی بود طویات بدنی متوجه آن غنوی
باشد و اقضای بعضی سواد کند پس حرجت رسانند از حصول
رطوبت افزونی و استعداد بعضی مودی بصر باشد **ب** حقیقه
کردن مشرطیات وی سه چیز است **ا** باید که قمر در میزان
یا عقرب باشد **ب** باید که طالع بروج بود از بروج اسافل **ب**
بهتر است که ماه زاید النور باشد متصل بسعود و مجرد
وی دو است **ا** بهر هیئت از اتصال قمر بروج که ان حج و حج
شکهارد **ب** حذر کنند از بیستون ماه بزحل که آن دار و از
عمل وی باز دارد و منفعت نرسد **ب** داغ نهادن مشرطیات
وی پنج است **ا** باید که قمر در بروج آتشی باشد **ب** باید که طالع
نیرین یکی از این بروج بود **ب** باید که قمر بروج با افتاب متصل باشد
باقتال محمود **ب** باید که صاحب طالع طالع ناظر بود **ب** باید که
خداوند خاتم ماه بماء متصل باشد و مجرد و مرات وی دو است

۱ نشاید که قهر بر بروج آبی بود **ح** حذر کند از آنکه ماه در آن بروج
 باشد که منسوب بود بدواز عضوی که در آن بروج خواهند نهاد
 و حکمته انداز که سعدی در آن موضع با ماه باشد جایز بود
ص صد که در زودندان کردن متمرکطات وی مستور است **ا**
 باید که ماه در بروج ثابت باشد تا خصا و خطا نکند و گفته اند
 در ثور هم وجه رواست **ب** باید که ماه زاید لنور و الحساب
 بود اگر خواهد که خون اندک بر در آن وقت قریب اقل لنور
 باید و طالع السیر **ج** باید که قهر بر بروج مذکور باشد **د** باید که
 طالع وقت از بروج هوایی باشد تا خون صافی بیرون نیاید
ه باید که ماه بسعور متصل باشد خصوصاً بر هر تأخیر فاسد
 بیرون رود و آن کار آسان و نیک بر آید **و** باید که سعدی در
 طالع وقت باشد و او بی آن باشد که آن سعدی شتری بود
 و بخدا ربای وی ده چیز است **۱** نشاید که خان ماه بروج منقلبه
 باشد و زو جسدین نیز **۲** رواست و خاصه جزو جرح
 و هر بروج که منسوب است بدان انداز که صد میگردان نیز
 نشاید **۳** نشاید که خان ماه و طالع بجمای ارضی بود که بروج
 و بسوس دفع شود و چهارت بماند و اگر بروج ابی بود برویت
 و بطوبت دفع شود و اگر بروج هوایی بود و چهارت مند دفع
 کرد و و این هر دو مطاوست **۴** ارفقت خیم در و از نه ساعت
 این کار نشاید چه آن ساعت مختصر است که حکما از ساعت
 بست گویند و در آن باب مبالغه های خطیور کرده اند و انچه

حصوا

۱ خصوصاً منجم فرموده **ح** حذر باید که در آن زمان استفتای که آن
 نیز نایسند بده بود **د** نشاید که بگو از جنین در طالع وقت کند
 که آن دلیل جرح است **و** نشاید که ماه با زحل بود که بسید بود
 آمد رسوا باشد و حکمته انداز زحل بروج وجه بجایست
 چه آن خاصه مقایده باشد **د** نشاید که قهر با بروج باشد که دلیل
 تیار شدن عضو بود و گویند سبب مزید صفر کرد و بعضی نظر
 مریخ از سلامت و تسدیس جان در آن سبب مقابله و مقارینه
 و ترسح او یا قهر دلیل خطا شدن منصف و تقویق المسامح
 است و اگر آن اتصال از بروج زو جسدین مآند دلیل بود **و** باید
 دو بار یا بیشتر منصف زو باید برد و نشاید نیز که خون بریاید
ح حذر باید که در آنکه زحل با بروج در نامز طالع باشد **ط** روا
 شود که زحل با بروج در هفتاد و دو مرتبه برین باشد که آن بخوبی
 ترویجی بود و خون مرداشتن **۱** نشاید که قهر خالی السیر
 باشد که هیچ فایده نیاید **۲** حجامت کرد ز مثره جلات وی نیز است
۱ باید که خانه ماه و طالع از بروج هوایی بود تا خون فاسد
 برود و صافی بماند و دفع آن ظاهر شود **ب** باید که ماه مشتری
 متصل باشد **ج** باید که ماه زاید بود در نور و حساب قصه رانی
 ناخص لنور و الحساب باید و حکمت در با جهری نیز بر قول
 قصه رانی ختم و بر هر بقدری باید که ماه از جنین باشد **د** باید که
 خداوند خانه قهر را بقدر نظر سودت باشد **ه** اگر خواهد که خون بیشتر
 بر درد باید که قهر بر بروج مذکور بود بنظر و در آن مریخ و کفرا

چون فرجه ریح ارجی باشد یا در جوف نشاید که بر رخ ناظر بود
 و بخند و رایت وی هیچ نیست **۱** نشاید که ماه در ریح خاک بود
 خصوصاً آنکه که سودا بدید و آید و اسد نیز بقول بعضی نشاید
 و در ریح آنکه از جاز نیست که خوف فالج و لغوه بود **۲**
 نشاید که در فانی برین و یاد بر نامن ایشان شی باشد که تنگی
 آید **۳** نشاید که ماه تحت الشعاع باشد **۴** روا شود که شیخ طالع
 باشد **۵** حدیث کند از آنکه شیخ بطارد و زحل پسوند خاصه چون
 خواهد که اندک خون بردارد **۶** خون بسیار برداشتن بعد
 از محافظت شرط خصم و طاعت خاصه وی سه چیز است
۱ باید که قهر سرخ اسپر باشد **۲** باید که ماه زهره بیوفد
 بافصال پسندیده **۳** باید که قهر ناظر بود بر رخ سطر پسندیده **۴**
 و بخند و رایت وی همانست که در باب سابق گفت و در دیگر **۵** نیاید
 که قهر در ریح طالع بود و زحل مارج در هشتم ناظر قهر که بسیار
 بد باشد **۶** خسته کردن مشر و طاعت وی هفت است **۱** باید
 که ماه مستعلی باشد زهره **۲** باید که قهر متصل باشد که از بعضی
۳ باید که خداوند خانه قهر شمالی باشد **۴** باید که قهر در ریح جای
 شمالی باشد **۵** باید که ماه نواید بود در زهره کویشمار کوید که ناقص
 باید **۶** باید که خداوند طالع صاحب باشد **۷** باید که خانه ماه
 و طالع بر جای هوایی بود و بخند و رایت وی سه است **۱** خدا
 باید کرد از خوردن ماه در عتق خاصه چون ریح نوی ناظر بود
 از او تاد و گفته اند چون نظر صورت باشد و ماه ناقص المور بود

خندان

خندان بد نباشد **۱** به ریح از نظر ماه با زحل هر وجه که باشد
۲ حدیث کند از بودن قهر و ریح در او تا طالع **۳** چهار رایی
 حسی کردن مشر و طاعت وی چهار است **۱** باید که قهر یکی از ریح بود
 سوید و خصوصاً مشر **۲** باید که صاحب خانه قهر قهر ناظر
 بود **۳** باید که ماه در ریح هوایی باشد و اگر طالع نیز خند باشد
 اولی بود **۴** باید که قهر بر هر مستعلی بود و بخند و رایت وی دوست
۱ نشاید که ماه در عتق بود خصوصاً با اتصال ریح **۲** حدیث
 کند از نظر قهر بخند هر وجه که باشد **۳** مده خرید مشر طاعت
 وی شازده است **۱** باید که قهر در ریح جای هوایی و از ریح باشد
 الماجدی و حکم و عتق در چنان گوید در هر ریح چهار نشاید
 الماجل و عتق و جدی و بهتر است که قهر در ریح بود که
 بر صورت در ریح باشد و آن جز او و سنبله و دلو و نصف
 اول قوس بود و بعضی در جوف روا داشته اند و در ریح باب
 زهره و سوس را قولی شمع است و آن است که اگر جای ماه و طالع
 بوقت خردن مده بر سجلی باشد مده بلید و در زود بود و اگر
 نور بود نصیحت کروا مین و زهره آن بردارد و ریح کس و لغوی
 خواص باشد و جویز نشاید مگر نیمه اخرین و مشر طاعت روا شود
 که مده کردن گشتی کند و اسد نماید و نیگو تر نشود و نما یا بد
 اما بسیار خوار باشد و از در در امعا تالان بود و اگر سنبله بود
 در باز و کار کننده بود و چون میزان باشد امین
 در است لوی و در انابود و در عتق نشاید که شیخ صریح

دل و خاین باشد و اگر قوس بود جلد و قوی باشد اما اگر در کفن
 بود و اگر چندی بود در پنج کوی و بدخوی بود و اگر در لوبو بود کار
 کند و با صلاح باشد و اگر خوب بود بداندیش باشد و اگر
 سعدی درین بر چهار بود خیر و معادک زیاد کرد اندوخته خوبست
 نقصان نکند و اگر بخشی بود خوشست بفراید و از معادک که در کف
 باید که طالع بر وجه مستقیم الطالع باشد و یا خیزی گوید
 بهتر است که طالع خوب باشد پس چیزی این سنده پس میزان
 باید که خداوند طالع و طالع سالم بود اگر خوب است اگر در صاحب
 بیت قدر نیز در حال باشد پس منافع بدین اختیار مرتب
 کرده بود که خداوند سادس را با صاحب طالع همان چیزی خود
 باشد تا میان بنده و خداوند کامر تفاق باشد باید که کشتن
 و خداوند طالع در اوقات باشد با درها بلی باید که او را طالع
 فایز باشد و از آنرا بخوبی بدو و با او هر خود منین باید که
 صاحب طالع در هیچ انشی باشد و ختم بدو و بسوسند باید که
 سهوا لعبد قوی حال باشد و صاحبش بخداوند طالع ناظر
 نظر خود اگر این مملوک بجهت ان می خورد تا او را پیشه
 آورند باید که صاحب او را انصاف محمود باشد بخداوند
 سادس اگر ان بنده که می خورد در دست او چنانچه بود باید که
 طالع او خانه ماه نبره آخر جز را باشد و اگر ان بنده خاص
 بجهت خدمت کردن خود می خورد باید که قدر مقبول بود از عطا
 اگر خداوند طالع در وسط السماء باشد سندن بود و صولا

دیده

و بنده از هم بر این باشند اگر خداوند سادس در طالع بود
 و قدر صاحب طالع متصل از بنده اطاعت و فرمان برداری
 تملک حاصل آید اگر خواهد که بنده ثابت قدم بود باید که قدر
 در نبره اول میزان بود متصل بسعدی که در وقت بود باید که
 بهر چهار سادس و صاحبش سالم باشد از نخوس و خد و ملت
 وی چهار است انشاید که جای خسته خانی می بخ باشد حذر
 کند از آنکه قدر با خستین باشد تحت الارض و در هر پنج مقبل
 که علامت کز باکی بود نشاید که قدر از خستین منصرف باشد که
 غلام کز نرند و بی ثبات بود و اگر بخشی متصل باشد بدتر باشد
 حذر کند از آنکه زب در شمس افتد یا با خداوند نشسته با
 العبد که بنده در وقت و حسرت و کس باشد و از هر صریح
 بملک او هر صد بخ بنده فریضت درین اختیار هر چه باشد
 نشاید اما باید که قدر خالی السیر باشد تا او این رسد و اگر بعد
 در طالع وقت باشد بس یا مناسبت بود و خرنده و فرزند
 نفع یابد قط بنده او را در کردن بماند داشت که اکتاب در کجی
 که قدر از منصرف باشد و طالع وقت دلیل خداوند است و هر
 کو کوی که قدر بد متصل باشد و طالع دلیل بنده و عاشر دلیل
 بر سبب آنرا دی بس ازین جمله آنچه قوی حال و با سعور باید
 چنان سادس وجه این از هر ابط کلبه است اما مشروطات
 جزوی هست است باید که ماه زاید از نور و العرد باشد
 حله از یاد قی نور تند سحر و از یاد قی عدد صالح یابد

باید که ماه در برج ثابت باشد **باید که قمر سعیدی مشرقی متصل**
 باشد چه اگر غروب بود از این آزادی سوسسته بیمار شود و عفت
 بر وی غلبه کند **باید که طالع و خداوندش از بخوس مالک باشند**
باید که شیرین بویک در یک ناظر باشند از سلامت باشند
 و هر دو از بخوس رسا که آن کدالت کند بر موافقت موافق و نبرد
 و دوستی بنده با خداوند **باید که آفتاب و وسط السماء و مالک**
 باشند از مناسبت تا خداوند را آفتی نبند **باید که ماه در برجی**
 ثابت باشد از بخوس منصرف و سعیدی متصل که آن کدالت
 بر خیر و منفعت کند **باید که قمر و صاحب طالع دفع تدبیر سعود**
 کند یا سعود دفع تدبیر صاحب طالع و بخود رات وی چنان
 حذر کند از مقابله نیرین که آن دلیل حضورت بود میان بنده
 و خداوند و نظر جمع میان باشد **نشاید که ماه مخمس در سابع**
 که باز بر بندگی افتد **حذر کند از آنکه قمر در حجاب باشد** **بهریزد**
 که ماه از منصرف باشند و بخوس متصل بنده را کار بدان انجامد
 که او را بنده بهتر از آزادی باشد **نی نکاح کردن این باب از جمله**
 معیبات است **باید که تا مال و احصاط در و بیج وجه فرود کند و مال**
 و تغافل رواند از وجه هر خلال که در تری احساس از خود هر خداوند
 اختیار را معذب دارد و از آن ابد الله با عقاب و کار او برسد
 پس شرط است که درین باب اهتمام بر وی باشد و بعد از محافظت
 شرایط که از چهره بک ملاحظه باید فرمود که نیست و نه
 شرط است **باید که طالع و سایر بر و یاد سال باشند از بخوس**

باید

باید که قمر زهره مسعود بود **باید که زهره در برج مذکر باشد**
 و مشتری در برج مویب مرد از این روح بهتر از نیر باشد
 و برعکس العکس **باید که زهره ناظر باشند بطالع**
 و خداوند طالع **باید که زهره و خداوند بخانه خرد متصل**
 باشند اگر سعود بود و از وی منصرف باشند اگر بخوس بود **باید**
 که ماه و مشتری و زهره هر سه در یک منزله باشند و بهتر
 آنکه در منزله آو باشند **باید که ماه در شرف زهره بود**
 یا در چاههای وی یا در برج وی تا آن مه صحرای نراند **باید**
باید که قمر مقارن مشتری بود یا بر سلب و تسلیس وی
 آن کدالت کند بر کثرت خیر **باید که قمر مقارن عطارد**
 مسعود باشد یا متصل بود که آن کدالت بر بسنداری فرزند
 آن کند **باید که آفتاب و خداوند طالع و آن ستاره کفر**
 از وی منصرف است سلب باشند از مناسبت که این هر دلیل
 کار برد است **باید که ماه و سابع و صاحبش و آن**
 ستاره که قمر بوی متصل است مالک باشند از بخوس که این
 همه دلیل کار نیست **باید که عاشر و خداوندش نیر**
 نیرک باشد که آن دلیل معاش ایشان باشند **باید که طبع حال**
 وسط السماء از سعیدی خالی نباشند تا به نیکوی معیشت
 گذرانند **باید که رابع و صاحبش از اصلاح آورد و معد**
 در وی نهد که آن کدالت بر عاقبت کار ایشان کند **باید که**
 از اصلاح خداوند ماه عاقل نشود که آن نیز دلیل بر انجام

کار نکند است باید که ماه در برج ثابت باشد و بهترین
 نور باشد است خاصه از ده درجه نور تا بیست درجه و در
 اختیارات طوری آورده که اگر قمر در اسد باشد هم چیز را
 نکو باشد الا است که شوهر بر مال زن مسوس بود و نیز از اول
 شوهر شفقت نباشد و هر یکی در انزال و هلاک مال دیگری
 نکوشد و در کسب کوشیدار گوید در اختیار عقد بروج
 منقلب باید و در زفاف برج ثابت و بعضی از برای عقد نکاح
 بودن ماه در هر طمان جائزند و گویند در هیچ جنسیت
 اما ابو معشر گوید که اگر بوقت نکاح بسایه غریب این
 دارند که زفاف بعد از زهدی باشد بروج ثابت باید و اگر
 زوری خواهد بود که حاله بروج منقلب بد و در جامع شاهی
 آورده است که در نکاح کردن بودن ماه در حمل تنها هست و
 نور بهیست است چه اول و آخر او دلیل ضایع حال زن باشند
 و نیمه اول از جنس را نکو نیست و نیمه آخر و با بود و تمام
 سر طمان بد است و اسد نیک است اما نیز شوهر در انزال طمان
 کوشند و سینه زن شویو دین را بهتر بود اما زن کورا
 بد بود و میزبان نکاح را نیک است اما زفاف انشاء بد و اول
 عقیق نیک است و آخر او تنها هست چه کلاله و مفارقت و عدم
 نیات محبت کند و قوس میان نبود و کفنه اندن عقیق
 عروسی از نیک است و اول و میان آن جدی بد است و از زور و
 بود و دل و بواسطه تفرقه و موافق نکو نبود و حرف نیک است

امان

امان سلط و محنت کوینده باشد و باید که از قنات آنچه
 بر مزاج بر هر و در حال ان سخن شجاع و صر فز و طهر است در یکی
 از او تا در باشند با ماه و سهم السعادت باید که میان
 صاحب طالع و صاحب سابع هماهنگی بود باشد اگر بعد
 در هفتده باشد بهتر بود و کس از برادر و در ط باید در دم
 و هشتمه و خداوندان ایشان احدی آنکه تواند اصلاح کند یکی
 بیت المال ناکست و دیگری بیت المال مذکوره که اگر خرم ازین
 مناقحت طلب فرزندان است باید که خامس و خداوندان ازین
 اصلاح کنند و البته صاحب بخیر بطالع ناظر سازد و صاحب
 طالع سراد بر بخت خود و اگر درین حال قهر در پیشتر بود غایت
 کار بود و اگر در کثرت فرزند بختی صادق است عطار در را
 مقارن صاحب خامس باید ساخت و باید که هر دو مسعود باشند
 در برجی از بروج کثرت الولد ناظر صاحب طالع باید که قهر
 نراید باشد در زور و عدد کس بهتر از طالع وقت برجی
 آفتی و انسی باشد و ثابت و کفنه را بد منقلب بد و از قول
 صوابست و بر هر تقدیر از بختیس باک باید و مسعود خرم تا آن
 کار در قنات نکو بود و میان ایشان بعضی و کینه نبود
 از هر مذکوب دیگر باشند او باید که قهر نراید باشند در حساب
 کدان کلاله بر مزاج جزو برکت کند او باید که ساعت نکاح
 ساعت نکاح ساعت سعیدی بود و خداوندش قوی حال
 او باید که اسر در خانه بختی باشد کدان کلاله بر بسبب آری فرزند

کند بلغم در رازی و شادمانی که باید که سهم المروج و سهم المال
 و سهم السعدت و در او نادر باشند با در مایع مقبول از خندان
 خانه خوشتر که باید که قهر از وقت سعیدی نکرده که آن دلالت
 بر باریت شدن مال کند **حک** محی الدین مغربی سرچشمه
 علیه گفته است که اگر در وقت نزوح عطارد بسعود ناظر باشند
 بهتر بود چه آن حال دلالت کند بر آنکه زود فرزند بیاید
نظ باید که مشتری بصاحب طالع و صاحب سابع ناظر بود که دلیل
 سعادت و عفت و صیانت است و اگر نظر زهره با این حال است
 دهد غایت کار باشد و محمد و ملت وی در او زده است **نشانید**
 که زهره مشتری ناظر باشند و فی الجملة از نضاد حال زهره که کوکب
 حاجت است با حشر با این نمود **نشانید** که ماه از وقتد مشتری
 نکرده خصوصاً نظر زهره که آن دلیل دوا و شفای خصوصیت بود
 و گفته اند اگر از نفع قابله نکرده از نفع میفرس تر بود و اگر
 نظر تلبث و نسدیس بود هر دو با هم ساجح باشد اما در نفع
 و بیماری و نفع هر یکی بر نشان رسد و گفته اند اگر اتصال قمر
 مشتری از مقدار نه باشد دلالت کند بر هلاکت یکی از زوجین
 خصوصاً که قهر در طالع یا عاشق بود **نشانید** که قهر در نهم جوی
 و نیره آخر عقرب و میانه جدی و قمارد لو باشد و ندره سنبله
 زن دو سره را که امرک از هلالان بود باشد **نشانید** که قهر
 در نای عنقرفت در طالع یا در سادس و نایم که بیم باشد **حذر**
 کند در از بودن قهر در طالع و عاشق که علقیت آن کار بفضیلت

المجان

ایجاد **نشانید** که مشتری در طالع بود و اگر جنب در طالع بود
 یا مجاسده صاحب طالع بدتر باشد و میان ایشان دشمنی
 خیزد **نشانید** که آفتاب متصل بخوس بود متصل حضور صاحب
 بنظر عداوت که میان زوجین نزاع قائم باشد **حذر** کند
 از بود جنب داخل کار بر مراد و **نظ** ساند که قهر در
 حد و مشتری بود **نشانید** که قهر در وجه اجتماع با استقبال
 نزدیک بود **نشانید** که ماه مقارن زهره باشد که دلیل
 تباهی زن بود و در این سخن محال است **نشانید** که مشتری
 در نهم باشد که آن دلیل اندک فرزندان بود و بودن جنب در
 بیخود است **نشانید** که نجات کردن مشروطات وی بیخ است
 باید که ماه در بروج ثابت باشد لا دلو و در عقرب نیز منع
 کرده اند و اما اسد در نهایت نیکو است و میانه نفع از اول
 و آخر بهتر است و در حوزت و سنبله نیز روا باشد **باید** که
 زهره بقمر و بطالع ناظر باشد **باید** که بروج دهم بسیار فرزند
 بود تا زین زود استن کرد **باید** که زهره قوی حال باشد
 و بروج ناظر بود **باید** که عطارد مقارن صاحب
 خامس باشد و هر دو سعود باشند در برج جوز بسایر
 فرزند و بخداوند طالع ناظر باشند تا سبب بسبب ماری
 فرزند کرد و محمد و ملت وی سه چیز است **نشانید** که قهر
 در بروج منقلب باشد **حذر** کند از بودن قهر در نهم
 و سادس و نایم عشر **ببر** هر دو از آنکه قهر در برج

اجتماع یا استتصال نزدیک باشد **مس** قبلا که نزن و حوران
 نوشته شود و می گشت که در بعضی سوزند و از نزن
 و اگر آن سعدی بود بهتر باشد و سعدی نزن در طالع
 باید و نشاید که در نهم و هفتم باشد و یا در نهم
 بود **سج** بجز نهم حاجت ملوک بدین باشد از ابواب
 دیگر است و هیچ اختیاری از اختیار در باب نیست
 چه اگر درین باب خطائی واقع واقع شود سبب استتصال
 ملت و دولت است و علی الاحتمال از شروع درین باب
 بیاید است که طالع دلیل از کس است که بجزد خواهد
 رفت و در مخرجان و اعراف و احوال است و هفت دلیل
 دشمن است و هفت دلیل اقبال و در حقیقت کسی این مسئله
 را مستحضر باشد و درین اختیار تأمل کند تا آنکه قوی باشد
 ساخت و مسعودی و جان سازد و از آنکه ضعیف و بد حال بیاید
 کرد ایند جان کند تا کار بر سر آید و درین اختیار احتیاط
 افروا که عمل باید کرد و شرط تمام بجای بیاید آورد و آن
 مخدورات کلی احتراز باید کرد اما مشروطت وی بجهل
 و سه است **س** باید که طالع یکی از جنایهای ستارگان عالمی
 باشد و جهت جنایهای مرغ است بد و وجه یکی آنکه نظیر این
 بیوت سوختن هر چه بود و چند آنکه مرغ را درین باب قوی است
 زهره را در این باب ضعف است پس در اختیار کردن این جنایها
 قوت خداوند اختیار است و ضعف جسم او و وجه در وقت

کرم

کرمی که کوب حرب است پس در اختیار حرب هر چه بدوست
 دارد اولی بود **ب** باید که اگر طالع خانهای مرغ باشد و مرغ
 بطالع ناظر بود از شملت یا سدا **س** باید که خداوند طالع
 در طالع یا وسط السماء یا حدی عشر باشد و اگر نتواند در
 رابع یا سابع مقبول و کس قدر این در رابع و سابع نشاید
 و این قول بصواب از **ب** است **ک** گفته اند که ماه در بروج
 این بسیار نکوست و کسی بیاید که ماه در بروج منقلب
 باید و خداوند طالع در برجی ثابت یا در جسدین و سجد
 ایوب گوید که ماه در هر طالع باید سلسب مرغ و بیشتر
 ناظر که بسیار نیکو بود **د** باید که خداوند طالع مستعمل باشد
 بر صاحب سابع **ر** باید که خداوند هفت در طالع یا در ثانی
 و ثانی عشر تا مقبول باشد و اگر متصل باشد بگوئی ساقط
 بهتر بود **ز** باید که خداوند طالع در هر جنای مستعمل الطواع
 باشد **ح** باید که صاحب طالع خداوند عاشر متصل بود **ط** باید که
 خداوند هشت در ثانی بود **س** باید که نین صاحب طالع
 ناظر باشند که آن یکی بر ملک است درین اختیار و اگر نظر
 مورد است دلیل نظر است **ما** باید که خداوند صاحب طالع
 شرف باشد و طالع ناظر نظر پسندیده و صورت که آن در لیل
 بر نشانی و خوشی ساه کند و دلیل باران انگر باشد آنداه
 کار هر کند **س** باید که ستاره که ماه از هر صفت است در این
 وقت قوی حال باشد در ویدی و مستقیم السیر بود که آن

معین طالع است باید که ستاره که ماه بدو متصل است ضعیف
 حال بود در زایل الوتد که آن معین سابع است **ب** باید که ماه
 منصرف باشد از ستاره عاوی و متصل بود ستاره سفلی
ب باید که قمر ناظر باشد بطالع که ککالت او قوی بود از ککالت
 خداوند طالع و در ککالت قوی و بند **ب** باید که هر چه در نزد
 باشد و اگر چه همان بود هر چه قوی کرد و غرض حاصل آید
ب باید که طالع از معدن خالی نبود با صاحب طالع با مسعود
 بود **ب** باید که تانی که خا بر اعوان و اضمار است و خداوند
 مسعود و قوی حال باشند **ط** جاره نبود از آن که مصالح آید
 که و اگر چه را و آن مرغ است و عطارد و مراه و خداوند
 خانه وی پس باید که هر قوی و مدک حال باشند **ک** باید که
 سه سعادت و خداوند در طالع باشند تا تانی **م** باید
 که صاحب طالع فوق الارض باشد **ک** باید که خداوند طالع
 مستعمل باشد بر هر چه و ناظر بود **ب** باید که صاحب تانی
 مسعود باشد و مرغ از هر چه مقبول بود که آن ککالت و رضرت
 لعوان کند **د** باید که از ثوابت که مرغ مرغ مشترک و مرغ اند
 چون مسک القمان و شجره میانی و قلیل اسد و سماک مرغ
 و غیره را بر بخیر تواند در یکی از او تاد کند یا مقارن ماه ناسم
 المسعدت که دلیل فرخ و نصرت باشد **ه** باید که سه سعادت نظر
 در طالع بود تا در تانی بود یا عاثر باید در دست را تا نیکو آید
و باید که مرغ بخداوند عاثر ناظر باشد مثلث یا ستارین **ر**

بلین

باید که صاحب وسط السماء مسعود باشد و از هر چه سالی بود
 که آن ککالت بر نظر اعان کند نه حرب کند **ح** اگر خداوند سابع
 بخداوند تانی متصل بود دلیل نیا محال دشمنان باشد **ط**
 باید که سعیدی در طالع باشد و صاحب سراسر کوی بود
 زهره در طالع اولی است که او قوی تر خورشید که کوی اکبر است
 کند **ل** باید که صاحب طالع در برج ثوابت بود و در زهره قوی
 حال و مشرف **ک** باید که صاحب سابع تحت الارض باشد و در برج
 منقلب و در هر دو طالع ضعیف حال و مشرف و راجع و اگر ارضیه
 بود بهتر باشد **ب** باید که خداوند سابع محصور بر اثر المصافح
 باشد و اگر نزدیک بعد از ذنب بود ککالت بر ضعف خصم
 کند **د** باید که از هر ملاحظه از پنج عامل نبود جناب در باب
 نود و احسن گفته که از هر درجه نور تاده در هر چه اسد شرف
 و از هر اسد تاده عقب جنوبی و از هر عقب تاده دلو
 غربی و از هر دلو تاده قمر شمالی و اسد المهاد غربی این
 معنی را که از هر چه هر سه سید اند و میگوید که چون مرغ در
 ربعی باشد از این ربعها اهل ان ربع در حرب غالب آید برای
 آنکه مرغ ایشان را معاونت کند چنانکه اگر چه هر ربع مقامری
 باشد و غالب آید و این نصیر مظهری ترک که از هر چه احکام است
 و از هر چه شمعان حرب میسک و دید که من این حکم را در بسیار
 حرب بسیار بود هر راست آمد **د** باید که طالع آنکس که
 حجب می رود اگر برج منقلب باشد خداوند او در برج ثابت

بود با دو فاجده بدین ناظر بود تا ظفر در جهانبوی باشد **له** باید که
 اثنتی عشر به ختم قوی حال و مسعود بود که آن دلیل هاجت است
لو بطلیوس گفته که اگر ختم در هر طایف باشد برین کیفیت مریخ
 یا مشتری هر چنانکه آغاز کند ظفر او را باشد و طبری گوید اگر
 ختم در هر چنانکه مریخ و قوس باشد نیوکوست بشرطی که مریخ
 نباشد و اگر سعدی ناظر بود نشان ظفر است **لو** و اگر خداوند
 طالع و صاحب بیک در یک ناظر باشند هر دو دلیل مسلم
 باشد **ع** اگر خواهد هر دو خصم بیک دیگر نبینند باید که آن
 ستاره که ماه امروزی منصرف است از طالع ساقط باشد و از آن
 گوید که ماه بوی نیز متصل است و خداوند طالع و صاحب از بیک
 دیگر ساقط باشند **ط** اگر عطارد تحت الشعاع بود هر دو خصم
 باید که دیگر حلیت سازند **م** اگر عطارد بر مریخ مسعود باشد هر دو
 در قوت جنک بر آید **ما** و اگر خواهد که با دشمن در جنگ
 جنک در وقت کند که ختم در بنیاد مریخ باشد و در وقت بنیاد
 و مشتری بر مریخ ماه بود یا مقارنه او **تم** اگر عطارد بر مریخ
 مسود و مریخ بر سعدی متصل بود و کایت خصم بدست آید
ع اگر خداوند تا من بخداوند تا من بخوس بود دلیل قوت صاحب
 اختیار است و ضعف لشکر دشمن و مجوز و راحت و خورد
 است **ا** نشاید که خداوند طالع در تا من و صاحب بود **ب** نشاید که
 خداوند صاحب متصل بود بدستاره که در وقت باشد **ج** حد
 کند از آنکه خداوند طالع ساقط باشد از طالع غیر هر چه از اتصال

صاحب

صاحب طالع بیک ساقط **ه** نشاید که خداوند طالع ختم فرماید **و**
 نشاید که صاحب سابع متصل باشد خداوند طالع که آن دلیل قوت
 خصم بود برای طالع آنکس عاشر خصم او است **ز** نشاید که
 خداوند طالع متصل باشد صاحب تا من باید که در تا من
 بود که مخاطره باشد **ح** نشاید که خداوند تا من در صاحب و تا من
 باشد که نشان ضعف لشکر بود و بر کشتن و بجان خصم
 میل کردن **ط** حد کند از آنکه ماه و خداوند خانه وضعی
 حال که شاهر و خلیل **آ** حد باید که در اثنی عشر به ماه کوا
 دلیل هاجت است **ا** نشاید که در جاهر خانه خداوند طالع باشد
 یا با خداوند طالع که آن دلیل هاجت بود **ب** نشاید که صاحب
 طالع بخانه صاحب سابع در آید و صاحب سابع در خانه خود
 باشد متصل بخداوند طالع که آن نیز در کالت مریخ را کند **ج**
 نشاید که دلیل مطلوب با پای دلیل طالب بگذرد که آن دلیل
 ظم خصم باشد **د** نشاید که ماه در قوس و مدینه و جدی
 و حوت باشد خصوصاً ناظر مریخ و زحل نظر آید پس بدیهه که
 عاقبت بوجاهت انجامد و آغاز کند در حوب مغلوب کرد
ه نشاید که صاحب عاشر بخداوند سابع نظر پسندیده باشد
 که خصم غالب کرد **و** نشاید که مریخ ناظر باشد ببطارد که آن
 دلیل اسیر شدن سپه سالار بود **ز** نشاید که سابع و تا من
 و خداوند آن ایشان بیکو حال باشد که دلیل قوت خصم
 و قلبه اعوان او باشد **ح** حد کند از آنکه سهم السعادت

در هفت و هشتاد بود که دلالت بر غلبه دشمن کند **ط** نشاید که
 کواکب حرب تباہ باشند که سبب تباہی قصبه لشکر باشند
 و این جمله که ذکر کرده شد در تمامی حربها باید که ملاحظه کند
 و در باب جنگ حصارها و قلعه حکما آنکه عیال استخراج
 کرده اند و منازل قهر را ضعیف کرده و بعضی را داخل و بعضی
 را خارج نام کرده و بنای اختیار حرب قلاع بران می طردنی بود
 ازین مصلحت سطون خواهد داشت **ف** تا ختن و متبیین
 بردن شرایط که در باب حرب گفته شد اینجا هم نشان
 لوامر باشند و شرط خاصه این عمل سر جبر است **ا** باید که قهر
 در روج منقلب بود **ب** باید که ماه سرع السیر باشد متصل
 بسعدی که تحت الشیخ باشد **ب** باید که سعدی در هر چه جعفر
 طالع باشد تا امر حاصل گردد و مخدورات وی است که نشاید
 که خستین بقصر باظر باشند هر نظر باشد و سایر مخدورات وی
 که در باب حرب گذشت اینجا نیز ملاحظه باید نمود **ه**
 سلاح خریدن و سفینا ختن مشروطات وی در است **ا** باید که
 مرج در زمانه باشد یا منقلبه یا احد یا وجه خویش بود **ب**
 باید که قهر با مرج باشد در اواخر ماهها و اگر منقلبه مرج
 باشد بهتر بود و حذر باید که از نخست مرج و ضعف وی **و**
 و بران کردن حصارها آنچه در باب و بران کردن بناها ذکر
 کرده شد اینجا هم باید دانست و مشروطات خاصه وی سه
 چیز است **ا** در وضعه الجیز آورده است که درین اختیار عمل

در دو

در دو یا مین از یادین و مشورتی در وسط المقام **ب** باید که قهر
 بیخوس باشد حصار بر حل **ب** باید که زحل در نهایت ضعف طیفند
 چه اگر زحل قوی حال باشد ممکن بازان حصار با مان شود
 و گفته اند چون در از ایشان بناها و ساختن حصارها قوت
 زحل مطلوب است هر آینه در خرابی ضعف او باید طلبید و در
 قوی حال نیاید ساخت تا آن محل بران نماید **ج** فرشتگان
 لشکرها مشروطات وی همان مشروطات جبر است و آنچه
 مخصوص این اختیار است نیز جبر است **ا** باید که طالع در برج
 منقلب باشند **ب** باید که خداوند طالع در مایل الاوتاد باشد
ب باید که خداوند سابع در زوال التو بود **ب** باید که افتاب
 محسوس و ضعیف حال باشند و این شرطی عجب است و بران نیک
 محقق نشه سوسه **ب** باید که قهر مسعود و قوی بود و خود را
 وی است که خداوند طالع در سابع نباشند **ج** طلب در دیده
 و کینه و کوشده کردن مشروطات وی بازده است **ا** باید
 که قهر در حال بود متصل برج ماجر جزی باشد ناظر بر حل **ب** باید
 که قهر بخداوند طالع ناظر بود بشرط بودن **ب** باید که قهر بخداوند
 سابع نکرده **ب** باید که خداوند سابع محسوس بود **ه** باید که مرج مقبر
 باشد و قهر بدو متصل که آن دلیل گرفتاری کینه بود و اگر
 بجای مرج زحل باشد ممکن که آن کینه محسوس گردد **و** باید
 که سهم السعدات ناظر باشد بر مین که دلالت بر یافتن کند
ب باید که مین از نیک دیگر ساختن باشند و از طالع هم مطابق

و از طالع هم تا مطاوع بدست آید **ح** باید که حی در سابع باشد
تا در کجاست طغ باید **ط** باید که صاحب سابع را جمع باشد تا کجاست
باز کرد **د** اگر ماه را از سابع یا مقابله یا مقدار از سابع کس
خاصه بر جل کجاست رود یافته شود **ا** اگر طالع در زید و
شده مسکن ماه را بسعد و مسعود باید کرد تا زود بدست
آید **ب** بهتر است که خداوند خانه ماه قابل تدبیر ماه باشد
در وسط السما تا آخر متصل باشد **د** باید که یکی از سابعین
در طالع باشد و اگر ماه در طالع بود متصل با جناب و افتاب
در وسط السما بهتر بود **د** باید که ملاحظه اریع کند و در روز
طلب کردن ماه در هر پنج که باشد در آن جهت طلب کند و در کجاست
بجدید در باب حرب کدست **ه** اگر کفر از جهت الشعاع بیرون
آمد باشد و بجسی موند و از سابع یا مقابله طلب کرد و از این
بود و بخود ریخت و بی سه است **ا** نشاید که قهر تحت الارض بود
خاصه در روز الارض که یافتن متعدد بود **ب** نشاید که ستاره
ک قابل تدبیر ماه است در چهارم بود که آن دلیل بود و در توست
مادری حال کجاست و کجاست **د** احتیاط باید کرد از سابع و طالع
از طالع و از یک دیگر که آن نیز دلیل تقویق باشد و بی الحمله
بباید نکریست که در وقت کجاست کسی با کوشیدن جبری قهر بود
النور بود یا ناقص النور در برج منقلب بود با ثبات اگر ناقص
باشد امسک از یافتن بود خصوصاً که در برج ثابت باشد و اگر
زاید بود مسکال توان یافت خصوصاً که در برج منقلب بود

دقت

و گفتند از بر هر تعداد در برج دو جسدین باشد یعنی که کجاست
نمود با آن **ق** مناظره و میاخذه کردن مشروطات و بی است
ا باید که قهر در برج مجسده باشد و گفتند اند در قوس رولینو
ب باید که قهر یکی از معدن متصل باشد **د** باید که صاحب
طالع بطالع ناظر باشد از زود و قوی حال بود **د** باید که قهر از
کوکی علوی منصرف شده باشد که آن کوکی مستقیم السیر
و مشرق باشد در ردی مقبول و از در آن خانه شهادت باشد
ه باید که قهر یکی متصل باشد که آن کوکی ضعیف بود در
برج منقلب و در زابل الوند باشد که آن کوکی در مساحت
علو باید که قهر ناظر باشد بعمار مسعود **د** او معتبر بود
که در هر علوی که بین آن بود خوف حجاب له و مساحت و ضاعت
و غیر آن باید که خداوند عاشر مایل بجانب خداوند اختیار بود
برج سابع و خداوندش تا طغ صاحب اختیار باشد **ح** باید
که عطار مسعود باشد و در طالع بود یا دافع تدبیر بود
بصاحب طالع **ط** باید که صاحب سابع متصل باشد یکی
ساقط که او را قبول نکند یا کوکی که روی با سترای دارد و بخود
وی سه است **ا** نشاید که صاحب طالع قوی حال باشد خداوند
طالع بدو متصل **ب** حدیث کند از ضعف و نحو سب عطار **د**
نباید که قهر از کوکی ضعیف بر کرد و کوکی قوی پیوندد
قال و صدمت بیمار و نوست و صدمت نامر مشروطات وی
هفت است **ا** باید که قهر زاید باشد در زود و ناقص بود در

حساب باید که ماه بسعدی متصل باشد خاصه بیشتری
 باید که قدر شمالی صاع بود **✓** فصلی گویند که در حال وصیت
 طالع برمی تابت باید و قدر و خداوند طالع باید که در هر چه تابت
 باشند تا آن وصیت تغییر نهد **✓** باید که قدر بطالع سیر باشد
 و متصل بود بکوکی بطالع سیران نیز کالت بر عدد
 تغییر وصیت کند **✓** باید که او تا از پنجین خلق باشند و مشتری
 و زهره در وقت بود و قدر یا ایشان تا آن وصیت باید از هر
 و یک که بیار از هماری دهد **✓** باید که صاحب طالع زاید
 باشد در هر دو سه و متصل بسعدی که آن نیز دلیل خیر بود
 و محدود است و شش است **✓** نشانید که هر چه بر وجه منقلب
 باشد که وصیت تغییر نهد **✓** بیاید که طالع نیز بر منقلب
 باشد که تبدیل بوضیعت راه باید **✓** نشانید که قدر تحت الشعاع بود
 که سایر را خط کشید **✓** حذر کند از اتصال قدر بکوکی که
 تحت الشعاع بود مگر آن کوکب زیادت در زکی کند و زود بچی
 دیگر بچی بکند **✓** نشانید که قدر مقدار آن باشند یا در هر چه مقابل
 او که بسیار را خط باشند **✓** حذر کند از آنکه هر چه در طالع باشد
 یا در زندگی که بسیار را بسید بود و وصیت نقاد نماید و اگر بجای
 مرغ نرخل باشد بسیار را بسید باشند اما وصیت بجای آورد نشود
نکته سفر کردن بر خشت این باب نیز هر چه برین ابواب است
 در اختیار است و حاجت بدین بسید و میباید پس در اختیار
 سعی باید کردن و همت تمام بجای آوردن اولی باشد چه اگر طالع

دفر

وقت سفر مخفی باشد دلیل حرکت بر مسافر را اگر قدر هر چه
 مختصر باشد میسر قطع است و بودن یکی از این در طالع طاهر
 قویست و مانند این و در بعضی از کتب اختیار مسطور است
 روزی مختصر از شهری بیرون شد و عزیمت سفری مصر
 کرد و اختیار وقت نفرمود و چون وی برقت بود از خانه وی
 بصیحت جوی از حرکت که اختیار کرد ندی در آمد و رسید
 که امره سفر کردن را جو است حکم نما نظر کرد و ندرت رخ حسین
 بود و مرغ روی با احتیاطی داشت که نندام روز برای سفر
 نیکو نیست سایل فریاد بر کشید که فانی برقت حکم کار میسازند
 که چه وقت بود گفت با مردان نگاه کردند و روز سه شنبه بود
 و با ملاک آن شخص هر چند بود ساعت مرغ بود و قدر طالع
 وقت بود و خداوند تا من مرغ بود و او نزدیک با احتیاطی
 چون نیک نگاه کرد نداده در چه از طالع وقت گذشت بود که
 مرغ نعتین احراق رسید و بود سایل را که نندام که فریاد کنی
 و اگر فغان از راه روز تا دهم روز جز چشیدن او برسد سایل اول
 تنگ از پیش ایشان برخاست و از بهر آنکه شریفی که روزی بدست
 از کسان خورشید کسی را از عقوبت شخص فرستاد بلکه از عقوبت
 او فرستاد تا او را باز کرد اند چون روز دهم بود خبر کشتن
 آن خنثی و آنکه بر عقوبت روز بود رسید و مثل این را بیان
 بسنیار است حاصل بخیر آنکه در باب اختیار سفر احسنی است
 نمودن واجب کار مست و قبل از شروع در بیان شرطها باید

دانش که دلیل مسافر است و ابتداء سفر و قصد دلیل سفر و غیره
 دلیل مقصد و هفتاد دلیل قوا و مقصد و چهار دلیل رجوع
 از سفر و قصد و عطاره گویند سفر اند و مرغ دلیل قطع طریقی
 سفر حس و در حال دلیل همین حال در سفر در بایس در حال از کمال
 تا مل باید فرمود و آنچه قوی حال و مسعود باید جز آن بآید
 ساخت تا کار بر او رود و این ملاحظه از جمله کلیات است
 اما شرطی جزئی که در درین باب بجای باید آورد سهل است باید
 که خبر در هر سفری باشد و او را آنکه منقلب باشند تا سفر در آن
 نشود و در زمان **ب** باید که طالع وقت سفر و او نادان طالع
 از نخوس خالی نبینند تا مسافر زود بقتضی مسعود و آغاز سفر
 وقت حرکت باشند هر مسک **د** که اول مفارقت است **ج** باید
 که سعیدی در یکی از او نادان باشد که دلالت بر منفعت و کثرت
 خیر کند اگر در طالع بود در ابتداء سفر فرادین رسد و اگر در عاقبت
 بود میانه سفر و اگر در پایان بود فرادین هم در مقام او بدین
 بعد از رجوع و اگر در چهارم باشد بوقت معاودت که روی
 منزل آرد خیر روی نماید و در اختیار است حتی الدین مغربی
 آورده است که اگر در وقت سفر سعیدی در طالع باشد کفایت
 بود و چه نقصانها بکند **د** باید که صاحب طالع از نظر نخوسین
 سابق باشد که نخوس صاحب طالع مسافر را بخاطر و عظیم است
 چنانچه در اختیار طبری آورده است که چون در وقت سفر
 طالع نخوس باشد اگر صاحب طالع مسعود باشد دلالت بر ضعف

در

بدن کند و چون طالع سعید باشد و صاحب طالع نخوس دلیل
 حرکت مفاسد است بود **ه** باید که سابع دلیل مقصد است بسعدی آنکه
 بود **و** باید که صاحب سابع قوی حال باشد و از نخوس مالک باید که
 خداوند فحش که بیت سفر است سعیدی بود و بهتر آن سعیدی
 طالع باشد و از هنا صبر سلیم **ح** بهتر است که ماه در سفر طالع باشد
 و تطلیق میگوید که چون ماه در پنجم باشد پنج مسافر که بود
 و حاجت او روا شود و راه باستانی از پیش رود و منافع سلامت
 ماند **ط** باید که نخوس از ماه سابق باشد و از نظر طالع هم و بخوبی
 در حرکت تا معلق آورده است که در اختیار سفر نظر نخوس
 طالع سهل تر است از نظر ایشان **ق** باید که ماه بشتری
 یا بافتاب متصل بود و در وقت **ا** باید که قابلیت در ماه قوی حال
 بود و در طالع با وسط السماء باشد که با شادگان دلیلست حصول
 خیرها بسیار در سفر **ب** باید که در اختیار سفر هر اول اصلاح
 خانه در دو روز و در سربیک **د** که از جمله ضرر و نداشت و اگر
 عاشق و صاحبش نیز لازم بود **ه** باید که ماه بخداوند مسافر خود
 ناظر باشند **و** باید که خداوند طالع در وقتی بود مسعود باشد
 و از نخوس در **ز** باید که خداوند نماز در وقتی باشد از نخوس
 سالم **ح** که کتاب به تزیین سعید یا در مقابل انسان
 دلالت کند بر آنکه زود از آن سفر باز آید **ط** اگر طالع نخوس آنکه
 باشد باید که صاحب طالع و وی از نخوس مالک باشد و مسالحتن او
 وی نیز همچنین **ج** باید طالع وقت سفر در طالع اصل مسافر

باشد یا سایر با اربع و طالع نحول و انضمام جای طالع اصل بکار
 راست باید که خبر بر با خبر یا بجز با سبب طالع اصل وی
 باشد و اگر در هر دو هم بود باید که قوی حال باشد و اختیار صاحب
 روضه آنست که در طالع اصل خبر بود و اگر طالع معلوم نبود باید که
 خبری کند از خبر سفر و طالع مسله بیکر و آن طالع را عوض طالع
 یک اردار و یک باید که خبر از ایدان بود متصل به خبری
 یا در خانه سعدی یا اگر ماه فریب العدد باشد خوب تر بود
 چه ز یادتی عدد دلالت کند بر سود رسیدن مقصود و مقصد
 و هر رحمت و شادکامی کند از ایندن **باید که عطار در کوی**
 سفر است در هر خوبی باشد متصل به سعدی که آن دلیل اساقی
 سفر بود **اگر سفر تجارت است باید که در هر طالع نیکو حال**
 باشد و صاحب وی بوی ناظر از نیت خواه فوق الارض و اگر چه
 در پرواز هم اندر و او بود **باید که اتصال محمود باشد میان**
 صاحب تا سبع و خرد و در طالع ناخیز در است در آن نحوی بر این
که در اختیار سفر سلاطین باید که در اصل رحب السیر و سبب
 نکوشد و **بگوید که در قرآن صغری مسعود باشد در طالع**
 اختیار هر اعات او نیز بکند **باید که عطار در مسعود طالع نظر**
 باشد بصر بسندیده تمام همت بر موجب دلخواه ساخته کرد
باید که کوی که خبر بدوی شوند و مسعود باشد یا مقارن
 مسعود تا هم تمام باید **باید که در اصل بیت غرض و کوی**
 غرض غایت جهم در تقدیر رساند و اصل در اختیار سفر بلکه

در هر

در هر ابواب اختیار کوشه دانستن غرض است و جز اصل
 کوی غرض و خانه حاجت کرده باشد مقصود صورت نشود **ط**
 اگر خبر سخن است باید که او را از طالع ساقط سازد تا از بارتی
 نرسد **باید که عطار از طالع ساقط افتد باید که خداوند طالع**
 یا خداوند خانه ماه در او تمامه باشد **باید که عطار**
 یا ماه بود یا مقارن شتری یا ناظر بوی از نیت که آن دلیل
 آساقی که ارها بود و اگر نظر تریم باشد دلیل زود و عیب
 بود **باید که آست که طالع و هفت و نهم و هشت و نوزده**
 هر چهار از هداوت رحمت سالم باشد **باید که هر چه در فرج**
 باشد و قوی حال و سعیدین بوی ناظر تا خبر که کند **د**
 باید که در اصل رح سبب السمرات و مهم السفر و خرد و آن
 ایشان هیات سعی نماید **اگر طالع موضعی که از این سفر**
 نکند معلوم است باید که سعدی در آن برج نهد تا با خبر
 بدان موضع در وقت که امرانی باشند **باید که خبر نیک**
 دیگر طالع ناظر باشند **اگر سفر جهت عملی و منصوب است**
 باید که خداوند عاشر از طالع ساقط نباشد و در بن نکت
 احتیاط فرمودن از لوازم است **باید که خداوند طالع**
 از نیت الشباع دور بود **باید که صاحب بیت قرقری**
 بود و از احتیاط دور **رعایت آن کند که مسافر باروی**
 بکدام طریق هر چه است هر آنکه باید که خبر ایدان کوی که آن
 جماعت از نیت سوابت و نیت متصل سازد با اتصال بسندیده

ویند متصل سازد باصل بستدیده و مخدو رایت وی بدست
 و جهراست **ا** نشاید که خداوند طالع از طالع ساقط باشد
ب نشاید که ماه در برج آبی بود خاصه عقرب و با حزمی
 گوید که نشاید که وقتی دست دهد که جمله کواکب مخوس و بد
 حال باشند و برج قوی و نیکو حال پس برین جنین وقتی چون
 صورت افتد که اختیاری باید که قدم در عقرب از برج بیک
 بهتر باشد **ج** حد که از برج است ماه که اول با سفر خصوصیت
 عجیبست **د** نشاید که قدم در تالی عشره میسازدس افتد **ه** نشاید
 که سون سوا قظ و زوایل از طالع اصل اختیار کند که نقصان
 کلی روی نماید **و** حد که از برج است ماه تحت الشعاع
 که خلل آرد **ز** نشاید که عطارد مخوف و مراحم بود **ح** نشاید که
 عطارد مسعود در ششمه یاد و از دهه افتد **ط** نشاید که برین
 مقارن مخوس باشد یا در ترمیم و مقابله انسان خصوصاً
 اقتاب که آن دلالت کند بر بر و بر آمدن در آن سفر مسافر یا
 مرض و جیس و خصوصیت روی نماید و در مکان موت
 بود و از آن سفر او را هر جهت دست ندهد تا سعدی بدان
 در چهره رسد که آن بخسر بوده **س** نشاید که ماه در اوایل ماه
 متصل برج باشد که آن دلیل افت است از هر زمان یا از ازل
 بادشاه یا از عنوان بادشاه یا از آتش **ث** نشاید که ماه در اوایل
 ماه متصل بود برصل که آن دلالت کند بر صواعق و اوقات و نیک
 یونانیان حما جت قدم با از جلیست **س** حد که از برج است

ماه

ماه در برج که آن دلیل دشواری راه و دوری مسافت باشد **ج**
 نشاید که اقتاب در طالع بود که مسو خطاطم بود راست نیر در طالع
 دلیل بیماری مسافر باشد و در راه درختی سخت نوی رسد **د**
 نشاید که برین از طالع ساقط باشد که دلیل درازی سفر یا موت
 مسافر باشد **ه** حد که از برج است از بودن قدم در هر یک از آن
 دلالت بر قطع و عدم معاودت کند **و** اختیاری که از مقابله
 برین با طالع که آن دلیل برین بود **ز** نشاید که صاحب تالی
 تحت الارض بود خصوصاً در برج و خامس و سادس و بعضی
 براند که اگر طالع صالح لطال باشد تحت الارض جایز باشد
ح نشاید که قدم تحت الارض بود سما در برج حبه در تالیست
 و خامس رو داشته اند **ط** نشاید که خداوند طالع یا خلد
 خانه قدم مقیم باشد که عاقبت کار مسافر خیر بود **ک**
 نشاید که در امتداد حرکت بگو از مخوس در خانه افتد که بدین امر
 خانه قدم بود که از آن معصیت آخیر **ث** نشاید که یکی از مخوس در روی
 ازا و تا در طالع بود که مسافر مقصد و مقصود نرسد **ث** طری
 گوید که نشاید قدم در جوس بود که آن موجب بقوت کارها
 و مهمات مسافر بود **ج** حد که از برج است و تالی حال برج
 تا کار مسافر نیکو بشود و در قطع بنود حد که از برج است
 هفتاد و صد و اندس جنگه در کتاب شری آورده است **د**
 حد که از برج است و صاحبه الخراج و التالی و صاحبه
 المدخل و از از خارج مسافر است و داخل کسی که دخول بدیده

خوب بود و احتیاج از ناپدید کردن ماه در برج ثابته و در
 درجه اول جوزا و در بدست درجه آخر میزان و در درجه درجه
 اول جوزی نیکو نبود و نشاید که خورشید تحت الارض باشد خصوصا
 ماهی و اگر آن خورشید باشد دلیل در آب افکندن در چشمها
 بود **ح** حد کند از نظر محسوس که در نظر عطارد بد نشان که آن
 دلیل بر شکستن کشتی کند **ط** بهرین در از بودن زحل در طالع
 یا در ترسیم و مقابله او که بسیار بد باشد **ع** احتیاج کند از آنکه
 صاحب طالع دستاره هفت یا هشت سوند در یکیم بگرد آب
 افتادن باشد **نا** نشاید که محسوس در وسط السماء باشد که هول
 هر اسر عظیم آرد و بسوزد بر آمدن و غرق شدن بود و این
 شرایط که در سفر آب گفته شد ما مشروط است در کشتی نشستن
 و کشتی در آب روان کردن برنج باید کرد و مشروط است احتیاج
 سفینه در هر چه عرصه گفته میشود و آن اینست **ک** کشتی در
 آب روان کردن مشروط است وی سیزده است **ا** باید که طالع بی
 از برج آبی باشد **ب** باید که خورشید در برج آبی بود و عقرب
 مستقیم باشد در این احتیاج **ج** باید که ماه از جویوب بگیرد باشد
 و از تحت الشعاع دور **د** باید که سعدین در او ناک طالع و او ناک
 شریک باشد **ه** اگر از بهر تجارت در هر یکی نشیند باید که ما
 با عطارد مسعود باشد تا نفع عظیم یابد **و** باید که خداوند
 طالع صداع باشد و در طالع بود که آن دلیل بر رحمت سیر کشتی
 باشد **ز** باید که خورشید از المور و العود باشد که آن نیز دلیل

در دفتر

زود در وقت کشتی و سلامت آن کند **ح** باید که ماه مشتری ناظر بود
 از هر طایف با حوت و از عقرب نشاید که در برج دشمست نشیند
 در بار **ط** باید که آفتاب مسعود باشد از برج حوس سال **ع** باید
 که خداوند خانه ماه در زهد یا در هر یک از این دلیل نشاید
 زین کشتی و بقصد رسیدن **نا** باید که سعدین در او ناک باشد
 و اگر مشتری در ترسیم ماه باشد غایت کار باشد **ب** باید که نهر
 از ترسیم و مقابله و مقادیر یک دیگر سال باشد **د** اگر
 ماه ترهه ناظر بود در هر تحت الشعاع کلالت کند بر این
 و سلامت بقصد رسیدن و محسوسات و می در آن دهست **ا**
 نشاید که ماه در حیات باشد که موجب رسیدن بود **ب**
 نشاید که عطارد با زحل بود که مشقت رسد **ج** بود عطارد
 با هر چه دلیل بر فقر باشد **د** حد کند از آنکه یکی از برجین ماه
 ناظر باشد با آفتاب که آن کلالت بلا و سختی کند و نظر مقابله
 بدتر باشد **ه** نشاید که صاحب طالع در چهارم و ششم بود
 که آن دلیل بطوس بود **و** نشاید که خداوند خانه فرزند
 المراض بود که آن کلالت بر صورت او کشتی کند و در ششم
 نیز مناسب نبود **ز** نشاید که خداوند خانه ماه در مقابل ماه
 باشد که اهل کشتی را بیماری رسد **ح** نشاید که مرغ یا ثوابی که
 بر فراخ مرغ اند در چادی غنر یا وسط السماء باشد یا مقارن
 طالع که موجب ضاد کشتی و اهل کشتی باشد **ط** نشاید که طالع
 در جهل و در محسوس بود که مضرت عظیم رسد و حد محسوس در سفر

سایبان کمتر زبان دارد از هر طرفی که نشاید که ساعت روان
 شدن ساعت کوکب محسوس باشد که سیم هلاکت بود **ب** حدیثی که
 از نبوتن ماه تحت الارض متصل بخمس که یک شتر و اهل آن
 آفت مریدان هر چه آن کوکب **ب** حدیثی که از هر جهت سعادت
 دلالت کند بر آن کشتن بی مرادی اما مال تلف نشود **و** **ک** در
 شهر شدن درین اختیار شرط احتیاط رعایت باید نمود که این
 باب از جمله است که از هر جهت **ب** و مصالح مراد اثر تمام است
 و دخول عبادت آنراست که خشنود بر جایگاه مقصد افتد
 کان اول وصول است و مقصد طاعت وی نوردهست **ا** باید
 که قدر در روح نایب بود و اگر خدای باشد بهتر **ب** باید که طالع
 و خداوندش از بخشش ری باشند **د** باید که در هر صاحبش
 که دلیل معاشند در دست کز قوی حال باشند **ر** باید که
 صاحب دوم کوکب بر عدل بود **ه** باید که خداوند دوم قوی
 بود **ز** در هر صاحب که گفته باید اگر در طالع باشد بهتر بود
و اگر صاحب ثانی محسوس بود که طالع با خداوندش شرط رسیده
 ناظر باشد **و** باید که همه مقبول بود از خداوند طالع و سعادت **ح**
 باید که سعادت در وقت باشد تا در آن شهر در بر ماند و کارش بر
 رود **ط** اگر خواهد که در آن شهر بسیار مقام کند باید که ماه **د**
 اسد باشد مقبول از خداوند طالع و سعادت در وقت بود
ز باید که ماه در نهایت قوت باشد و بیگلی از نهی احسن بود
ح **ا** باید که سهم سعادت در طالع یا وسط السماء بود

ناظر

ناظر صاحب طالع **ب** باید که ماه خورق الارض یا نند تا در آن شهر
 مشهور گردد اما اگر در آن شهر کارهای پوشیده خواهد کرد
 باید که ماه تحت الارض بود و تحت الشعاع بهتر باشد **د** باید که
 صاحب ثانی مستقیم السیر بود **د** باید که ماه با صاحب ثانی
 باشد و خورق الارض بهتر **ه** باید که ساعت دخول ساعت
 سعد باشد **و** اگر که کمر سلطان یا بعمل نیز که میکند باید که قمر
 و هم یا نازدهم باشد و مقبول بود از خداوند طالع و اگر نازده
 دهم کوکب سعد بود و در طالع باشد و بتثلیت آفتاب
 دلالت کند بر آنکه کارش را نظای بود و سعیت و بر مطیع
 باشند و دوست دارند **ر** باید که رابع دلیل مسک است
 و صاحبش بر کوه حال بود **ح** صاحب کفایت التعلیم گوید
 درین اختیار باید که محل کوکب مسکن است در هر چه باشد و قوی
 حال بود **ط** طبری گوید اگر کسی بطالع ناموافق در شهری
 رود باید که بگذرد تا ختم نهایی منازل **ح** کانتر اقطع کند
 بس طالع موافق و هر قری سعد بیرون رود و صد روز
 در بیرون توقف کند تا قیاس تمام رود و آن بیرون رفتن
 را کل سفر اندز و بیرون ماندن را جزوی بس طالع نیک و خیار
 موافق اندز **ط** کبر خداوند دوم سعادت باشد و باقی
 شرط رعایت کند و بخود مراد وی چهاردهست **ا** نشاید که
 قدر در هیچ منقلبه باشد خصوصا که بخمس متصل بود **ب** روا
 نبود که خداوند ثانی تحت الارض باشد که آن دلیل خوف و شوری

بود و هیچ مقصود حاصل نشود و اگر بودی او فوق الارض است
 نشود البتہ باید که در کجای فوق الارض متصل باشد
 تا دفع آن غایب بگردد نشاید که خداوند تائی را جمع باشد بلیح
 الشعاع یا مقبول آن دلیل کی نفع و زود بیرون رفتن باشد
 نشاید که ماه در حال مقادیر بود آن کدالت بر حضرت کند
 نشاید که ماه با خداوند تائی بود که اگر بر دسته کرد نشاید
 که خداوند تائی با عطارد بود و در هر جوی ناظر از صاحب کان لیل
 جراحی بود و اگر بجای مرغ نزل بود دلیل ضایع شدن مال
 و غنای مخرج بود اگر مرغ یا ماه در قوس بود ناظر باشد
 بر ماه از قوس دلیل ضرب بود از آتش نسیله که خداوند دور
 در چهار باشد که بسور مرک بود خصوصاً که کسی بدین بویند
 ط اگر کلب تائی در نهیب بود در مقام کند و زود بیرون
 رود اگر خداوند دور در شمشیر باشد محاطه کارز و بستن
 بود نشاید که ماه در چهار دور بود یا با خداوند چهار
 نشاید که صاحب را در طالع بود که بسیار بد باشد در کالی
 سلطانی خنجر کند از آنکه صاحب وسط السماء در چهار باشد
 یا خداوند را در چهار چهران کدالت کند بر آنکه فعل وی بافت
 و رعیت فرمان وی برسد اگر شهر از آن صاحب اختیار است
 نشاید که صاحب نفع در طالع باشد و صاحب تائی در ناسع مرک
 خواهد که زود دانان شهر بیرون رود که بیعت و قبولی
 و تاج حکم در اختیار آن معانی بجز مالوک و سلاطین

احصای

اختیار تمام کرده اند و اگر کسی را از مالوک طالع و کدالت معراج
 نبوده است طالع نشستن را بر تخت ملک اصلی بزرگ سلسله اند
 و بجای طالع اصلی بکسر داشته پس باید که در مشروطات
 و محدودیت وی هیچ دوسه ماخری نماید اما مشروطات وی
 چهل و سه است باید که طالع و خداوند قوی باشد باید
 که ماه خداوند خانراش از بیخسرا این باشند باید که طالع
 وقت و موج ثابت باشد و اسد در برج ملوکیت هفتین برج
 نایمه است درین باب امام ابوالمجاهد غزوی گفته است
 که رواد باشد که طالع عقب کند تا عاشر اسد افتد باید که جای
 ماه موج ثابت باشد الا عقب که کدالت بر خنجر و مغرب
 وقت کند و در جسدین بنشیند خصوصاً قوس و حوت
 دینتر کج مشتری در برج ثابت باشد متصل بافتاب و گفته
 اند درین اجسام هر چه در حمل باشد که شرف افتاب است
 سرطان نیز جایز است که اوج اوست باید که خداوند طالع نیز
 در برج ثابت بود ماذ و جسدین باید که صاحب طالع بیکی
 از هر عدین ناظر باشد بطریق قبول خصوصاً مشتری باید که
 قهر و صاحب تدبیر ناظر باشند مشتری یا بر سلت مرغ باشند
 باید که دلیل مالوک یعنی افتاب قوی حال باشد ط باید
 که ماه بافتاب متصل باشد و افتاب مشتری اتصال داشته
 باشد که خداوند وسط السماء مشتری باشد یا وی
 وسط السماء باشد بغایت نیک بود ما هفتراست که

افتاب در بروج ناری بود چه آن بروج تعلق بمولود دارند
 و افتاب در لیل افشاست **س** باید که او تا در چهار کمان از سعیدی
 یا مسعودی خطی نباشد بخصوص وین عاشر **ب** باید که خداوند
 عاشر معراج بود بخداوند طالع **د** باید که افتاب در وسط
 السماء بود ماهی و مشترقی و بیشتر آنکه در مشرق باشد **ه**
 باید که سعدین هر دو مشرقی باشند از نجوس و احتراق ایمن
و باید که خداوند طالع در وید بود و قوی حال ترین او قیاد
 عاشر است **ز** باید که خداوند عاشر یکی از دوین بود که بسیار
 نیکو باشد **ح** جهاد کنند تا آخر قوی حال و در وقت دی
 اختلا **ط** باید که صاحب طالع در مشرق خوش بود یا متصل
 بخداوند شرف طالع **ک** باید که در هر طالع با وسط السماء
 از برجهای ناری یا هوایی بود که آن دلالت بر آراستگی است
 و نراستی و مهابت باد شاه کند **ل** باید که ماه زاید النور باشد
م باید که سهم السعادت قوی حال و مسعود باشد ناظر به
 نیرین و در هر آن از او تا در خصوص عاشر **ن** هر ترا که طالع
 و قدی از او تا در طالع قراین گذشت بود با از او تا در طالع سال
 یا طالع اجتماع با است قبال مقدم که آن بسیار بسندیده افتد
 و اگر طالع وقت همان طالع قراین سابق بود خواه او وسط خواه
 اصغر بهتر بود **د** اولیا که طالع وقت عاشر طالع ان شهر
 باشند که دار السلطنت است **ه** باید که عاشر و صاحبش مسعود
 باشد **و** باید که قابل بدیر قوی حال بود **ز** باید که مشترقی

خبر

دلیل صد و ستمت است مسعود و نیکو حال باشد و اگر قمر در
 خانه وی بود بهتر **ح** باید که قمر از عطارد ماهی و منصرف
 بود و یک کویک علوی متصل که ملک مسندیده بود
 و کار باد شاه و هر جا با بر مراد رود **ط** اگر کواکب نایب آنکه
 در قدر اولست یا دوم بد فخر طالع بود یا بدست و وسط
 السماء است آنکه بر فراغ سعیدی بود که **د** باید که قمر از کویک
 سفلی منصرف بود و یک کویک علوی متصل بشرط آنکه
 آن کویک ماه را منحصر کند **ه** باید که سهم الملک
 و المسلطان نیکو حال باشد و خداوندش در عاشر قوی حال
 و در از آن مناسب **و** باید که خداوند عاشر صاحب باشد
 ناز و نیر و نیر همت در تر قوی بود **ز** باید که ماس در
 موضع نیکو باشد از طالع و بهتر آنکه صاحب طالع با ماس
 باشد **ح** باید که صاحب طالع مشرقی بود و اگر صاحب طالع باشد
 بهتر **ط** باید که قمر از کویک هابط بر کرد و کویک صاحب طالع
 مسود که سعیدی باشد **و** باید که خداوند طالع متصل باشد
 بخداوند آن اقلیم که آن ملک در آن ممالک است **ز** باید که ستاره
 آن اقلیم مشرقی باشد و صاحب قوی حال **ح** باید که طالع و خانه
 ماه و خداوند خانه ماه در برج مستقیم الطلوع باشند
 تا کار هر چه را بدیگر کرد **ط** باید که نیرین بخداوند طالع نبوده
 بد و سحر **د** باید که نیرین از نجوس مافط باشند و نرجل
 در قی باب از هر چه نیرین را بد کند **ه** اگر بدیگر شود که قمر در

هند ناظر آفتاب بنظر مودت و آفتاب در جای نیکو بود خایه
 کار باشد **حکیم و آفتاب** الله و قضری و کندی و جندی
 از استخوان معتبر شرط کرده اند که چون صاحب و دعا خیز
 باشد و امر اختراق در هر مدت سلطنت در هرگز نکند و در کالی
 و قناده مگر کند **باید** که در اختیارات امور ملک بایک طالع
 احسن و طالع سلطان شراطی که معتبر است نکند آرد
 ناصر را نیز کرد در نه بملک و نه بملک و متحدت و بی هم کرده
انفکاید که در هر صبح منقلب باشد **روا** بود که خداوند
 طالع نیز در صبح منقلب باشد که کالت بر عدد شیان و بقا
 کند **نشاید** که ماه ناقص باشد در روز یا عدد تا حساب مخصوص
 که متصل باشد بخبر که کالت بر مستوی کارها کند **حده**
 کند از برخی که موافق ملوک باشد چون سرطان و عقرب
 و حدی و دول و از برخی بر وجه نرطالع توان ساخت و در قوس
 ماه توان کرد در برخی اختیار **حده** کند از این برخی که در هر حال
 یا برخی با ذنب بود **حده** کند از هفتاد و آفتاب که با وجود
 ضعف آفتاب صلح هیچ دلیل دیگر سود ندارد و آن کار
 ناپاینده بود **حده** کند از آنکه بخوس طالع ناظر باشند
 خصوصاً از آفتاب او **حده** بر هر هفتاد و نه است جزد
 یا احتیاج یا استقبالی مقدر یا استدلال شخصی بر آن جنه
 و اگر در چند اختیار این معنی رعایت باید نمود اما اینجا
 محافظت ای اول و انشایست **حده** کند از وقایع کسوف

بسیار

بسیار بد بود و در این معنی بسیار گفته آمده اند **نشاید** که ماه
 در زایل لوند بود یا بخوس باشد **انفکاید** که ماه از آفتاب منصرف
 بود که دلیل نقصان کارها باشد **حده** کند از بودت تا نیست
 قاطع بر در هر طالع یا عاقر و از فرات مستقیمه نیز احتیاج
 است **حده** کند از سجاسه نه جل و نظر او با صاحب طالع و ضلوع
 وسط السماء هر نظر که باشد و گفته اند مقابله و ترس و مقابله
 بدتر باشد و زبان زیادت رسد **حده** کند از آنکه صاحب
 طالع در هفت زایل بود بر آفتاب افتاده باشد که کار هفتاد و
دو لوان است و هر طالع وی هفت است **ایله** که ماه در خانه
 عطارد و زهره و مشتری بود اگر برای حرب بود در خانه
 مرغی بهتر باشد و در عقرب نیکوتر آنکه بر وجه ثابت است و مرغی
 در این باب اصیل و قوی تمام دارد **باید** که خداوند طالع در
 خانه های مشغولی و مرغی باشد **باید** که ماه و خداوند طالع از نظر
 مرغی یا آفتاب **نشاید** خاصه بر ملک باشد پس که آن
 بهتر بود **باید** که طالع و خداوند ماه و صاحب خانه و موسی
 باشند **باید** که خداوند طالع مستقیمه السیر باشد **باید** که
 صاحب بیت فخر مشرفه بود و اگر مستقیمه باشد بهتر **باید**
 که قهر بسعدین متصل باشد **حده** اگر ماه در خانه مرغی مفارن
 سعدی و مرغی ناظر باشد بر آن سعدی مودت بغایت ستوده باشد
 خصوصاً در او از هر ماه و بخود و رات وی سه است **حده** کند
 از آنکه خداوند طالع را جمع باشد که آن کالت بر کرامت لشکر کند

و تصرف ایشان از هر هفتاد و هفتاد و صاحب بیت هفتاد و پنج بود
 همین عمل کند **ب** و رسد که ماه در هر طالع بود چه آن کار باید
 خندان نباشد **ب** نشانید که قهر بر حال بود در خصوص اعداوت
ک و لو اکتادن اگر چیزی دهند که لوی باد شاه با آن کشاید که دیگر با آن
 نماید بستن **ب** باید که هفت چیز رعایت کند **ا** باید که ماه در برج
 مجسده باشد **ب** باید که طالع نیز یکی از این برجهای بود **ب** باید که
 ماه در برجی از او تاد بود **ب** باید که قهر بسود متصل باشد **ب** باید
 که ماه در نوبت و عدد ناید بود **ب** باید که ماه شمالی صاعد بود
ب باید که طالع از پنجوس ساله باشد و اگر با آن بستن او مطلوب
 نبود و خواهد که با هر دیگر بستن نشود چهار شرط بجای باید
 آورد **ا** ماه را پنجوس باید ساخت **ب** طالع برجی باید نصاف
 از طالع **ب** بهتر آنکه در شش ماه و از هر دو بود **ب** باید که قهر در
 برج ثابت باشد در یکی از زمانهای پنج بهتر آنکه در حدود پنج
 بود تا آنجا مطلوب است در این باب و چیزی دیگر **ب** استغفار
 خراج و حساس مشروطات وی هفت است **ا** باید که ماه متصل
 باشد در اول ماه از سلسله و تسدیس **ب** باید که قهر در خانه
 زحل بود بشرط که سعور دیوی ناظر باشند که آن کلا لت بر دوا
 عمل و اصلاح اعمال خراج کند **ب** باید که وسط السماء و برجی ثابت
 و از پنجوس پاک بود تا عمل باقی ماند **ب** باید که با زده هم که بدت
 المال عمل است خندان که نواید اصلاح کنند **ب** باید که خداوند آرزو

در خداوند

را بخداوند عاشر نظری باشد از هر دو و هر دو بر خداوند طالع
 ناظر باشند و باید که منبرین بیک دیگر نکرند و طالع و عاشرین
 ناظر باشند که غایت کار بود **ب** باید که ثانی و خداوند وی نیز یکی
 حال باشند طبری گویند بهترین احتیاری در این باب نیست
 قهر در جری باشد یا در اول و دوم و زحل ناظر تا هر چه ترسند
 شود از سیاست و اگر بسودی نکرده بهتر باشد و در جهت خورشید
 باشد خنجر باید کرد از خنجر ثانی و خداوندش و صاحب جاری
 عشر که در آن کار تهنوت است **ب** طلب عمل کرد و مشروطات
 وی تسلسل است **ا** باید که وسط السماء اصلاح کنند **ب** باید
 که جادی عشرین تصدیح بود تا در وقت تصدیر در سده عمل
 او بر یک تر بود **ب** باید که خداوند وسط السماء در وسط السماء
 بود و اگر نه جاری و وسط السماء از پنجوس خالی باشد **ب** باید که خلا
 آن شهر که در وی طلب عمل میکند سعور باشد و ناظر بر وسط
 السماء صاحبش **ب** باید که قهر و عاشرین از نظر برج نمودن خالی
 باشند و خصوصاً در آن ماه **ب** حکم و باختری گویند که خداوند
 وسط السماء و خداوند خانه قهر با هر چه باشند در او آخر ماه در
 امتثال این احتیاری و در حروب و خراج شدن و معاندان نیستند
 باشد **ب** باید که خداوند وسط السماء صاحب ثانی را با هم ملحق
 باشد و اتصال نیکو و دیگر طبعان خنجر و وجه آن عمل باید نیست
 این مشروطات را با شرطی که در باب صاحب خراسان ذکر کنیم
 که در پنج باید کرد معضای مقلد و مخدعان خلاف مشروطات

باشد **قوله** عهد ساختن بعد از ملاحظه بعضی از شرایط
 سعادت و جلوگیری بر سختی سلطنت که سابقاً مذکور شده قدری
 از شرط و باب بحکم و امارت نشستن که بعد از این شاید
 مشروطات خاصی وی در حیرت قدر از هر وجه ثابت بماند
 که فتنه قهرمانان زهره باید ساختن و حد باید کرد از نظر قهر
 بحسبین و بافتاب از ترمیم و مقابله و مقابله **قوله** مرقوم بعمل
 مشروطات وی چهار است **۱** باید که مشورتی در طالع باشد
 باید مایع تا در آن روز خیز و شادی باشد **۲** باید که ماه سعد
 مقبول باشد **۳** باید که زهره از زوی بمیاه و مشورتی ناظر باشد
۴ باید که تاقی صالح باشد و صاحب شکر و حال و محمد و مرآت وی
 هر چهار است **۱** نشاید که ماه محرم شتاع بود که در آن کار هیچ
 خیز نباشد **۲** نشاید که ماه سگی از محسین ناظر بود یا تا در نشاید
 که بسیر مخاطره **۳** حدی که در آنرا که محسوس خیزد و مرآتند که اگر کسی
 که در وی مانده از بنیاه شود **۴** نشاید که ماه و خداوند طالع
 محسوس باشد که او را در آن راه اند و می رسد یا حرم و حق
 شنود **قوله** دیدن صلوات و اگر مشروطات وی شش است
 باید که طالع ریح ثابت باشد خصوصاً اسد **۱** باید که قدری
 شرف بود بشارت که از سعد مصل **۲** ماه که خداوند طالع
 بشاره سعد سوزند و اگر خداوند طالع بشاره سعد باشد
 بهتر باشد **۳** باید که قدر از ایدان نور بود تا کار هر مراد رود **۴** باید
 که خداوند وسط السماء و خداوند تاقی هر چه موافقتی باشند

و دای

و اگر کسی بیخ ناظر باشد بنظر خودت از جایگاه موافقتی بسیار
 استدلایه بود **۲** و محمد و مرآت وی دو است **۱** احسن باید که در آن
 نقصان نور قهر که تباهی آورد **۲** نشاید که محسوس طالع خداوند
 و عاشر و صاحب حشیش و خداوند خاند ماه ناظر باشد **۳** و در این
 اختیار صلاح حال کوکب انکس که بدیش وی هر چه ملاحظه
 باید کرد و صاحب طالع خداوند اختیار با صاحب طالع اختیار
 یا صاحب طالع اختیار را وی متصل باید کرد باشد و اگر مختص
 می رود تا شرط باب حاجت شرح باید داد و این ذکر که ذکرین
 از کلمات است اگر رعایت کرده شود فایده بسیار دهد
قوله عرض کرد نام و در حضرت سلطان مشروطات وی چهار است
۱ باید که طالع اسد باشد **۲** باید که ماه در وسط السماء بود
 بیوسه بسعد و اگر خداوند وسط السماء بیوسه اولی
۳ باید که قدر از ایدان نور و بعد باشد **۴** باید که قدر صاحب ریح
 یک کوی که بیوسه باشد او نیز صاحب بود و محمد و مرآت
 وی از داد اینها باشد که ذکر کرده شد **قوله** مار دادن و حزن
 لشکر مشروطات وی دو است **۱** باید که قدری ریح معتدل
 باشد لا اجری **۲** باید که طالع و صاحب طالع قوی حال باشد
 و محمد و مرآت وی هم دو است **۱** نشاید که قدر هر اسد و عفر
 بود **۲** نشاید که مقارن محسین باشد یا متصل ایشان
 دعا و **قوله** حکومت و امارت نشستن اگر امر نیست از
 خواص پادشاه و اگر یکی است از خدا و او که در هر موضع با امارت

خارج در نسبت محکم یک است و درین باب ملاحظه کنید
 کرد که درجه عاشق و دلیل است بر محال او و در محراب بر محال حتم
 و تا من برضرت و بند و تقال و طالع بر خلیفه و سلطان
 و در تهرین بر تهری که مقصدا و ستا و بریح عشر بر رحمت
 او و در بر و بر و سیر بر اصدقهای و حادی عشر بر محالی
 که آن شهر بر آید و محال مان و خراج او و در هر محالی بود
 بیشتر ازین و ششم بر عید و در هر او و در زدهم بر مستور و در
 او و بر شخص این حالات بر حسب شعور و خویش و مواضع ایشان
 و اتصال بعضی از ایشان معنی می باید کرد و فی الجمله در تطایب
 آنچه شرط کرده اند از چیزهاست که استاده است باید که طالع ثابت
 باشد **ب** مایه که موضع قهر هر صبح ثابت بود که اگر منقلب باشد
 آن کارها فایده نباشد و اگر در وجودین باشد کلاکت کند **ب** آنکه
 باردیگر این محال بود و دهند یا کسی را با و تهریک کنند **ب** باید که
 خداوند طالع در موضع قوی حال باشد ناظر بنسب نظر بر وقت
ب باید که خداوند عاشق از خویش دور باشد **ب** باید که صاحب
 السماء و خداوند حادی عشر ناظر بر وقت نظر بسندیده **ب** باید که قهر
 خداوند خاسته خویش نکرد بدوستی **ب** باید که قهر در جانب
 قوت باشد و بنوک حال و اگر قهر را بنوک حال استواند که در طالع
 ساخت باید که صاحب رابع قوی حال باشد و باطل باشد
 بسعد **ط** در اصلاح یا زدهم و خداوند او سعی بلیم باید بود
 تا مراد شریک علی آید و خراج آسان بدست آید **ب** اصلاح

باید

ماید آورد از آنکه از طالع بهره دارد و چون خداوند دلیل
 صلاح و حساد معیشت او باشد و خداوند وجه دلیل حجاب
 و ثواب وی بود **ا** مایه که سهم السعاده و خداوند بن سبب
 نیکو حال باشند که آن دلیل نفع تمام بود **ب** مایه که خداوند
 وسط السماء شرفی باشد که آن دلیل قوت و زیادتی جاه بود
ب اگر خداوند طالع بر حل شوند در صورت یا ماه بر حل متصل
 باشد و زیاد بود درین دلیل آن بود که مدت دراز در آن
 حکومت بماند **ب** مایه که خداوند طالع بودت بخداوند یا زدهم
 نکرد تا مالی با آسان دست آید **ب** مایه که خداوند یا زدهم در نظر
 خویش دور بود که آن کلاکت بر اصابت می کند **ب** نظر خداوند
 تالی بصاحب حادی عشر سهولت خراج و بسببوری آن بود
 و محدودرات وی ده است **ا** نشانی که صاحب عاشق ناظر بر خود
 بعد او **ب** به بر هر زدهم که خداوند طالع بستنم نکرد
ب نشانی که قهر در تالی عشر یا سادس باشد یا ناظر بر خداوند
 این دو بریح که آن دلیل گرفتاری و بند و حسر باشد **ب**
 حذر باشد که در آن که خداوند و در زدهم خداوند طالع بنود
 در وقتی که خداوند طالع در وقتی باشد که آن نیز دلیل حس
 و قید بود **ب** اختراک کند از اتصال خداوند طالع و صاحب عاشق
 بخداوند رابع که کلاکت بر زودی عزیمت کند **ب** نشانی که قهر در
 درجه استعدال باشد که مخالفت و منازعت پیدا یابد **ب** نشانی
 که خداوند جان قهر رابع باشد و نه خداوند طالع که آن دلیل

کراهیت عین و غیرت ایشان باشد از اولی حد گذاردن بودن
 ماه در هر صده خصوصاً آن که آن دلیل کجین باشد **ب** بر غیر
 از بودن صاحب طالع و مال یا بیعوط یا بودن قهر در هر دو یک آن
 دلیل نکبت و حس باشد **ب** نشاید که در هر جای وسط
 السماء زایل باشد که بغایت ناپسندیده بود **ق** نظر کردن
 در کارهای مشروطات وی دو است **ا** باید که قهر در خانه
 سعدین باشد **ب** باید که قهر در خانه نیک باشد از خانه
 سعدین صاحبش ناظر باشد و محذور وی هم در او است
ا نشاید که قهر بر عمل و حرف باشد **ب** حد گذاردن که
 قهر در خانه محسین یا در حد و ایشان بود **د** قصه و خصوصیت
 بسطان روع کردن مشروطات وی نه است **ا** باید که طالع
 اسد باشد **ب** باید که قهر در شهر بود در وسط السماء **ج** اگر
 اختیار کند که کسی خصوصیت محرز کند باید که قهر زاید بود
 در نور و میان تربیع اول و مقابله باشد **د** باید که قهر احد
 بود متصل به سعوره **ه** باید که سعوره در طالع باشد یا عاشق
 یا ناظر طالع و عاشق یا خداوند ایشان **و** باید که خداوند طالع
 در روزی باشد یا در موضع نیک و قوی حال **ز** باید که صاحب
 طالع مستغنی باشد و صاحب سابع یا متصل بود **ح**
 باید که قهر از کسی قوی منصرف شده باشد و یکی کبی
 ضعیف متصل بود **ط** باید که سهم السعادت در طالع باشد
 یا در وسط السماء که ظفر اختیار کند از او بود و محذور است

و کائنات

وی آست که ماه ناقص الشهر باشد و خداوند خانه اش منجس
ح اما اگر کسی با اختیار کند خصوصیت می کند این حال
 مرئی **ا** باید و خداوند سابع نیکو و مسعود تا سخن صاحب
 اختیار قوی تو باشد و بر خصم ظفر باید **ب** محاسبه و کلام
 مشروطات وی دو است **ا** باید که قهر در خانه عطارد باشد
 ناظر بر هر یا در خانه زهره بود ناظر عطارد **ب** باید که ماه
 بیک از این دو کوی که کفیم متصل باشد و از دیگر
 منصرف **ج** و اختیار نماید که در از بودن قهر در خانه صریح
 که موجب نزاع و فتنه و ملامت باشد **ط** ابتدا اعمال
 و امسال در اول مقصد و طاعات وی بخیر است **ا** باید که طالع
 آن وقت برج اسد یا قوس باشد **ب** باید که آفتاب و مشتری
 در بازر هم طالع باشند یا در وسط السماء متصل بخداوند
 خانه خود یا بصاحب شرف خود یا با براب مثلثات خود **ج**
 باشد که قهر وی باشد از نحوس **د** باید که ماه متصل بود بافتاب
 یا مشتری از او تا **ه** باید که قهر در اسد یا قوس بود ناظر
 بخداوند طالع و اختیار کند از نحوس زخم و کفنه اند بودن
 قهر در عرق در بن عمل بکراهیتی نیست **ح** اوقات دعای
 کردن این باب نیست بزرگ و بسیار فرآید و حکم از این
 باب ضایع بسیار است و فلاسف این باب را از سفرها و رجال
 قوی و شده داشتند و تا این دعوات را در شهرات خویش
 و محارم شریعت استعمال نکند و علی الجملة آنچه مشروطات

وی سو و هفت است چون حکم ما داشتند که مسعودترین
 کوکب مشتری و زهره است جنین فرموده اند که در وقت دعا
 کرد ز با بیکه یکی از در مسعود در طالع وقت باشد و دیگر در
 در اربع تا ابرو کار دعای غیبی بود و بعضی گفته اند
 سعدی در طالع باید در هفت تا هجدهم است و در نسیب
 ساخته کرد و پیش بعضی است که یک عدد در اربع باید و یکی در
 ناسع تا سعادت هر دو برای حاصل کرد **ب** هر قدر در این
 هر دو سعد باید که مشتری باشد قوی حال و از نظر خوش
 و صفا و در یک زحلی و حقیقت است که سعد اگر مشتری
 باید و سعد اصغر مشتری **ج** باید که قدر قوی حال باشد و متصل
 بسعدین **د** اگر دعای برای آخرت است و طلب جمعیت خاطر این
 وقت **ه** باید که قدر در خانه های مشتری باشد متصل زهره
 و این صورت بخیر می رسد **و** اگر دعای برای کارهای دنیا است
 و طلب مال باید که قدر در خانه های زهره باشد متصل مشتری
 و این معنی نیز مجرب است **ز** دعای برای هر چه که باشد باید که
 ماه متصل باشد و کوکب العرش و از وی مقبول چنانچه
 بر طلب ریاست باید که قدر بافتاب متصل باشد با اتصال چنانچه
 و آفتاب نیل حال باشد و برای طلب علم حال عطار در ملاحظه
 باید کرد و قسم علی هذا **ح** باید که کوکب العرش مسعود باشد
ح باید که مسعود در خانه عرش جمع باشند **ط** باید که مشتری
 با راس بود و اگر در هفت باشد اولی بود **ث** باید که ماه منصرف

بود

بود از خداوند طالع و متصل باشد مشتری یا منصرف مشتری
 و متصل بخداوند طالع یا اتصال محمود یا باید که صاحب وسط السماء
 ناظر بود چنانچه خوش **ب** باید که خداوند طالع در وسط السماء
 بود **ج** باید که او تا دوازدهم ساله باشند **د** باید که صاحب طالع
 متصل باشد مشتری و اگر چنانچه راس بود بهتر باشد **ه** اگر قدر
 در راس بود و آفتاب در محل آفتاب در راس و قدر در محل
 بزهره و هفت خواستگاری است **و** اگر مشتری در خانه
 یا شرف خوش باشد و قدر در بیست و نه و از ثور یا میزان
 وقت اجابت دعا باشد مشتری است که دعای لطال استجاب
 شود **س** اگر قدر در حوت بود و زهره در سرطان دعای نعمت
 مقبول بود علی الخصوص در جاهل و تزویج **ع** برای طلب سکن
 و ضیاع و انسه باید که در محل در میزان بود و قدر در لواء قوس
 در میزان و در محل در لواء **ط** برای ریاست و اسد را مرغ در محل
 باید و قدر در اسد **ث** برای طلب علم و کتابت و انتقال
 در توانی باید که عطار در میزان و در هر چه سنده بود و قدر
 در میزان و در هر چه سرطان یا در میزان و در هر چه با عطار
 در هر چه با باین و قدر در هر چه شرف و آفتاب در محل یا اسد
 بر تسدین عطار **ح** برای خصما و احوال دینی و طلب وزارت
 باید که قدر متصل باشد مشتری چنانکه قدر در سرطان باشد
 و مشتری در ثور یا مشتری در سرطان و قدر در ثور یا نسیب
 تراست **ک** برای طلب ملک و سلطنت باید که قدر متصل باشد

بآفتاب بشرط قبول و اگر آفتاب در وسط السماء بود بهتر باشد
لو برای که خشنده آفتاب در نوزده درجه حمل باید و قمر
 در سه درجه ثور **لد** برای جاه و حرمت آفتاب در حوت باید
 و قمر در سرطان **له** برای موافقت و الفت زهره در بیست و هشت
 درجه حوت باید و قمر در ثور یا سرطان **لو** بهتر است که طالع و
 کرز نوزده درجه سرطان هفت تا سه درجه حمل باشد بود
 و لاکسه درجه اسد طالع کنند یا بیست و یک درجه حمل
 و وسط السماء افتاد و یا باشند و باید که نوزده درجه
 سرطان از اعز باشد دعا کردن و قضی و خنوع نمودن نماید
 تا این وقت دعا رسد و چون هفت درجه اسد بر آید باید که
 قطع دعا کند **لو** نکته معدد جامع درین باب آنست که
 ابو عنتر میگوید که چون خداوند طالع در زحل و کرات
 یا در طالع خویله سعود افتد اما در عادت صاحب تا سبع
 یا بوفوع سعیدی در طالع اصل یا خویله یا بشرط سعیدی
 خداوند تا سبع یا بخاسده صاحب طالع و خداوند تا سبع تا
 هر که آه چنین وضعی واقع شود وقت اجابت دعاست
ح خواص ابو الحسن سهتی در کتاب ذخایر الحکما آورده
 است که بهترین و خبی دعا را آنست که مشتری را بار است
 محاسده باشد و مشتری را جمع بود تا در سیر یا اسر موافق
 باشد و این را اثر زیادت باشد در اجابت دعا **لد** اعتقاد
 بروردی آنست که در هفت سو و وقت اجابت دعا آن وقت

بود که قمر از استقبال باز گردد و سعیدی شوند دو به هم
 استقامت آن بود ز عوارض ایشان که هر چه میزان باشد و آفتاب
 در حمل و این اسمعال در بیست و یک درجه حمل و میزان افتد
ل نصاری حنین گویند که وقتی که قمر از مشتری بر گردد و برین
 شوند در وقت اجابت دعا باشند **لا** اختیار حکما یونان
 در اسخاست جمع دعاها آنست که طالع جنان اختیار
 کند که مشتری و راست بقا زنده در وسط السماء باشند
 و زهره در نفس طالع یا مشتری و راست در تاسع و زهره
 در رابع یا زهره در طالع که دلیل است و مشتری در
 رابع که دلیل اسهاست بعد از آنکه وضع هر دو سعد و خوی
 بود و خوی بر آن مقابله و مقابله و قمر بر ایشان ساقط باشند
 و قدر بد ایشان متصل و اگر یکی از این شرایط باطل باشد حکم
 ضعیف بود **لد** شرط اعظم درین باب ملاحظه کف
 الحضید است و کف الحضید کوی که ثابت است
 شمالی در قدر سی و هجده مراح زهره و زحل و در رابع تا لیف
 این کتاب مرقه ذی الخیر الحرام سنه ثمان و سب و عوف
 و ثمانیة بحره موافق باد و هر شهر و در ماه قدیوسن ثلث
 و در همین و ثمانیة نیز جزوی تلفظاً حساب ریح الطائی
 قدس سرجامعه موضع این کوی کف الحضید
 در حمل است بر بیست و هشت درجه و یک دقیقه و حمل
 و سه ثانیه در تمام مدتی راستاد ابو یحییان رحمه الله علیه

در آثار الباقیه آورده است که حکم بر عقوبت استخوان
 کندی رساله ساختن است مقصود بر وقتان دعاست و در
 آنجا یاد کرده است که هرگاه که قدر و عطار در مقدار زکف
 المصنوب باشند هرگز به وقت اجابت دعاست و هر دعا که
 در صلاح تن کند مستجاب شود و اگر آفتاب بدویسوند
 دعا بخت تو بگری و بیخاکت مستجاب شود و اگر زجول
 ملک حال بدویسوند امید اجابت دعا باشند و در نیمه آخر
 عمر سعادت ناله اما اگر زجول بخوش بود حال بر عکس
 باشد و دعا کند در وقت بر و غیث و غیث تو را که در بعضی
 از ادعیه است که بر عکس میشود و خلاف آنچه جمعی
 اوست حاصل میگردد و در جمل اهل طهرستان در هر ماه چینی
 زبدا لعلوی که ببلای قحط و جذب مبتلا بودند باستسقا
 بیرون رفتند و هنوز از دعا فارغ نشده بودند که حرفی
 در اطراف شهر دید آمد و بیشتر سوخته گردید و اگر اختیار
 وقت دعا کردن کرده بودی دعای ایشان منع عکس
 نشدی و جوی مشتری بدویسوند دعا کند و ضرورت
 خواهد بر ظالمی ظفر بابد و اگر زهره بدویسوند در مهال
 خواستن دعا مستجاب شود اما حدیثی که در مهال زیادت
 شود از زهره نقصان کند و اگر مرغ مقارن کرد کلالت
 کند بر آنکه در این وقت مردم عموماً طالمست اما دعا
 مستجاب کرد و بدین باب امهات از غلطایم و لغویما

استعانت

استعانت جویند تا اینها سخن استعانت است که ایوان کردیم
 اگر وقت اجتماع غیرین باشد برین درجه کف المصنوب
 عطبر و قتی بود استجاب دعا را و هر کس که با افتاب بهم
 برین درجه بود هم وقت دعا کردن باشد علی الخصوص که
 زهره و عطارد بود و اسکا بر گفته اند زجول و مرغ نشاید
د اگر عطارد با براس درین موضع مقارن کرد و قتی
 مرغی باشد مر اجابت را و قران عطارد و مشتری همین
 حکم دارد **د** اگر براس با این کوکب ثابت مقارن
 شود هم وقت اجابت دعا بود **د** اگر زجول و مشتری
 با این کوکب قران کند و قتی که براس در جوی بود بسیار بسندید
 است **د** برای دعای نزول خوف و بیخ نشاید که زجول مقارن
 کف المصنوب باشد اما بشرطی که شمس در جبهه شرق باشد **د**
 اگر ماه بخداوند بیت خود سوزد حاجت روا تر و بهتر
 بر آید و بخداوند این باب چهار است **د** نشاید که قمر متصل
 باشد با جزام و شمع شمس از عدوان **د** احتیاط باید که در جهت
 واحتراف سعد بن مکر جمعت مشتری و قتی که مع المراس باشد
د حدیثی که از مقارن و مقابله زهره و زجول با کف المصنوب
 که سوسو فایده ندهد **د** نشاید که زجول با مرغ و با افتاب مقارنند
 بود درجه کف المصنوب که خلل آرد **د** حاجت خواستن از
 مالوک و کابر مشروطات وی میسر است **د** باید که طالع مرغ
 ثابت باشد خصوصاً اگر حاجت از سلطان خواهد و در هیچ

در حسد نیز جایز دانسته اند **ب** باید که قمر در برج ثابت باشد یا در حسد نیز **ب** باید که ماه متصل باشد بسعد و **ب** باید که صاحب طالع نیز بسعد شود **د** باید که ماه و این بود در نور و عده و حساب **و** باید که ماه در طالع نمود و گفته اند اگر چه زود بود در وسط السماء بهتر بود **و** باید که ماه شماری صداعن بود **ج** باید که صاحب طالع مقبول باشد از صاحب عاشر **ط** باید که صاحب طالع بطالع ناظر بود بمردن **ا** اگر ماه بخداوند نسبت خود بیرون در حاجت بهتر بر آید و زود تر و اگر کرد **ا** باید که قمر بسعدی متصل بود که آن سعد مستقیم بود و زاید در سیر تا کار بر آید **ب** باید که ماه با صاحب طالع نمود یا متصل بود **و** باید که ماه بخداوند خود در آنجا شکر یا مایل الوند که آن دلیل مراد در حاجت باشد **د** باید که ماه با اثناعشر بیخود ناظر بود **ه** نظر خداوند خاندن برین به نیرین و بطالع کمالت کند بر او شدن حاجت و برادر رسیدن **و** باید که سهم الهی در موهبتی نیکو افتد از طالع و در هادی عشر اولی بود **و** باید که صاحب طالع متصل بود **و** کسی که دلیل آن نزل باشد که محتاج آید بخداوند سلاطین را نفس و وزیر را مشتری و علی هذا القیاس **ج** باید که سهم السعادت در هاشم بود **ط** باید که سعدی در هبت الهی و مشتری اولی بود **ک** باید که میان صاحب طالع و صاحب یازدهم قبول اتصال باشد بمردن **ا** باید که صاحب طالع برین نوبت ناظر بود از موهبت نیکو بودت تا کار بر آید **ب**

الکون

اگر این حاجت خواستن نفعده نوشتن باشد سعادت عطا کرد مطلوب است و اتصال او صاحب طالع و هاشم بود **ج** باید که صاحب طالع و خداوندش که دلیل مقصد اند بسعد باشد **د** باید که صاحب طالع صاحب طالع ناظر باشد بنظر بسندیده تا حاجت بر او شود بدخوشی **ه** باید که کسی که قمر از موهبت می شود با کسی که قمر در موهبت می کند در نظر بسندیده باشد تا آن مرد در روی و خوشی بر آید و نظر تسلسل کمتر باشد باشد و در نظر تریج و مقابله اگر چه حاجت بر آید اما با استغف و غنا بود **ا** اگر در طالع با ثانی عشر باشد به تریج سعدی و در برج محسده بود حاجت بر روی و اگر کرد و در موهبت بر سر و او شود **ب** اگر طالع موهبتی کسی باید که در وقت اجتماع سعدی در طالع بوده باشد و نزدیک است تقابل در صاحب تاکسیر مراد بود **ج** باید که صاحب طالع صاحب طالع صاحب طالع باشد **ط** باید که صاحب طالع که کسی که الغرض است بسعد بود **د** باید که او را در برج مستقیم الطالع باشد **ه** باید که او را در بسعد موهبت باشد که آن دلیل یا قوس مرادها باشد **ب** باید که اثناعشر به ماه با سعدی بود و اثنی عشر به آن سعدی با ماه بود تا آن حاجت در ساعت بر او شود **و** باید که خواستن حاجت در ساعت کسی که سعدی باشد با عطا از سعدی **د** باید که صاحب ساعت در وسط السماء باشد که آن دلیل زود مراد شد در حاجت باشد **ه** باید که امر تقابل آنها که بر طالع موهبت

در یک اثر و تا در باشد یا با ماه باشد با هم سعادت یا در چند روز
 و الحاطع با عاشر باشد و سعود بشری که سعید بدیشان ناظر
 باشد که آن کلاکت بر حصول مراد مقصود کند و نیکوتر و جوی
 و مجزورات وی هفت است انشاء که قدر در مقابل طالع
 باشد **ب** و اسبورد که عطار در ضعیف و بد حال بود و متصل
 بر مثل که این کس در روز شود **ج** حذر کند از آنکه قدر متصل
 بخسری باشد که آن دلیل مشقت و عذاب بود **د** بر همین در این مقول
 قدر از خداوند بخاند که آن دلالت بر دشواری کار و عویق و محم
 کند **ه** حذر کند از هر جهت صاحب طالع که مهم ساخته نگردد
و حذر کند از آنکه دلیل حاجت را جمع باشد یا مخیر بود که آن
 دلیل تاخیر مهلت باشد **ز** که دلایبان در این باب بخسری دارند
 و آن اینست که چون آفتاب در میزان بود و قدر نوی متصل
 مقصود از آن دنیاها حاصل نشود و هر چه در هر حال از بر و سا
 و مشتری در هر چه از نقصان و مزهره در هر بدله از هر بار عطا
 در صورت از در میان و بر در هر طالع از ترک آن و قوی که این
 کوکب در این خانهها باشد که هموطا ایشا است و قدر بدیشان
 متصل بود دلیل است بر و انانند زکات و در تفریق ماندن
 مقصود و دشواری مهلت و عویق امور مخایب ماندن
تجرب دوست گرفتن و عقده و بدت بستن در این باب اول
 عداوت و سعود میان بر ویج و کوکب بیاید شناخت و ذکر آن
 بتفصیل در رساله مواهب زجل مذکور شده بس در طالع هر

وای

و اگر معاود بود ملاحظه باید کرد که این مصادقت در میان
 ایشان وجود گیرد یا نه اگر طالع هر دو در دانه یا در طالع هر دو
 میان کوکب بر ویج معادلتی باشد حکما وضع کوکب
 بنوع مساوی که موجب موافقتی باشد و در این باب احتیاط
 تمام نمایند و آنچه قانون اختیار است کوکب را از وارد و بجای
 الاجمال ضرر و خط که در این باب گفتند اندوخته است **ا** باید که قدر
 در هر ویج ثابت باشد بهر آنکه قوی بود جهت ثبات و در ویج
 آنکه خاندن هر چه است و هر چه کوکب دوستی دیگر آنکه شرف
 قدر است **ب** باید که قدر متصل باشد بر هر چه بنظر سعودت و اگر این
 خانه مشتری بیشتر می شود و با اتصال اینست در این بشری که
 مشتری نیکو حال باشد هم نیکو بود و اگر بیسر نشود قدر را
 در هر وضع غنی که هر چه را در آن خطی باشد **ج** باید که شاه
 با کوزه باشد از بخسری و قوی حال بود **د** اگر طالع هر دو
 معاود باشد باید که خداوند هر دو طالع بیک در یک نظر
 محمود بود **ه** اگر خداوند طالع هر یک را بخداوند یا در هم آن
 دیگر ناظر سازد بهتر بود و در طالع بخوبی و امله اینست همین
 معنی رعایت باید کرد **و** اگر ماه را در هر ویج هر چه کند از طالع
 اصل یا بخوبی بسیار پسندین آید **ز** اگر عین این مصادقت
 کسب مال باشد **ح** باید که سهم سعادت در طالع بود بسیار
 وسطا السماء تا از دهیم **ط** اگر مقصود از این دوستی طلب مال
 بود باید که قدر در وسط السماء باشد از طالع اصل مقبولی خواهد بود

حانه او که صاحب عاقل اصل است اگر عاقل اصل است ندهد تقوی
 و اسهال و ابود و اگر اسهال نیز میسر نشود در عاقل طالع اختیار
 نهد **د** اگر این دوستی محبت تجارت باشد باید که قهر در ساعت
 یا تحویل یا اختیار باشد و قهر بر از تحویست نگاه باید داشت
د اگر این محبت محبت صنایع و املاک باشد باید که قهر بر در طالع
 اصل یا تحویل یا اختیار بریند و از تحویس بآل دارد **ا** اگر این
 محبت محبت یافتن هدا یا باشد یا باری و صلت و عطا یا باید که قهر
 در خانه بجز بود از اصل یا تحویل یا اختیار طلب علم و دین بود
 باید که قهر در نیمه بود از این طالع فتنه که یاد کرد **د** اگر این دوستی
 محبت امید باشد یا مال که از محصل بود قهر در باز هم باید
 از این طالعها متصل بسعد **د** نیک ملاحظه کند تا مصداق
 او که که طالعها متصل است قهر در روح کو که باید که آنجا محبت
 از نسیو باقی وی باشد و قهر صاحب آن روح پیوسته مثلاً
 اگر خواهد که با علم او دوستی کند باید که قهر در یکی از آنها
 مشتری بود و مشتری در هر طالع نادر خانه بود از خانه های
 خود فوی حال و باقی برین قیاس **د** باید که طالع روح مستقیم
 الطالع بود تا آن دوستی بآید بود **د** باید که خداوند مسکت
 زهره بود و زهره مستقیم السیر باشد در یکی از خطوط زهره
د باید که صادی عشر طالع ناظر باشد بصاحبش بویستریا در
 طالع بود **د** باید که سهم السعادت فوی حال باشد و بخواند
 یا زهره ناظر تا اگر در نهایت بگویی بود **ط** باید که سهم

الافنت

الافنت و محبت در موضوعی که باشد و خداوند متصل
 بصاحب طالع و بسعد مزین و بخند و رات وی در خیر است
ا نشانید که خس در بارز دهر باشد که ماه و با طالع محسن کند
 چه آن دلیل است بر پنج و محبتی که شنیدن از جهت دروشان
ب نشانید که قهر در او نادر بخسین باشد که آن کار بجز صد
 و فاین ندهد **د** بیرون شدن بصید مشر و طاعت وی
 شانزده هست **ا** باید که طالع روح ذو جسدین باشد و قهر
 بر این باب منع کرده اند **د** باید که موضع قهر نیز یکی از روح
 مجسده باشد **د** باید که هفتصد که دلیل صید است مغرب باشد
 و بطالع السیر و با فضل النور و بخند در هر مایل الوند تا زود است
ا باید که عطار در زمان طالع بطلان نکرد و اگر بخند
 باشد بهتر چه آن که کالت بر صغیری صید کند **د** باید که قهر
 منصرف باشد از هر روح و هر خصی بود از هر جان که کوه نیک
 از طالع **د** بود حسن روح در وقت سابع بغایت نیکو باشد **د**
 باید که قهر نیز کوحال باشد که اگر قهر وقت بیرون وقت صید
 مخوس بود کالت کند بر آنکه کندی اصل صاحب اختیار هر سد
 و اگر نسا در قهر از هر طالع بود آن روح معتبر باشد و اگر نظر روح بود
 بود ناکی نباشد **د** باید که قهر بطارد مسعود نظر محمود کند
 نادر و بقیه بود **ط** باید که قهر در مایل الوند باشد در قهر
 چه بود آن او در وقت دلیل قوت صید باشد و در زایل دلیل
 موت و هر هاشدن صید **د** باید که قهر زاید النور و العبد **د**

ما باید که خداوند خاندن فرموده تا نظر بر او نگاه کنیم صید آسان باشد
سا اگر شکر کرد و دست باید که ماه در چهل و مثلثات
 او باشد و خداوند طالع در برج خشتک تا نیک آید اگر صید
 حواشی اهدا کرد باید که ماه در ثور و مثلثات او باشد تا نیک
 بود **ب** باید که زهره و ماه صالح الحال باشند به قصد مرغ که آن
 کالات کند بر آنکه صیاد را صید مسامح شود **ص** صاحب کفایت
 گوید در اختیار صید باید که مرغ و صاحب بیت قیم قوی حال باشد
 که آن **ک** بر نیک است در این باب **و** در اختیار طبعی آمده است
 که بهترین نیکه در اختیار صید است که مشغری در طالع
 باشد و مرغ در سابع و زحل ساقط از طالع و زهره و زحل هر
 در یازدهم و در هندی از او نادر و قمر متصل که آنکه کار براند
 بر آید و در آن صید نشاط افزاید و صیادان هر صیاد با جلدت
 باشند و هیچ کس را بر نمی رسد **و** بخند و رات وی شستن است
ا نشاید که خداوند طالع از طالع ساقط باشد که صیدی پیش
 آید که نتوان در یافت **ب** نشاید که خمر خمار السیر باشد در طبع
 بروج که هیچ دست نیاید **ج** نشاید که خداوند هفت ساقط
 باشد از طالع که کالات کند بر هر هاشم صید پس از که خفت
د نباید که خمر در بروج منفی بود و از خداوند بیت خود ساقط
 که هیچ در نهاید **ه** نشاید که در شکر آنگونه زحل بود حال بود
 که آن خلیل از بد **و** نشاید که کوکبی که خمر بود متصل است
 در روز باشد که صید سبقت گیرد و بیرون رود و نشاید که

ماظ

ساقط بود که آن نیز دلیل بر کج خلق صید کند و آنچه در این باب
 گفته شد از مشروطات و محدودیات باید که در موطوب و بیرون
 زین کس که رعایت کند و با زهره و زحل کار اهل صده شری
 چند است آن نیز مرغی باید داشت چنانچه یاد کردیم همیشه
ق صید مرغ از شش و طاعت وی یا نوزده است **ا** باید که ماه
 در بروج هوایی باشد **ب** باید که متصل بود به طالع **ج** باید که
 عطارد قوی حال باشد و از خمر مقبول تا بر صید نظر نماید
د اگر صید مرغ آن آقا است باید که ماه ناظر بود از برج باری
 و کس که **ک** در برج ای باشد **ه** باید که صاحب طالع در
 برج آبی باشد یا بادی ناظر بخرد او در خنوس **و** اگر صید سحر رخ
 و شاهین میکند باید که طالع و جلی ماه میزان باشد و قمر
 زهره و عطارد سوزد **ز** اگر صید سباز باشد باید که از برج
 هوایی سفلین سوزد **ح** و اگر صید به عقاب بود جای قمر لو
 یا قوس بهتر باشد بشرط که **س** در برج متصل بود از سلیت
 یا شد پس **ط** باید که ماه در هاشم بود مسعود و اگر در طالع باشد
 دلیل آسانی صید بود **ع** اگر مشغری در طالع باشد بهتر
 باشد و خاین تمام سباید **ا** اگر زحل از طالع ساقط باشد و زحل
 مرغ در سابع نیکست **ب** باید که زهره در هندی باشد یا در اعلی
 حضور و سادر هادی خمر **ج** اگر خراهد که با زهره کنشاید باید که
 قمر در لو باشد متصل برج و صید در عقاب تا نیک آید
د باید که **ک** که **و** ماه متصل است در مایل انوز بود **ه**

باید که فترت زهره و عطارد متصل باشند از هر جهای هوای تا غایتی
 که خوردن را نشانند جز کبک و تهر و و در اج و ما نند
 آن بدست آید و بخورد نبات وی بیخ است انشاید که ماه از خزان
 خانه خود ساقط باشد یا مخوس بود خاصه زحل اگر فترت
 در هر جهای هوای بر زحل بود در دلیل بود بر کس که در صید
 و جستن و در دست افتادن مرغی استوان خوردن چون بوم
 و مرغ و غراب و مانند آن اگر ماه بستانه را جمع متصل باشد
 بر صید طغری باید نباید که ماه در جهای باشد در وسط السماء
 در صبح مخوس و مرغ در جهای آن کالات کند بر آنکه باز در صبح
 با نهنزاید یا از صید جبری بدست افتد که خوردن را نشانند
 حدی که گذار بود در صبح در وسط السماء آن کالات بر زهره
 مرفغان مشکاری کند و در افتادن از شمار کاه **فصل** صید
 بهای و وسیع مشروطات وی ده است باید که ماه در صبح
 ناری باشد باید که فترت متصل باشد از سلست یا تسلست
 زیرا که آن دلیل قوت آن جانور بود که بدو صید کند باید که
 در سایع نحس باشد و مرغ او طایفه زرا که وی دلیل قوت
 مرغین است باید که ماه ناظر باشد بر سعدی که آن سعد در طالع
 باشد اگر صید جانورانی می کند که سم دارند چون میش
 و گوزن باید که ماه در جانش باشد متصل زهره و زهره در هفت
 ناظر باید اگر صید جانور این بنده دار می کند چون خرگوش و بچه
 و مانند آن باید که ماه از هر صبح مقبول بود و یکی ازین دو شرط

باید که

باشد تا آمد بر آید و نشانده تر و قتی از هر یک آن وقت باشد
 که طالع بر وجه منقلب بود و قدر در هفت و زحل ساقط و قوس
 متصل زهره و زهره در طالع با در هفتی تا کالات زهره رود
ح چون یوزن را کشاید باید که فترت در آن متصل بر وجه فترت
 خود تا بر وجهی بر طغری باشد و مایلش بگرد **ط** چون سگ از جهای
 کشود باید که فترت در جهای باشد یا صبح که آن کالات کند بر آنکه
 صید را در باید اگر قصد سایع دارد چون شیس و بلذک
 و هر چه صیادان از آن ترسان باشند باید که اتصال فترت سعدی باشد
 و در طالع بین سعدی بود و در طالع نبود و در هر دو فترت
 نشانند تر را که اگر چنین بود در آن کالات این نشانند و بخورد
 وی جهای است انشاید که فترت زهره با در جهای با عرق بود
 که آن صید عذر کند و ک فترت زهره بود و باشد که اسب
 از عقب او خطا کند یا اشک و زهره زهره **د** نشانند که زحل
 در سایع باشد از برای آنکه زحل دلیل عذر و جد است و چون
 در سایع باشد که صید را اجرت کند اما هر کد از جهت
و بوقت نحس که فترت نشانند که فترت زهره بود خاصه که فترت
 از جای بلند رفتند و اگر فترت در جهای بود در میان خاشاک
 بنهان شود اگر قصد سایع دارد ساقط که طالع وقت زحل
 باشد یا قوس و مخوس بود و صبح که فترت باشد که در بند کاسط
 کردند و صید کنند در هر صبح سازند **ق** صید در با کردن
 مشروطات وی هشت است باید که طالع بر وجهی باشد

یا مقارنه سیر هلاکت **نفاذ** که قهر در بروج ثابته بود که کار
 برادر نرود و اسپ سبقت نکند **قن** اسپ امر با صفت دادن
 ستر و طاق و بی درواست **۱** باید که قهر در بروج منفعلیه باشد **۲**
 باید که ماه سعدین متصل بود و اختر از باید کرد از بروج قهر
 و بودن او در بروج ثابته **قنا** طرح عداوت و نزاع اهل دنیا و شرکات
 و بی بیخ است **۱** باید که طالع بروج سخاکی باشد و بجز ترا ذکر بروج
 الطلوع باشد **۲** باید که صاحب طالع مخصوص بروج النخسائی
 باشد **۳** باید که ماه میان زحل و زنب باشد و اگر از طالع ساقط
 باشد بهتر بود **۴** باید که قهر در او یاد باشد **۵** باید که قهر از
 سعدین منصرف باشد و بجز متصل و از اعداد این شرایط
 اختیار کرد **قیف** نند بر نهادن و در جسد او کتف اگر کتف
 که خوبین در آن مند بسالمت نماید باید که قهر در بروج سعدیه
 باشد و سعور و بیکو حال و اگر خواهد کرد بر نماید و در بروج و عینا
 او قهر در در لو باید متصل بزرگ و اگر خواهد که هلاک شود **۶**
 باید که قهر در آمد یا عقب باشد متصل بقابل و بجمع بروج
 تا کتف مطلوب بود بوقوع الحامد **۷** و فی الجمله آنچه در بروج
 میخورد از سعادت و بخت قهر و ثبات و انقلاب و صعقت
 و نظر و بسعور و بخت بر همه میراست **قو** طلب صلح کرد در شرکات
 و می شنود است **۱** باید که خداوند خاندن در از در هر بدست
 و نسد و بسو طالع اخذ **۲** طالع نازیر بدست و نسد و بسو طالع
 نالی عشر باشد و مقبول بود از او و سعور بود در جای خود

و باید

۱ باید که سعور در او یاد باشد و بجز از پیشان ساقط و باید که
 که قهر در او یاد باشد یا مایل الود و سعور و مقبول در هر دو بروج
 خداوند خاندن قهر قوی حال **۲** باید که ناظر بقهر بظن وجود **۳**
 باید که در هر طاق و قهر و حمل و میزان باشد و انصافش بیکو از
 سعدین و لکه هر دو بود بهتر بود و اختر از باید کرد از بروج
 و مقابله بخسین با قهر و لکه نظر بدست و نسد و بسو طالع
 باشد و البته قهر از سعور سعور باید کرد تا صلح با تمام رسد
 و این مقاله بر لفظ صلح با تمام رسیده اصل الله خالتا و الحج
 بالسعاده اما لئانه منسرا للمارب و المتاصد فی المطالب
خاتمه در بیان اختیارات منفرقه و این خاتمه مشتمل است بر
فصل در بیان اختیارات بر اتصال قهر بکوکب
 در بروج و قبل از شروع مبدی و بیکو که کتف و اصل قان
 السید بن محمد بن عبد الجلیل سجری روح الله رحمة الله علیه
 اختیارات را بر سیزده وجه مرتب کرده اند و است شمس و جبر
 طرف سعادت و شمس در طرف شمس و بیکو وسطا شستن
 وجه که طرف سعادت است **اول** سعد و آن عامر بود برای
 جمع امور و نسیاسته باشد هم احسار است **دوم** مختار و آن
 شناسیه بود از برای بعضی کارها و در بعضی **سوم** محقق
 و آن فرود از مختار باشد **چهارم** جید و آن در سعادت نازل
 تر از محمود بود **پنجم** صالح و آن فرود تر از جید باشد **ششم**
 فراغ که در آن وقت فراغت بهتر و این مرتبه ادنی مراتب سعادت است

مقاله آفتاب	مقاله زهد	مقاله طهارت
حذر کند از دیدن سلاطین و جلالت از دنیا	صالحیت برای خیرین کثیره و چهار ماه	صالحیت برای منظره و محاسبه و شکر
حذر کند از حضورت بازنه	خیز است برای روح و نقل و تحویل	همان است برای روح شاید بخار و محاسبه
حذر کند از مناظره و سواری و حضورت	خیز است برای روح و نقل و تحویل	صالحیت برای ابتدا و تعلیم و نقل و تحویل
فاسد است برای آفتاب و سفر و نقل	هر لحظه برای خیرین و بهای سنگین	صالحیت برای صید دریا و شکار سواری
مذموم برای نقل و حاجت از مملکت	خیز است برای سفر و خیرین کثیره	همه فایده ندارد
مخوف است برای روح و شکر و خجارت	صالحیت برای روح و شکر و خجارت	با کیفیت برای تعلیم و شکر
مکره است برای این راه امور	صالحیت برای صیانت و نقل و تحویل	صالحیت برای مناظره و شکار و مملکت و طریقت
حذر کند از سفر و دار و خور و خجارت	خیز است برای سفر و دار و خور و خجارت	صالحیت برای معامله دار و خور و خجارت
با کیفیت چهار بابی خیرین	صالحیت برای شکر و خجارت و نماز و تعلیم	مانند است برای خجارت و خجارت و نماز و تعلیم
شاید خراب کرد باها	صالحیت برای عمارت و خجارت و حرکت	بسنده نیست
شاید و برای کرد	صالحیت برای عمارت و خجارت و نماز و تعلیم	با کیفیت برای تعلیم
حذر کند از نفس و کثرت و حضور کردن	صالحیت برای حجامه و سفر و شکر	با کیفیت برای سفر و شکر

مقاله زهد	مقاله مشرب	مقاله مزاج
مذموم است برای سفر و حاجت از ابتدا	خیز است برای سفر و حاجت از ابتدا	صالحیت برای سیاحت و امور مسرعه
جید است برای شاه بخار و شکر	سعد است برای خجارت و ابتدا	حذر کند از سفر و ابتدا کارها
سنوده نیست	جید است برای عمارت و شکر و صلح و ابتدا	صالحیت برای سیاحت
حذر کند از سفر و شکر	خیز است برای سفر و امور خطی و ابتدا	حذر کند از سفر و نقل و تحویل
مانند است برای امور مملکتی	خیز است برای عمارت و شاه و خجارت	حذر کند از سفر و پاک نیست با شکر کاری
با کیفیت در عمارت و شکر	جید است برای سفر و خجارت و خجارت و اول	حذر کند از شکر
با کیفیت در بنا و مساجد و عمارت	جید است برای شاه و شهرها و عمارت	همه کار نشاید
صالحیت برای دار و خجارت و عمارت و کارها	خیز است برای سفر و شکر	سنوده نیست سفر و شکر
سنوده است برای اعمال و صلح	خیز است برای کارها و صلح	صالحیت برای خریدن انسان و عمل اسلحه
مانند است برای عمارت و صلح و عمارت	خیز است برای خریدن صلح و عمارت	صالحیت برای صلح و عمارت و کارها
با کیفیت نباید نمودن شکر	خیز است برای سیاحت و خریدن	حذر کند از ابتدا
جید است برای صلح و مساجد	خیز است برای صلح و صلح و شکر	با کیفیت حاجت از مملکت خوانستن

تصمیم

مقایسه شمس مقایسه زهره مقایسه عطارد

صالحیت برای کسب کردن	مختار است برده خوردن	مختار است برای تعلیم و علم
و مکر و حیدر و کلاه ایامی	و طاعت از بهر آن و طاعت	و است در امور
جذب کردن از ترویج	مختار است برای ترویج	صالحیت برای صحبت
و است در امور	و حسن تعلیم و تعلق	و تعلیم و تعلق
شاید مکر و کلاه ایامی	مختار است برای شکر	مختار است برای اندام
و ترویج و اندام کارها	و صیقل و ترویج	
شاید مکر و کلاه ایامی	مختار است برای سخن	مختار است برای سخن
و صیقل و ترویج	و صیقل و ترویج	و صیقل و ترویج
شاید سیاست برای بیان	مختار است برای سخن	مختار است برای سخن
و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی
نشاندن اینها کردن	صالحیت از برای شکر	صالحیت برای شکر
کارها و مکر و کلاه ایامی	و ترویج و تعلق	و ترویج و تعلق
شاید علم است برای تعلق	صالحیت برای تعلق	صالحیت برای تعلق
و تعلق و تعلق	و تعلق و تعلق	و تعلق و تعلق
شاید علم است برای تعلق	صالحیت برای تعلق	صالحیت برای تعلق
و تعلق و تعلق	و تعلق و تعلق	و تعلق و تعلق
شاید دین کردن	مختار است برای سخن	مختار است برای سخن
و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی
نهادن در مسافرت	مختار است برای سخن	مختار است برای سخن
و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی
شاید دین کردن	صالحیت برای سخن	صالحیت برای سخن
و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی
شاید با کسب در راه	مختار است برای سخن	مختار است برای سخن
و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی	و مکر و کلاه ایامی

فصل در اختیارات

در اختیارات نفع از قهر بر بروج ایضی عشره یعنی که خلی
 السیر باشد و اختیارات بر حالت قهر بر بروج و چون اختیارات
 بر اتصال بکواکب دانسته شده نشاید که قهر بر بروج ایضی عشره
 اتصال نباشد و در آن حالت اختیاری ضروری نباشد پس باید
 که آن نیز دانسته شود تا در وقت اختیار مضطرب نگردد و دیگر
 قهر ایضا کرده حال است و در هر حال کسب را نشاید ازین
 دانستنی است اما بودن قهر بر بروج خلی السیر هم حکم میسر می
 درین باب جدول آورده و در این اثنا عشر و هوهیذا

جدول اختیارات علی کون القهر بروج خلیا غیر السیر

۱	میان است برای خور و داشتن و حمار و قهر و طلب با کسب کردن
۲	صالحیت برای خلوت و فراغت و سکون و لهو و طرب و شرب
۳	با کسب است بجهت امور بدین و کتابت و اشتغال و شرب
۴	میان است برای ابتدای طلب حاجات و مهمات و مسوکان
۵	صالحیت برای حمار و قهر و سخن برداشتن و ظرافت و با کسب
۶	صالحیت برای جامه دیدن و بوی شنیدن و شرب خور و تعلیم
۷	صالحیت برای طلب یافتن و راحت و عزت و بیاری و ذرکت
۸	میان است در خوردن و دیگر کارها را بخیر است
۹	صالحیت بر یافتن چهار با آن و فراغت و با کسب مسوکان
۱۰	مرد و راست برای ابتدای طلب کسبها و در فراغت طلبی
۱۱	جد است برای فراخ و سکون و خلوت و شرب خوردن
۱۲	با کسب است در سواری و حرکت و طلب راحت و آسایش

لبیدی	
ماه جوز در این ماه کاردان است	حاکم بودید از خشت و سید کردید
جادوی و ساحری را با خدای زنیاه	میسز در خاصه عطار در این ماه باشد
نیک باشد نیک و عدل و قصد را	بدر نماید در زشتان و عدل و قصد
الدول	
ماه جوز در این ماه کاردان است	از راه کشت کار بستن میناق و عهد
نیک باشد نیک و عدل و قصد را	نقد دهند و خرید را نشانی در وقت
حصنها و قله ها باشند در روز شرفی	لیکن قتل و قصد و تر و زرع و شرفی
الموت	
جوز در این ماه کاردان است	ضد کردی دست راوی ای از این خون
دعوت که نیک باشد و دید از این	کوی هر چه خاک بودید از این
هم با او هم کلاه و هر که هر چه	و آنچه درین باشد و از این
و هر درین نام کفته و بسیارها واقع شده است و محبت	حفظ نظر بر دارد که اجسرها را در این
حاصل	
ماه در چلی غلجه نیکو در آن	شاید سفر و تجارت و قصد نیکو کار
زیر نه زنی خله از کان حاجت	دار و سخن و ز و مکن ناک مدار
تور	
ماه اندر تور عقد و شرکت را نکند	مجانا آنکه متر امیل بدوست
انکار از اعمت و عمارت بد نیست	در خط مزور و مصداق است و دوست
جسوزا	

مهر در جوزا

ماه در جوزا به بیشتر کار هر وقت	و زاهدان و حاجت دل را بدوست
زقن سوی دیوان و کتابت است	فی الجمله بنا نهادن و قصد خلقت
سردان	
ماه در سردان نقاشی در پرباید	و زمین سفر کوی میارون آمد
جوهر جوی و جامه و شو شادان	زهار مننه بنا که نیکونه آید
اسد	
ماه در اسد اولی بود انشک کای	بالی نزلون حاجت کان داری
بنیاد افی بر این کوی آید کرد	نزد و ختن و معامله بکداری
سنبیله	
در سنبیله ماه را جوهر خنار بود	کاری که کنی عظیم و محبت است
تعلیم و خط و عمارت و نیز کوی	نزد و ختن و کداری است
میدان	
ماه در میدان خلوت و عزت با	و زین سفر کوی نیکو شایند
تعلیم و آب و وقت نصیب و کوی	رو چن مکن که خمد و کداری
عقرب	
ماه در عقرب جوهر مکن و در خوی	بر زمین خود مکن سخن و سخن
دندان نوبت حال حرب را کوی	نفسار حد کوی تر و بی و سفر
قویر	
ماه اندر قویر صد کداری در	انکه که نیکو است و ناسپ است
بس حاجت خله از نضاه و طلا	دار و سخن و جان سک بای بی
جیدی	

ماه اندر چندی از تجارت میگزین
وز به مستقر بریده میگزین
بسیار شکر و در هر ساعت آفرین
حاجت مطلب را بر سر خویشین

دلو

ماه اندر دلو نیک اندر خجیر
و آنکه آه نهادن بناهای آ
نیزه حریم را از روز هفتاد و نهم
ترویج و سفر مکن شنوین بکنیم

حوت

ماه اندر حوت جسد فرقی و سخن
لوفوش و تجارت کن و کن عازم
دار و خور و بس حوض کن آب براد
از همدی و تمامه کار را بشود کرد

اما حکایت قدر این مین در عهد وی نهاد شده و از اعمال آنجا در هر
حال شاید آنچه نشاناید مذکور و مسطور شد و هویدا

نیگست بنای مساجد و مواضع عالی و ترویج و بناکت و بیع
و تجارت هیچ کاری را نشاناید الا هلال دشمن و خردی
اندر و دار و خور و بی رفتن
نیگست دیدار

زهاد و معاد و سفر و حج و خیرات و صدقات و غیر آنکه در
هیچ کار را نشاناید الا ساختن مسومات و مکر و صید و هلاک
اعدا
نیگست خاوت و حمار زین و تجارت و مالک

و عقاب
نیگست استخام و زینت و طاف
و ناخن گرفتن و تماشا
نیگست دخیله نهادن

و کارهای نهانی و مکر و عذر و یکن ساختن و کزین
بدست طلب حاجت و تجارت و نقل و تحویل نیگست
خلوت و سکون
نیگست ترویج و ضیافت و تماسا

فاندا

و ابتداء کارها و نقل و حرکت و سفر
و استخام و خاوت و از فرا و قصد دشمن و دیگر هیچ کار نشاناید

طریق ریتز نیگست سفر و توییدن و پیوستیدن و صحبت اکابر
و تفریح و تماشا
نیگست دیدار سادات و قضاه

و علماء و ترویج و اکثر مهلات خیر
هیچ کار نشاناید
الا نقل و حربه و غارت و ظهار و عداوت
فراغت

و خلوت بیشتر
در ساز اختیار است بحلول
قرینه نشاناید بلا کلام باید این صناعت را برین اختیار اعتماد
تمام است و حرق قرینه یکی از زمانه نیست هشتاد که انباشد

مهر و نشاناید و کاری را نشاناید بنویسد و اگر درین باب جدول
نهاده اند و حاکم میسخری نیز در یکی از کتب خود آورده
و همان مراتب مذکور را مری داشته و بدستوری که ایشان
ابرا در کرده اند بعینه نقل افتاد و هویدا

و حاکم میسخری نیز در یکی از کتب خود آورده
و همان مراتب مذکور را مری داشته و بدستوری که ایشان
ابرا در کرده اند بعینه نقل افتاد و هویدا

و حاکم میسخری نیز در یکی از کتب خود آورده
و همان مراتب مذکور را مری داشته و بدستوری که ایشان
ابرا در کرده اند بعینه نقل افتاد و هویدا

تفہ جدول اختیارات المدکورہ

فروغ	صالحیت خریدار مستور ہوسواری کردن و میانه سفر و حرکت و جندہ کد انہتر حرکت
الراس	صالحیت ہارہت زمین خریدن صنایع و دواب و شرکت و میاتہ است سفر و حرکت و برد خریدن
المن	صالحیت دار و خوردن و خوردن سفر و خوردن و خوردن و شرکت و جندہ کد از تروج و خوردن و خوردن و خوردن
شرب	صالحیت شرب دوا و خوردن زمین لشکر و میاتہ است سفر و خوردن سفینہ و جندہ کد از تروج و خوردن و خوردن و خوردن
دھشتا	صالحیت استقامت و ہول فرستادن و بردہ خریدن و بنا و خوردن کشتن و جندہ کد از تروج و شرکت و شرکت
سینکسا	صالحیت دار و خوردن و خوردن نہادن و سفر و حرکت و شرکت و خوردن کشتن و جندہ کد از تروج و خوردن
فروغ	صالحیت استوائ و طلب کارہا استوائ و تروج و مواہلست و شرکت و دار و خوردن
الراہ	صالحیت تجارت و دار و خوردن و میاتہ است سفر و حرکت و جندہ کد از تروج و خوردن و خوردن و خوردن
دوس	صالحیت استوائ و دار و خوردن و میاتہ است سفر و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن

تفہ جدول اختیارات منازک بجدول استاد

ابو و بخازن بیرونی بدانکہ اختیارات منازک بر مذہب حکماء و فرہنگ است و صائبان نیز بران ووند و کجہ ملوک و شایانہ و کابن باشد بلکہ کاز خلیفہ بدان محتاج باشد بر منازک بنا کردہ اند و حکماء صائبان نیز بران ووند است کہ در ہدیت عمر خویش از منازکین بکلی استخوان کردہ شد اکثری مواخر قول ایشان آمد و درین باب استاد ابوہریرہ بخاندک نہادہ و او را از چہائی رواست میکند از حکمای ہند در بیان منازک و نسبتی ہر منازک بکوی از کواکب سبعہ سیارہ و حکماء ہر یک و استاد در ہستی درین باب مبالغہ بسیار کردہ است و ہر چہ استاد و صنعتی ہر چہ آن کو بکسی را باوی بحالک و مخالفت نباشد و جدول اینست

نری	نری	نری	نری
سماک	شرطین	نریا	عقہہ
ذراع	صرفہ	اکلیل	طرفہ
بلدہ	مقدم	جیمہ	قلب
ذراع	شولہ	بلع	موض

نصابہ نام

منازل خلیج چون ماه منتری ازین چهار منزل که منسوبست برخل
 در آید برهانی بود بجز وقت باد شاه رفتن و جامه بدو پوشید و زانجا
 جد و دیدم چهارم کردن و از میان شرف صدر کند که خرفستان
 نامزمان آید و در خنق والدین نوند و جری و عاریت بکسو
 تیار داد که بدست سرآید و ترک شکر آید که در اما اگر خیزی
 کو کرده باشد طلب کند که چون ماه بدین منازل رسیده بود
 باز بماند منازل ششتر چون ماه منتری ازین منازل مشغول برسد
 مختار است خدمت ملوک و طلب حواجج از ایشان و مستوره است
 بر سر مالک مستور و در جهت نشاندن و کشت کردن و بر اعیان
 دادن مستوران و بر و انبوه حریب کردن و زینت دادن و تهیه
 کردن طعام در خانه خویش منازل مرغ چون ماه منتری ازین منزل
 مرغ رسد مگر و بود خدمت بادشاه و طلب حاجت از ایشان
 اما هر چه تعاقب مصالح و ارباب آن دارد آن خریدن و فرقی
 و ساختن روا باشند و مستوره بود بحریب رفتن و قصد صلاح
 کردن و کارهای سخت بدیش رفتن و پیشک آردند و بر اعیان
 مستوران فرمودن و قصد حجامت و فتشکین مثال و کسب کرد
 و جامه بریدن و پوشیدن و ناخن جیدن و سر شستن منازل
 آفتاب چون قمر یکی از منازل آفتاب بود مستوریده باشند
 خدمت ملوک و سالطین و حاجت خواستن از ایشان و بر و
 کردن آب در حرمها و رعایت کردن و در جهت نشاندن
 و ناخن جیدن و بر و انبوه بصید رفتن و مناظرت کردن

منازل

منازل خره مذهب حکمهای جدا است که هرگاه که قهر
 در منزل از منازل خره باشد چون باد شاهی بر کسی ملک نشیند
 آن باد شاهی را دوای و قتل باشد و مدتی در آن بماند و بعد
 خوشن میسازد بود قهر و بریدن و پوشیدن جامه و فرزند
 همالو سپردن و حذر باید کرد از رسیدن و قتل و علمای ایشان
 گویند هرگاه که سال نوبت شود و ماه در یکی ازین منازل باشند
 اگر در آن سال جنگی افتد ظفر مشرک آنرا بمانند و این حکم
 محسب است منازل عطارد چون ماه در یکی ازین منازل عطارد
 باشند و او بر خریدن و فرقی و صلح و حریب کردن اینیدن
 آن و دیگر آنرا بر رفتن و صلح کردن و فرزند بکشد دادن
 اگر کسی در حق کسی افتد خواهد داد دردی در ظاهر آورد
 درین وقت بقتل خود رسد و حذر باید کرد از بریدن
 و پوشیدن جامه و بنا نهادن که گفتند چون ماه در یکی ازین
 منازل باشد و کسی بنا آغاز کند هرگز در آن نشاندند و اگر
 کسی حاجت دارد در خر دروغ او را بطلوب نرساند اگر کسی را
 درین وقت با آزارت نشیند مدتی در آن بماند و کسی او را
 ناسازی مکرده نتواند رسانید منازل قمر چون ماه در منازل
 خورشید باشد هیچ کار مستوره نبود و این بجان میکوبد اگر
 چه ما را خصیفت آن معارض نیست که از چه وجه نور و این
 منازل کرده اند و لیکن چون در علم نجوم امثال این
 بسیار است چون حال صد و دو و چون بهیچان و نافع نیست

و ترتیب را با ایلام و المساعات و غیر آن و این جمله را از هر
ظلم است از کما یفودن هیچ وجه روی ندارد و آنچه
است که البتہ خواصه نصیر الخ و اللدین در منازل شخصی و فرود
که از منازل کبریٰ جز برین در جای کجی نخل است همانست
که گفتیم خانک سوله و اخیبیه و صرم و صرغ و دروان
و بلده و خارج و اکلیل و نایب و نایب و نایب و نایب
که بر حقیقت آن و قوی حاصل نیست **فصل پنجم** در بیان
اختیار از منازل جمعیت فتح قلع حکم ما این معنی را
استخراج کرده اند و بیشتر نصایف اختیار از این جنگ
بنا که نخل و مرغ و آفتاب مناسب در نزد کوفتین شهرها
و کشتادن حصارها و قلعه ها و منازل قریب است که اند
بعضی را خارج نام نهاده اند و بعضی را داخل بنا می درین
دایره خ و در آن کلاک می گذارند و در این ه اینست
شرطین بطین قریباً در آن هفت هفت
ذراع نثره طرفه چهار زره صرغ
عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب فتوله
نعمانی بلن ذابح ملع سعود اخیبیه مقدم مؤخر رشتا

بجای

در حقیقت باید که از این سه خانه کوکب که گفتیم با بیشتر ناظر
باشند بدین منازل داخل و باطالع وقت حرب کردن برین
که یکی از این منازل داخل در وی باشد البته ظفر در جانب
شک و بیرون باشد و راهل قلعه نصرت یا مند اما اگر
یکی از این سه کوکب ناظر باشد بمنزل خارج باشد باطالع
وقت حرب کردن برین بود که یکی از منازل خارج در وی باشد
کلاک کند بر آنکه ظفر بر لیل حصار بر باشد و چون این حال
موجب است پس چنان باید که درین باب ملاحظه نماید کرده
آید تا موردی بصواب شود و الله اعلم **فصل ششم**
در بیان اختیارات منازل را اول الحکم از برای هر دو
امام علامه فخر الدین محمد راوی قدس سره در کتوب آورده
که این اختیارات منازل از کتاب سنو لها که از جمله سولات
حکیم هر مسل است آورده شد و کجایی دیگر درین باب
دیدیم که آنرا مصنف قدس خوانند و میان هر دو کتاب در بعضی
الحکم و منازل اختلاف هست و امام کتاب استو طاس
را بر ترتیب بیارد و موضع خلاف اشکافی کد و حکم
سخنی در جامع شاهی اختیارات منازل را بر دو قول ذکر
کند یکی بر اراجه هند و دیگری قولی در هر بیوس حکم
و امام اسمعیل باختر در قول دوم را بیارد و بعضی درین
اقوال که یاد کردیم ذکر کند و ما این سخن را بر ترتیب بیاریم
شرطین و ان از اول حمل است تا در نوزده درجه و پنجاه

و یکدقیقه و بیست و پنج ثانیه و این منزلت ناری مرگ است
 و سخن حکیم هر مس کوبید که چون شهر در در و در چه باشد
 از این منزل شاید عمل محبت کردن و در مصحف قضا آورد
 طلسم و شمع و شایان ساختن و در سیور در چهار جامه نوباید
 پوشید که میوه هلاک باشد و در چهار درجه حله کند دیدن
 مالوک و سلاطین که محاطه باشد که نقض الحامد و در پنج درجه
 شاید ترویج کردن که زن و مرد از یک دیگر بخوردار شوند
 و در ششم درجه نیکست چهار پایه خرپدن و برده خرپدن
 و در هفتم درجه شاید ترویج کردن درخت نشاندن و بسیار
 نیک بود بنای نهادن و عاقبت محمود باشد و در هشتم درجه
 نشاید عقد محبت بستن و در نهم درجه حذر کند از خجالت
 و عمل طلسمات و اعمال کبیرا کوی و برای حکمای هستن
 چون ماه درین منزل باشد نیکست دار و خوردن و مستور
 محارها کردن و سفر را مکروه است در سبکی باقی مانده از روز
 دور بنوس کوبید خرم باشد در زبان شوهری برده و مستور
 خریدن و سفر کشنی کردن و سلاح ساختن و در هجده نشاندن
 و سوی ستردن و نا سخن چیدن و جامه نوبیدن و پوشیدن
 چون ماه از پنجاه تا یک باشد و نشاید شرکت کردن و میان
 کوبید حذر کند از خدمت مالوک و طلب حاجات از ایشان و درین
 وقت نفرین در طبع باد شاه پدید آید و نشاید ترویج کردن اما
 جامه نوباید پوشید البته در آن لباس جراحی برسد و با کسی

دو خط

دوستی نباید کرد که عاقبت هر دو نامحود بود **طریق** از این طریق
 است تا دست و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک
 ثانیه از جمل و این منزلت سعد هر مس کوبید شاید درین
 منزل عمل محبت کردن و بخدمت مالوک بسوسن و از پیشا طلب
 حاجت کردن و حذر کند نندازد ترویج و چیزی خریدن برای
 تجارت و نوبوشیدن **حکماء** هند کوبید نیکست گشت کردن
 و جوی و کار بزرگدن و شهر با بره ساختن دور بنوس کوبید
 نشاید از خراسان برده خرپدن و میان کوبید نیک بود
 خدمت مالوک کردن و از پیشان حاجت خواستن و با انبای
 حسن خود دوستی گرفتن و مکر هست کرده و مستور خریدن
 و هر که درین روز جامه نوبوشد اگر ماه سخن بود بسم
 بیماری بود **شیر** از این طریق است تا هفت درجه و سی و چهار
 دقیقه و هجده ثانیه از این منزلت میان سخن
 هر مس کوبید در در و در درجه نشاید عمل ترویج و محبت و در
 سید در چهار شایان عمل سعادت و دعا کردن و در چهار درجه
 نیکو باشد دود را شرف و زبانت دوستان و در پنج درجه
 نیکست ترویج و خریدن چیزی و بنای نهادن و ورث وکیل
 کردن غله و نوبوشیدن و حکماء هند کوبید نیکست
 با نر کانی کردن و سفر را میسر بود و زور بنوش کوبید حذر
 باید کردن از ترویج و خریدن دولت برده و ریاضت ستود
 و سفر را بکیم و ج باشد و نر کف و نشاید اعمال نشیند

کردن و نشاید در سخت نشاندن و کشت کردن و فرو بردن و فرو
 کوبیدن این منزل نزدیک کلانیاں منزل سعادت چون ماه
 در می باشد همه کارهای خیر را بنشیند به است از و سوسه کردن
 و نزدیک اکثر رفیق و حوایج خویش عهده کردن و دیدن نگاه
 عز و علاقه داشتن و نفع کردن و زین خواستن و برده و سستی
 خریدن و میانه دادن و کشت کردن و در زین و نو بردن و بی نشاید
دوران از زین با است تا بیست و یک روز چه و بیست و پنج دقیقه و چهل
 و دو ثانیه و این منزل بیست و پنج روز هر سوسه کردن در هر عمل تفریق
 و در شمع نشاید کردن و عذر نباید کرد در زین اشرف و اشرف
 و اعمال صنعوی و دعا و نذر و دعا و در سخت نشاندن و مالکیت
 و کمال و غلات و زرع و سفر چکای هند که بنشیند بیست و یک روز
 و زین سه ساعت و زین بنشیند و شهرها بنشیند کردن و سفر بنشیند
 مکود زلفا و زین که سفر در آن مکود و هفتاد و سه سوسه کردن
 نشاید زین خواستن که در فعل بود و سفر در پاک بسیم عزت بود
 و نشاید برده خریدن که نافع و امین باشد و ستون برار بیست و یک
 خریدن و حذر کردن از جوی و جاه و کار بر کردن و بر سخت نشستن
 و لواستن و در میان کوبید هیچ کار نشاید **هفتاد** از آن
 و بر است تا چهار در چه و هفتاد و هفتاد و هشت ثانیه از آن
 و این منزل است مرکب از سعادت و بخش و هر سوسه کردن و هر
 طلسمات نشاید کردن و در هر صفت فر کوبید که طلسمات شریف
 و عقدا الرجال نشاید و بن کوبید و در بار مالوک و اشرف

و زین

و خریدن برده و سفر و حکماء هند کوبید نشاید زین که در کوفت
 بسلاست ماند و میکن و میگو که عالم بود و بن کوبید و در بیستان
 فرستادن و لکه ماه از پنجم سال بود سفر کردن نیکو بود
 و زین سوسه کوبید نیکو بود بنده خریدن که امین و صالح
 باشد بشرطی که خداوند خاندان قدر به هیچ آتش بود و نشاید بنا
 و سفر و میهنستان و موسی ستردن و غیرا کردن اما نشاید
 شرکت با کسی که مهر باشد و در میان کوبید نشاید در بین روزها
 بیست و پنج روز هر چهار آینه و طلسمات هر که کردن و نیکو باشد
 از اعدا و عمارت و روح و سفر **هفتاد** از آن هر هفتاد است
 تا هفتاد در چه و هشتاد دقیقه و بیست و یک ثانیه و این منزل
 سعادت هر سوسه کوبید محل محبت نیکو است و سعادتی خدمت
 مالوک و اشرف و زین و میا و سفر و زین و نشاید در سخت
 و برده خریدن و کمال غلات حکمای کوبید نیکو است
 فرستادن و حصار کردن و کارهای بد طلب کردن و نشاید
 سفر و زین اعدا و امانت نهادن زین سوسه کوبید بیست
 کتی در لایف کند زین را که نفع و در سدا اگر چه در بر کشتن
 و نشاید شرکت کردن چه انسان را نافع و امین بود و سید
 کردن نیکو باشد و حذر باید کرد از زین و زین و در بیست
 را حال کردن و نو بنشیند زین کوبید باشد که هر آن جا میزند
 در میان کوبید نیکو است خدمت مالوک و طلب حوایج و زین
 نا کار و میانه دادن طلسمات و سفر و زین و زین و خریدن برده

و دستور چنانچه و فعال نشانند و اگر کسی قصد دشمنی کند آغاز
 قصد این روز را باین نهاد **دواع** از آنکه هفتاد باشد تا اول
 سرطان و این منزلت سعد همس گوید در و عمل طلسم
 و کیمیاگری و در درجه دویم سوستن خدمت ملوک و شرف
 مناسب بود و در درجه سیوم ز اعدا کردن و غلبه در وقت
 و در وقت نشانیدن و تزویج و مع و شرفی و نو پوشیدن و سفر
 و در درجه چهارم دعا کردن و تسخیر روحانیان میگویند
 حکمای هند گویند نیک باشد شرکت و در کشتی نشتن و در وقت
 گویند شاید بگرمای زمین و موی ستردن و نو پوشیدن و
 برده خریدن و مسلک کردن و سفر اما مکره باشد معالجت
 و دار و خوردن و زمین خریدن اهل روم جمله اعمال اینکو
 دارند مخصوصا طلب حاجت از اکار برود و سستی گرفتن و دعا
 کردن **نوع** از اول سرطان است تا دوازده درجه و پنجاه و یک
 دقیقه و بیست و پنج ثانیه این منزلت مرکب از سعد و خس
 و در محبت قرار آورده است که سعد طلق است شاید در
 عمل طلسمات آب کردن و نشانیدن تدبیر امور جدیت و نو
 و نو پوشیدن که سیر سوختن جامه و بن باشد و همس گویند
 در این منزلت شاید اعمال عداوت و طلسمات و دعا کردن و سفر
 و اتصال با شراب و سستی در چوای و مزه و صفا نشانیدن
 کردن غلبه و تزویج و برده و دستور چنانچه برای تجارت حکمی
 هند گویند شاید دار و خوردن و زین ساختن و سفر کردن مکر

در تلت دو مرتب میگویند و در هر سو گویند نشانیدن تزویج
 که میان خوردن و زین بفساد انجامد و میان گویند برین منزل
 نحوست غالب است اعمال عداوت و قطیعت را میگویند
 و مکر و هست تجارت و تزویج و نو پوشیدن و معالجت چهار
 و هر شای که نهند در قیامت و هر ملوک که خریدن و هر کوی
 و کز برای باشد گفته اند چون قدر این منزل باشد در سفر
 و تزویج هیچ چیز بود **طوره** از آنکه شرفه است تا بیست و پنج
 درجه و عمل و در دقیقه و پنجاه و یک ثانیه و این منزلت خس
 است و در محبت قرار آورده است که سعد است شاید در
 طلسم طبر کردن و نشانیدن معالجه و دعا و نو پوشیدن که خطر
 حراست باشد همس گویند این منزلت شاید است طلسمات
 عداوت و قطیعت را اما نشانیدن خدمت سلاطین و تزویج و
 برده که صاف و نشانیدن و زین است که نفع نیاید و در کمال غلبه
 سیر عداوت بود و نه سفر حکماء هند گویند نشانیدن سفر
 و تزویج و امانت دادن و طلب حاجت دو همس گویند نشانیدن
 شرکت که انباران بر یکدیگر سکا اند و نباید نو پوشیدن
 که بسخر شدن باشد با آن جامه و حدی که نماند موی
 داشتن و شاید جمع کردن طعام و با خنری گویند در ترکیب
 نزدیکت بنده و اهل روم گویند خنری است و هند و عرب
 در نحوست این منزلت اتفاق دارند و در میان هیچ کار آغاز
 نهند و هیچ هر روز سازند و فرمایند الا حرکت و حرب

بادشمن که ظفر باید و سفر آب و رو بود و در کجای بگر نشاید
 که معارف اند و نشاید خریدن مالوک کبی باک و کز نوده
 باشد **چهارم** از آخر طریقه است تا هشتاد درجه و میوه چهار
 دقیقه و هفتده تا نهمه از اسد و این منزل سعادت است آنست
 بحیرت از خوست و در محض قمر گوید شاید استه است طلسم
 حیات و عقارب را و نیزک باشد خدمت اسکندر و نیز چو
 و نشاید کید کردن غله که آفت بدو رسد هر کس گوید نکست
 ترویج و خریدن برده و مستور و آغاز سفر و حروب کردن حکمای
 هند گویند نشاید سفر کردن و نیز نه یوشیدن و در ترویج
 گوید که نباید که استوار ماند و اگر اساری نکند از آن رسد
 و نشاید جامه یوشیدن و موی ستر کردن و میان گویند
 نشاید دیدن مالوک و اشرف و صاحب خواستین و حروب کردن
 کظفر ابتدا کند و را باشد **پنجم** از آخر چهره است تا بیست
 و یک درجه و پنج دقیقه و چهل و دو تا نهمه اسد و این منزل
 سعادت است و در محض قمر گوید محض است در عمل تقی
 و عداوت توان کرد هر کس گوید شاید استه است اعمال محبت
 را و نکست بیوستن بخدمت مالوک و انزاف و نیز رعایت و شوق
 و سفر و اما تجارعت میان باشد و در سوین گوید نکست بنا
 و نیز کت و تجارعت و مکر و همت فرو یوشیدن و موی ستر کردن
 و میان گویند نکست دیدار بر باد نشاهدان و طلب حاجات
 و سلخین آلات حروب **ششم** از آخر زبره است تا چهار

در

درجه و هفتده دقیقه و هشت تا نهمه سنبله و این منزل خسرا
 و در محض قمر گوید سعادت است هر کس گوید نشاید اعمال محبت
 و ابتدا کارها و خدمت اکابر و ترویج و نو یوشیدن و اما نکست
 نما کردن و نیز بین باجارت سندان و رعایت و تجارعت و در کج
 و نیز نشاندن اما نشاندن زین پستان و نو یوشیدن و سفر کردن
 و در سه یک اول و نیز زین پستان گوید نشاید و امر دادن و کج
 باز آید و حذر کند از نشستن در کشتی که نکستی دهد و نشاید
 ساختن و نیز حریفان حوضه در اسد شود که اگر چه در اسد
 بود بنده بسیار حلاله و از آن جهت بیماری کشد اما جلد و شوق
 دار بود و کس را کردن نهد و میان گویند در این منزل نشاید
 جز عداوت کردن و کتاره کردن از احساس و میان صیوما
 اکابر و حذر باید کردن از نو یوشیدن که سید باشد که از سلطان
 نکستی رسد و در باشد ستور چو زین و سفر در با کردن که کج
 عظیم رسد اما در شرکت سود بود **هفتم** از آخر خوست
 تا هفتده درجه و هشت دقیقه و چهل و چهار تا نهمه و این
 منزل نیست ممنوع از سعادت و بخش نشاید در وجه اعمال محبت
 و در محض قمر گوید سعادت است و نیز گوید برای مصالحه
 هر کس گوید نشاید رعایت و در و نشاید کید که بسیر
 تلف بود از خود از حاکمهای حفره باید کرد از حروب
 و اختلاف با اعدا اما نشاید دیدار در پستان و مخالط با اکابر
 و در کج و یوشیدن در جامه نو و سفر و حریفان زنده و نور

حکماء هذرا کوبند نیکست تجارت و سفر کردن و بسلاطین و امرا و اوسل جسته و کج
از روز و بیست و نه بود زن خواستن و اسکر فستادن در روز
کوبند مکر و هست زن خواستن مکر که بیست و نه وقت بود و نیک
بود برده خردن که تا صبح و امین باشند و نشاید و امر و خوردن
و نیز بریدن و بنا کردن و نیز نیک اگر بسلاطین شدن و امری
ستر دن و طلب شادی کردن و میان کوبند درین منزل معد
بر بخش غلبه دارد بیشتر از کارها را شاد است به بود چون سوسن
دن و ستان و حاجت خواستن از مملوک و ستور خریدن و نیز نیک
و سفر کردن **سماک** از آخر عواست تا آخر برج سنبله و این
منزل محسن است و اعمال نفع و عداوت روا باشد و در حقیقت
خبر کوبند سعادت است اعمال محبت شاد هر مس کوبند خنده که از ابتدا
آن و اعمال صفت کشیدن و در کردن و بنا نهادن و بخت مسالمتین
ترتیب و خرمی و ترویج و سفر و اگر از جمله اعمال خنده که از ابتدا
باشد حکماء هذرا کوبند شایه زان نیت را نیکم کرد و بخت
کردن و امر و خوردن و خنده کند از امانت بکس سپرد و روزی
کوبند نیکست بنده خریدن که هر یان بود و در کسفی نشستن که
سلامت ماند و فرکت کردن که نفع یابد و میان آن منزل
مضمون دارند در روز اعمال قطریست و حقیقت نشاید **حسم**
از اول درجه منزل است تا در او زده درجه و بخت و بکد قرعنه
و بدست و بخت نماند و این منزل سعادت بیشتر از اعمال را شایه
و در حقیقت خبر کوبند خیر است و در عمل هلاک روا باشد درین

کوبند

کوبند نیکست سفر کردن و بسلاطین و امرا و اوسل جسته و کج
و زلفات کردن و برده و ستور خریدن و نوبت بیدن و نیز
و حصار و ابتداء اعمال حکما هذرا کوبند نیکو باشد جوی کا
کندن نعل و تحویل کردن چون دروغ و خداوندش نیک
حال بود و نشاید نین کردن دوام دادن و سفر خنک و دریا
و فرکت کردن و موی ستر دن و در موی کوبند مکر و هست تجارت
و سفر که بیست و نه غارت بود و اگر با نراید مقصود باز
آید نیز نیک اهل و مران منزل میا ک است و در بیشتر جاهت
ستوده است جوی عقده و درت بسان و بیعت کردن
و حاجت خواستن و مانند آن **دانا** از آخر عقرب است تا بیست
و پنج درجه و بخت و نیک دقیقه و در و نماند و نیز منزل
سعادت است این نیک بخیر است یا بسته است برای اعمال نیک و خند
الرجال هر مس کوبند نیک است در احوال و نشاید سفر و خنده
کند از نیز پوشیدن که بیست و نه بافتادن از جای بلند
و در و بود ساختن لاکت و حرب و تدبیر او و ترویج دو اب
و در بلا امرا و حکماء هذرا کوبند و بود نیز بهر مساحتی و
دو بشیدن و نشاید تجارت و سفر بخت کردن و نماند
دفر موی کوبند خنده که از نیز خواستن که خطر هر دن
زن باشد و نشاید سفر و بجز فرکت ساختن که نیک دیگر
متمم دارند با خنزه کوبند بخیرست برین منزل غالب است
رو میان کوبند خدمت مملوک نیکو باشد و ترویج بسند

بود و نرفی با رسا بود و مکرر و در اند برده و مستور خریدن
اکلیل از آخر زمان است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه
 و هفده تا نهمه از عقرب و این منزل محفل است هر مس گوید
 نشاید در زمانه کاه که در آنجا اعمال هیچ گاه و اینکو
 نسبت مکرر و خوب و عداوت و حکماء هندا گویند
 نیکست چهار پایه خریدن و زویر می خوریدن بسین و در شهر
 شد زویر هوس گویند نشاید با کردن و بدوستی کردن و معانی
 ساختن و بار خوریدن نشاید بنشینن کاهل او را ملا نگیرد
 و نشاید شرکت کردن و موسی ستردن و وصاف گویند که این
 بغایت محفل است از جمله اعمال حذر اولی باشد **قلب** از این
 اکلیل است تا بیست و پنج درجه و بیست و یک دقیقه و سهیل
 و در زمانه و این منزل نیکست در وجه کارها شیر توان کرد
 و عقد اللسان و نیز نجات محبت را نشاید بسته است و در محفل
 فیه می آورد که این منزل برای عقد شهوت نیکست هر مس گوید
 نشاید سفر و کارها از رعیت و از نداء اعمال و طلب حاجت
 و خریدن برده و در وایب و حکمای هندا گویند نیکو بود نمازها
 و عبادت زویر و بسین الوها و سفر کردن بحاکم شرف و زویر
 گوید اگر ماه ماهی بود و زمین خواهد آن زمین را بگوید نشاید
 بنده خریدن اما نیکست در کشتی استسور و در امر و خوردن
 و درخت نشاندن و نشاید شرکت و موسی ستردن و در میان
 گویند نیکست و بدام هواک و انباری و نو بو میدن و دوستی

کندن

کردن یا اکبر و حاجت خواستن **سول** از آخر قبل است تا چهار
 درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه از قوس و این منزل معدا
 آفتاب بخیر است در محفل فیه گویند نشاید بسته است بر طلسات
 و عمل قسح و اعمال کجی که هر مس گوید نشاید کرد
 دهقان و نشاید سفر و تزویج و خریدن بنده و حذر کند
 از نو بو میدن که بسید تیب معلق باشد حکماء هندا گویند نشاید
 شهر را حصار کردن و یا اعدا محاربه کردن و سفر نیز نشاید
 اما امانت نهادن نشاید زویر هوس گویند حذر کند از سفر
 در با که خط کشتی نشسته باشد و از خریدن دواب که نیاید
 در میان گویند علی الاطلاق نخوردن در جمله کارها و اولی
 است که در پی روز مهی است و هیچ هم نیکند و از ابتدا اعمال
 پر حذر باشند **نعل** از آخر شوله تا هفده درجه و هشت
 دقیقه و سی و چهار ثانیه و این منزل سعادت هر مس گوید
 نشاید بسته بود بدوستی کردن و عمل نیز نجات محبت و ابتدا
 آن و در عا کردن و زراعت و تزویج و بنا و زینت کردن و نیکو
 باشد محاربه با اعدا و آغاز کنند طفره باید حکماء هندا
 گویند مستور خریدن نیکو باشد و سفر میاید بود و زویر
 گویند نشاید شرکت کردن و نشاید مستور و نو بو میدن و زویر
 گویند هر کاری که پیش گویند عاقبت آن محمود باشد **بل** از این
 فعاید است تا درجه اول جدی و این منزل محفل است هر مس گوید
 نشاید بسته است کارها نیز را که موردی باشد بنسازد و مضرب

و نشاید سفر ترویج و مزایعت و دعا و بخا لطف با کابر و صدق
 کند از نو بنویسد که موجب هلاک و نیکو بماند حکمای هند
 گویند نیکست بنام اسحاق و ضیاع و در باب خریدن و میانه بود
 ساختن و نو بریدن و سفر و در هر سو گویند میانه بود برده
 خریدن و اگر خریدن باطلان دهد یا شوهر او برسد این امر آن
 شوهر نکند و شرکت نشاید اما در آخر میان شرکاء مضار و بیاید
 آید و اگر کسی بر طریقه تجارت سفر کند باز کردد و اگر بهیچ
 سلطان بیرون رود هیچ چیز بد و نرسد و بشقاوت قوت یافتن
 و در میان گویند در هیچ کار و رواند از کار عمل که از وضعی
 برسد **دفع** از اول حد است تا دوازده درجه و پنجاه و یک
 دقیقه و بیست و پنج ثانیه و این اطراف است هر یک از سعد و نحس
 و در بعضی فرمودند محسّر مطابق است هر سو گویند نشاید
 اختلاط کردن باد و مستان و مزایعت و نشاید سفر و نو بنویسد
 که به جرات باشد حکماء هند گویند نیکست در زمین و زمین
 ساختن و در هر سو مذکور است از زمین و زمین و زمین و زمین
 نشاید ترویج که بعضی از اجتماع مفارقت آید و اگر بهیچ آید
 مرد بدین راه یک سال میبرد یا بر بدترین حال جدا شوند
 و زن بفسق و فحش میل کند و جند کند از بنده خریدن
 بر خداوند بیرون آید و اگر بیای بود و نشاید شرکت کردن
 و در کشتی نشستن بسلاطنت مانند اهل کسبی از اعتقادات
 رنجی تمام رسد و در میان گویند هیچ کار افشاید و خود کند

از جمله

از جامه نو بنویسد که البته در آن جامه او را جراحی رسد
 با خری گویند بکرات خریه افتاده است و بیان واقع است
دفع از خریه است تا بیست و پنج درجه و چهارم و در دقیقه
 و پنجاه و یک ثانیه و این منزلت است از سعد است و بیست
 اعمال قطعیت و عداوت را نشاید و در بعضی فرمودند همه
 اعمال خریه را نکند هر سو گویند بخار است و عداوت سلاطین
 بیوسق و مزایعت و نو بنویسد اما نشاید ترویج و بیع و خرا
 و شکست عداوت هند گویند نیکست مناظره کردن و وصیه
 بسلاطین بر داشتن و محاکم کردن و بر هر سو اینها افشاید
 امانت سپردن و سفر کردن مگر در نیت دور و نزدیک و هر سو
 گویند بدست ترویج که زمین و شهر ستم کند و زود میان ایشان
 جدا می آید و نشاید بنده خریدن اما در کشتی نشستن و کشت
 کردن ستوده است و میان گویند هیچ کار افشاید الا سفر
 کردن و ملوک و تیرا فرادیدن **سوره** از خریه است تا هشت
 درجه و بیست و چهار دقیقه و هفده ثانیه از اول و این منزل
 سعادت است بیشتر که اگرها را بسندید شده هر سو گویند
 نیکست سفر ترویج و نو بنویسد و مزایعت حکماء هند
 گویند نیکست لشکر و طایفه فرستادن و دار و خویش
 و میانه بود سفر کردن و بدست تجارت و بیاعت و ترویج
 و جامه بریدن و نو بنویسد در هر سو گویند نشاید ترویج
 و شرکت و امانت نیکست بنده خریدن و در میان گویند همه

کارها را کرده است چون خدمت ملوک و اکار بود دست آورد
 دطاورد و دستخیز کوفتی و سفر بوی و زراعت و ترویج **انجبه** از آن
 سعواست تا بدست و یکدرجه و بیست و پنج دقیقه و مجهل
 و دو ثانیه و این منزل محسوس است هر مس کوید هیچ کار باشد
 الاعمال تیریب و قهر و در محسوس قهر کوید شاید مصالح کردن
 و اعمال محبت از این نیست حکما هندا کوید نیست چنانکه کردن
 و شهر را صفا ساختن و رسوایان فرستادن و سفر بخایف قبل
 کردن و نشاندن ترویج کردن و ترویج و تجارت در هر سوی کوید
 نیست بنده سخن و بنا نهادن که بسیار استوار آید و هر کس
 نشسته و نشاندن ترویج که مفارقت افتد و چند کند از شهرت که
 زبان رسد و میان کوید که این منزل بغایت محسوس است و هر
 او مدوم است هیچ کار باشد فرج **مقدمه** از آنست
 تا چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه از جنوب و این
 منزل سعواست و در محسوس قهر کوید محسوس عمل بد اوی
 را نشاید و مس هر مس کوید ابتداء آن و تدبیر صنعت و مواعظ
 کلیه و ترویج و سفر و تدبیر حرب و نو پوشیدن حکما
 کوید نشاید کارها و خیر کردن و سفر رفتن مکر در نزلت اول
 روز نشاید دار و خور دن در هر سوی کوید نیست بنا نهادن
 و برده خریدن و سفر در با و ترویج و شهرت و میان کوید
 منزل سعواست و مبارک جمله اعمال در دستوره بود
 با خیر و کوید حکما که در هر حد حضرت الله اوله بودند در نیا سه

منزل

منزل آخرین اجازت ندادند که جامه بردی و پوشیدن فرج
مقدمه از آنست تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی
 و چهار ثانیه و این منزل سعواست هر مس کوید هیچ و در محسوس
 قهر کوید سعواست هر مس کوید شاید حرب و دیدار ملوک
 و سفر و زراعت و نو پوشیدن و نشاندن ترویج و بیع و مستری
 و کمال خلاقیت به بسم تلف است و حکمای هند کوید شاید تجارت
 و دار و خور دن و دهقانی و مبارک است سفر مکر در تلف دوم
 روز و چند باید کردن از و دعوت نهادن و وار دادن و سفر
 در یاد فر هر سوی کوید هیچ کار باشد در این منزل و میان
 اعمال قطعی و عداوت روادارند و در سفر و نو پوشیدن
 و نو پوشیدن میا لغزه نماید **مقدمه** از آنست تا هشت دقیقه
 و سی و چهار ثانیه و این منزل سعواست هر مس کوید هیچ اعمال را نشاید
 چون سفر و زراعت و ترویج و نو پوشیدن و ابتداء آن و دیدار
 انزاف حکما هندا کوید نیست بازرگانی کردن و ترویج
 و دار و خور دن و کار دهقانی ساختن و مبارک است سفر
 مکر در تلف دوم از هر دن و نشاید اصافت نهادن در هر سوی
 کوید نشاید بنده خریدن که در هر زمان و خشمگین و بزرگ
 مندش بود و شرکت کردن در اول نیک باشد و در آخر نپاه بود
 و میان کوید منزل سعواست و مبارک هر کارها بنویسد
 از خدمت ملوک و انزاف و طلب علم حاجت ایشان و برده
 و مستور خریدن و شکر کردن و جوگان زدن و حصارها

جدول اختیارات علی الدرجات

درجات	تکلیف	تکلیف	تکلیف	تکلیف	تکلیف	تکلیف
۱	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۲	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۳	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۴	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۵	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۶	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۷	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۸	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۹	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۰	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۱	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۲	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۳	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۴	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۵	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۶	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۷	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۸	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۱۹	ح	ح	ح	ح	ح	ح
۲۰	ح	ح	ح	ح	ح	ح

فصل هشتم در اختیارات درجات مخصوصه که یعنی
 قصر اول بر شمرده است و گفته که چون سعود
 بدین بروج رسند قوت آن درجات در آن اختیارات
 زیاده شود و جزو محوسم بدان رسند فساد
 زیادت کنند و جزو این درجات
 محسوس باشند و از سعود دورتر و از او در
 اعمال دیگر کار دارند و آن درجات نیست

فصل نهم

۱	ابتداء کارها	اختیارات با آمدن
۲	وتراعت	کواکب در حد و دیدن
۳	کتاب فضیلت سلطان	بر آنچه که در گوش
۴	کنده جوی و کارز	مالی هر روز آورده است
۵	امرو بخ	واو آن وقت باشد
۶	معالجه سماران	که نیک حال و فقری حال
۷	مخارت و دوستی	باشد و از آن شهادت
۸	خلاف و عصیان و حبس	بود در طالع و ماه
۹	سمن	و سهم سعادت اما
۱۰	کار برداشتن کار سلطان	
۱۱	امدادن و امید داشتن	
۱۲	ظفر جستن بر خصمان	

جوف بد حال و محسوس بود باید که بر هر یک کند ازان
 کارهای که ذکر کرده میشود و از جمله حدود
 این اختیارات را برسد و در هر آن نهادند و اگر در کف خود
 نوشته و جدول ساخته و درین فصلها از آن بنده که در طالع

فصل هشتم

فصل نهم در اختیارات ایام فرس بد و بد نوع

اول منقول از امام سابق جمع فرس محمد
الصادق علیه و علی امام الحقیقه و السلام
این مباح بسیار معتبر است و جسد و له نهادم
و تمام وصفت هر روزی و آنچه شاید
در و آنچه شاید ثبت کردیم و هر چه

نام خدای است	درین روزها دم و حواس می رسد عاریت برسد دنیا و نوبت میدن و در و در هر وقت و در و در هر وقت و در
روزی مبارک	بسیار کارها شاید شکرت و خجارت و شکر و خجارت و خجارت و شکر
نام فرشته موکل بر این	درین روزها از هیئت سرور و صد و درین روزها دواب و بس در هر روز و در
روزی مبارک	درین روزها عزت و درین روزها مغلوبه شد و عمارت و حیدر
روزی محسن	درین روزها عزت و درین روزها حالی را بگشتت و خوریدن و درین بدی و مناظره
نام فرشته موکل بر این	روزهای مبارک است صلوات و نوبت میدن و تقوی و درین روزها و در هر وقت و در
نام فرشته موکل بر این	روزی مبارک است نام فرشته موکل بر این فرشته و درین روزها در هر روز و در
نام خدای تعالی	روزی مبارک است عزت و درین روزها و شکر و خجارت و خجارت و شکر
نام فرشته موکل بر این	اولین روزی و درین و درین روزها بسیار است و در هر وقت و در
نام فرشته موکل بر این	درین روزها درین روزها درین روزها درین روزها
نام فرشته موکل بر این	روزی مبارک است عزت و درین روزها و شکر و خجارت و خجارت و شکر

نام فرشته

نام فرشته موکل بر این	روزی مبارک است عزت و درین روزها و شکر و خجارت و خجارت و شکر
نام فرشته موکل بر این	درین روزها درین روزها درین روزها درین روزها
نام فرشته موکل بر این	روزی مبارک است عزت و درین روزها و شکر و خجارت و خجارت و شکر
نام خدای تعالی	روزی مبارک است عزت و درین روزها و شکر و خجارت و خجارت و شکر
نام فرشته موکل بر این	اولین روزی و درین و درین روزها بسیار است و در هر وقت و در
نام فرشته موکل بر این	درین روزها درین روزها درین روزها درین روزها
نام فرشته موکل بر این	روزی مبارک است عزت و درین روزها و شکر و خجارت و خجارت و شکر
نام فرشته موکل بر این	اولین روزی و درین و درین روزها بسیار است و در هر وقت و در

نام و شهر متولد	سفر و مع و تری	صفت و مقام
موسوی از شهر	و مناظر و در و حوض	
نام و مع کمال	دیدن از سفر و کمال	سفر و طبع علوم و دی
علم السلام	و استوار کردن	بودن در و آب
نام و شهر متولد	سفر و تری و مع و تری	احترام از وی
علاء السلام	و مناظر و در و حوض	و اشتغال

موج نانی از اختیارات امام فرس منقول از حکماء فارس و این
 نیز در جدول آورده شده است. نیکست طلب حاجت و سفر و کمال
 و خرید و فرخت و کردن و غیره از کمال نیکست
 دیدن بهترین و طلب حاجت و سفر و فرخت نشانند از کمال
 کند نیک آید. حذر کند از پنج و سفر. نیکست و فرج و صلوات
 و حاجت و نشان سفر محسوس است از هر کارها حذر باید کرد
 نیکست سفر و نیکس و مع و تری اما فرض نهد که در وقت
 این و حجامت و دیدن سلطان حاجت نیکست سفر و فرخت
 نشانند و حاجت خواست و فرخت کردن درین روز خورد
 از دهان آید آه دارد نیکست عمل بادشاه قبول کردن
 و نحو آنکه در فرخت نشانند و تعلیم روزی نیکست
 اما خورد از ان خصوصیت و دعوی نگاهدارد نیکست حاجت
 خواستن و خرید و فرخت و طلب که شده و در دیده روزی
 محسوس است حذر باید کرد از بادشاه و دشمنان نیکست و فرخت
 آنکه تعالی بعمل دارد و ضیاع و عقار نیکست بگر مایه

مفتی

زفتن اما نشانید موی ستردن و مع و تری محسوس از هر کارها حذر
 کند خاصه سفر که بسیارها است نشانید بنا نهادن و حوی
 کردن و در فرخت نشانند از نیکست سفر کردن و طلب حاجت
 از اشراف بدست از کمال نیکست حذر کند محسوس حذر کند
 از حذر و دعوی و خصوصیت و مباشرت محسوس است از هر
 کارها حذر کند خاصه از نیکس و سفر محسوس است از هر
 از حذر و معر محسوس است درین روز هر کار کند بلا بدید
 حذر کند از نیکس که در و در حجابی افتد درین
 روز خلوت و فرغت بهتر بود روزی نیکست نشانید کجا
 دینی اشتغال کردن نیکست سفر و طلب حاجت و مناظر
 و کرامت اما نشانید قصد و حسید و نیکس سفر
 و خرید و فرخت و مناظره و معالجه اما نشانید قصد
 و کرامت هر کارها نیکست اما سفر و نیکس نیکست
 سفر و نیکس و نیکس و نیکس و نیکس و نیکس هر چه کرد
 نیکو آید **فصل** دوازدهم در اختیارات اشیاء
 هفت منقول از اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب که الله
 و حجه و آنچه درین باب بر زبان مبارک ایشان گذرشته
 هست و دست است و یا هست بدست رحمة اینجاست میکند
 و هو هذا لغیر الیوم و هو المذت حقا لصداء
 ان است بلا امتراء نیکو روز است مذت روز نشانی
 زعفران اندر کوه و حجاز و فی احد النبالان فی نیک

فخلق السما مستغنیه بیاکن از آنکه در وی بنا کرد آسمان زلیخ
 تعالی و فی الاشیخ ان ساعته فیه استطف بالتحیح و بالشرع
 بدو شمه سفر کردن چه نیگست رسد فی روزی مالت منیه
 وان من الجحمت فالکساء ففی ساعت هرف الدباء
 و کجراهی حجامت در سه شنبه که ساعتی درین کار است
 زما آن سرب احر و مواد و فی فی الیوم یوم الاربعاء و کج
 دار و خرمی در چهار شنبه بود نیکو و زیکی و مدارا و فی
 الیوم الخدیس قضا و صلح ضعیف الله ما دن بالذعاب طلب
 حاجت بر و بخت شنبه که در وی مستحجاب آمد دعاها
 و فی الجمعات ترویح و عرس و لذات الرجال مع النساء اریه
 جمعه ترویح و عرس مناسب باشد و ذوق و تماشا و هدا
 العلم و صلح الا بی و وحی الانبیاء بدین ذاتی راه الا
 نبی ایا وحی انبیاء و چون درین باب تمام کرده شود
 مناسب هر جمعی با روزی از شنبه آن روز با کوی
 ظاهر کرد **فصل** در اختیارات سکر بلده و تحقیق
 آن بدانکه کس که می ترک و اهل قبا و بلقاع شکلی صورت
 کرده اند و از سکر بلده و زناهم نهاده اند و گویند چون ششست
 دهن بازر کرده که هر چه بدین در همان در کشند و بدین سبب ویر
 محض دارند و اهل ایقون را بر این معین کرده اند و انبای دور
 اول اجتماع ماه با آفتاب که در اول ماه ترکان باشد و هر
 روز بلده تمام کند و مانند از شتر زکند و صاحب خوب بگرد

تبارز

تا با زینت رف رسد جانی درین دایره عموده میشود پس البته
 باید که در جرب و مصاف و سفر و خصومت و مقاتل آن نیست
 بروی کند و نیز باید که دست راست بر آن جهت نداشته باشد
 تا نظر و بر او و اگر هر روز سفر با معارضه در طرف مقصد افتاده
 باشد اولی شنبه بروی کند و اندکی برود مشوجه طرف مقصود
 شود و چون فوق الارض بود سوار بر کردن واسط تا خنق بناید
 و چون تحت الارض بود بر این بود
 درین چهار روز و پنج که است
 کردن و بنای نهادن و نهان شدن
 ماندن و باشد **فصل** چهارم
 در اختیارات ساعات که درین
 ساعات دست باشند نسبت کوکب
 سده غیر افتاب بدانکه از اجتماع
 تا و در ده ساعت زمانی تعالی
 با آفتاب دارد و بعد از آن دوازده ساعت زمانی تعالی دارد
 زهره و بعد از آن تا دوازده ساعت دیگر تعالی ببطارد و آن
 و هر جنبی ما بعد از آن هفتاد و دو ساعت با زنی است
 با آفتاب رسد و پیش ازین که گفته شد که ساعات نسبت افتاب
 بجهت غایت خیر است و اینجاست که گفته می شود او هم کار
 را نشانید اما ساعت که تعالی کوکب سه یا هفت دارد شایسته
 بود بعضی از کسرها که آن کوکب دلیل است بر این بوده میشود

این ساعات بخت تیار بود زیرا که چهار ساعات اول دلیل هلاکت
جان وین باشند و چهار ساعت دوم دلیل تباهی حال بود
و چهار ساعت دلیل تباهی مال شناخته بود هر که کارها را
خاصه آنچه تعاقب بر هر دارد چون نویسنیدن چون نخل
و شادری و عتق و مهمانی و کارهای زمان و ساختن عطر و غیره
در این ساعت نیکو بود هر کار که تعاقب عطا دارد در این ساعت
دیوان و تعلیم علوم و کتاب و محاسبه و شرکت و تجارت
و سخن در کارهای طلبه و مانند آن این ساعات نیکو بود
برای سفر و نزد یک سلطان شدن و خریدن و فروختن خاصه
چون ماه مسعود بود و آغاز کارهای قدری این ساعات تیار
شناخته باشند از ساعت را و جوی کردن و درخت نشاندن و تخم
اندکند از آنچه در تعاقب دارد و در چهار ساعات اول
نیکست عمارت دنیا چون ماه نهد المور بود این ساعات
نیکست کارهای سلطانی را و شرکت و تجارت و طلب حاجت
از غیر و اهل بنامه و آنچه تعاقب بشنوی دارد و از اعمال غیر
چهار ساعت شناخته است سواری و سلاح نویسنیدن و غیره
را و چهار ساعت دوم و صد و هجده این نیکست و چهار ساعت
سید هر کار را شناخته است و صد و بیست و سه ساعات نیکست است
فصل با نوزدهم در اختیارات ساعات از قول حکیم
ابو معشر بنی در بعضی از کتب آورده اند که سلطان هر سال
ابو معشر را فرزند کارهای صاف و روزنامه بسیار بخواند که بهم

نزدیک

نزدیک باشد و بخوبی سلطه و استقامت قیامها مسوخ نکرد و حکیم
درین معنی فکری بجای آورد و این جدول اختیار ساعات
را که منسوب است به کواکب سبعة تألیف کرد و حال هر
ساعت از روز و شب بازنمود تا درین جدول ساعات معلوم
کرد که در یک ماه کارها اشتغال توان نمود و این جدول
نزدیک حکماء اختیار تمام دارد و چون ولد در این ساعت

والله اعلم

<p>در این ساعات نیکو بود هر کار که تعاقب عطا دارد در این ساعت دیوان و تعلیم علوم و کتاب و محاسبه و شرکت و تجارت و سخن در کارهای طلبه و مانند آن این ساعات نیکو بود برای سفر و نزد یک سلطان شدن و خریدن و فروختن خاصه چون ماه مسعود بود و آغاز کارهای قدری این ساعات تیار شناخته باشند از ساعت را و جوی کردن و درخت نشاندن و تخم اندکند از آنچه در تعاقب دارد و در چهار ساعات اول نیکست عمارت دنیا چون ماه نهد المور بود این ساعات نیکست کارهای سلطانی را و شرکت و تجارت و طلب حاجت از غیر و اهل بنامه و آنچه تعاقب بشنوی دارد و از اعمال غیر چهار ساعت شناخته است سواری و سلاح نویسنیدن و غیره را و چهار ساعت دوم و صد و هجده این نیکست و چهار ساعت سید هر کار را شناخته است و صد و بیست و سه ساعات نیکست است</p>	<p>نزدیک حکماء اختیار تمام دارد و چون ولد در این ساعت</p>
---	---

فصل در اختیارات مامورین و این جدول است که ابو معتز

جهت مامورین طایفه نهاد است مامورین خواهد در امری
خطیری شروع نمایند و نخواهد که شخم و غیر این بولق اطلاع
یابد بر طرفی که بیرون جدول نام کند اگر نیک یا میان به باید
خزان کار هر چه کند و الا نیک کرد اگر چه این نوع نزدیک است
سفال اما چون اگر در کتب احصاء ذکر کرده اند بقیع ایشانست
و طرز معرفت این جدول چنانست که در بدین نام از روز نوروز
سلطانی تا بر هر که اندیشه کاری کند چند خندان است از جمله
۳۴ ۲ طرح کند تا ۳۴ یا کمتر بماند آن عدد در جدول
باز طبله اگر در جدول ایام سعد بود آن کار نیک بود و اگر در
جدول ایام و وسط باشد میانه بود و اگر در جدول ایام نحس بود
بد باشد کردن آن کار و جدول

فصل مامورینست

در اختیارات مامورینست
حکماء هند و ایشان این
جدول را دیده گویند و معنی
ان در پیشین باشد یعنی هشت

یک و حقیقت این سخن است که حکماء هند در هر روز
از ایام هفتده یک سخن مسموم میدارند و از فضل و حرکت و نیک
کارها مطلوب الساب در آن زمان اختیارات می نمایند و در هر
روز و کثیر و مجادله و مجامعه نیک میدارند و بقیان اوقات

ساعات

ساعات زمان کرده میشود که حصه هر وقتی یک ساعت و نیم است

از هشت فرسخ تا نیم روز یعنی چهار ساعت و نیم که گفته
تاسیس ساعت از اول نماز دیگر تا نزدیک آخر و نماز نه
ساعت تا ده و نیم از نیمه جانشان تا جانشان که در کلان
ساعت و نیم تا سه ساعت از نیمه تا میان دو نماز
از هشت ساعت تا هفت و نیم از نیمه تا هشت تا وقت تا فرد
شدن از ساعت و نیم تا آخر از جانشان که در کان تا جانشان فرسخ
از سه ساعت تا چهار و نیم از میان دو نماز تا اول نماز دیگر
از هفت ساعت و نیم تا نه **فصل** در اختیارات کلید ذهب

جو یکان و معتقدان ایشان است که در هر روز دو ساعت
داست که در آن دو ساعت از هر یک کارها اختیارات باید کرد که
قلع ساوا را کمال خوانند یعنی تا شمس است چنانچه در جدول
نموده میشود که شنبه جانشان فرسخ و وقت غروب ساعت

مجموعه و از نیم دو و شنبه نیمه جانشان و میان دو نماز دوم
و نیمه سه شنبه از هشت فرسخ تا نیمه روز ششم و ششم و ششم
شنبه جانشان و میان اول وقت نماز دیگر سیر و نیم شنبه
بسیار نیم روز تا نماز ششمین هفت و هشت و نیمه جانشان

که در کان و نماز دیگر چهار روزیم شنبه وقت طلوع شمس
و نماز ششم و یکم و هشت **فصل** در اختیارات جگر جوئی
و این باب نزدیکه اصل تمام دارد و چون مسمومیش آید چون
سفر و بدین ملوک و غیر او جگر این جدول را بر دست جگر دارد

یا بس نشت یا سوسنه عمر و مکر باشد و در همه کارهای مظهر
 غالب آید و این حکم جو که عمر همد در ایشان باشد که سلو بود
 کانون و حکم جو که ترا با عتبار همد قوی باشند که هر روز
 جبهه از جهات عالم ظاهر کردند و در ساعتی مخصوص از آن
 روز سوار بنویسند پس در آن روز مخصوصاً در آن ساعت و هر
 مهتر که اقدام نمایند ایشان را بس پشت یادست حب باید داشت
 و حرکات ایشان در هر روز از ماه عرب و بودن در جهات و کسب
 سواری ایشان درین جهت است
 در مکان عربیه و اسرار محمد در باب
 اختیارات و این فصل مختصر است
 بر فواید که بصیر و مشتمل بر چهار
 نکته اول روایت است از پیغمبر
 کلمه علیه که روزی چند است
 ناخامی رویمان که هر که در آن مصاف رود قتل آید و هر که سفر
 کند بمقصود نرسد و هر که زنا کند بر خون بار نشود و آن است
 و چهارم روز است در هر ماهی ده روز بدین طریق تشریح اول
 تشریح الاخر کانون اول کانون الاخر شایط
 اذار نستان اذار حریران غوزاب
 ایلول روانستان نام زک حسین بن علی العسکری
 علیه که از نامهای عربی در هر ماهی مکر و نیش است که در تمام
 سال دو بار زده روز باشد و در آن روز هیچ کار نشاید مکناعت

و عبادت

و عبادت و خلاق و روز و مناسب باشد اگر چه سرین نوع صبر
 معلوم نیست اما چون اکابر زمان گذشته قتلید او را و در
 و آن امام نیست صفر ربيع الاول ربيع الاخر
 جمادی الاول جمادی الاخر رجب شعبان رمضان
 شوال ذی قعدة ذی الحجه جز حکم و تحقیق
 ما شاء الله مصری فوت شده در خزانه کتبه و صند و فی بود
 چون سر رسید وفی و کشتارند در وی فدی جز بر سفید
 بود این فصل روی نوشته رعیاری که محصل اینست
 در عمل که کند در ماه در عقب و سبب باشد از آن عمل اشیا آن
 شود و هر که جامه بپوشد و قدم در آید بود مصطفی بن محمد
 در آن جامه بمیرد و هر که سفر کند و قدم در هر طبقه نهد باشد
 باز نکرد و او را بر تو می کشان باشد که بولطی نماید و هر که
 نزع کند و قدم در منزل سعد ذاب باشد در محانی قبل از اجتماع
 مشرفی شوند و اگر در آن مجمع در آن سال بمیرد یا مفارقت
 بصورت اقیع دست دهد و هر که خاک کند و قدم در منزل
 نرانا باشد در محاورت بمیرد و کله دوسه دیگر است در احکام
 موالد که ابر او این درین موضع مناسبی ندارد صلح ابر
 الشجر آورده که چون ابتدا حضورت کنی و قدم برهنی باشد
 غلبه ترا بود و هر کوی که سفر در حال کنی که یکی

در سیرین در طالع باشد باز کردی تا بیاثر شودی و هر گاه که طالع
 محض باشد در وقت سفر صاحب طالع مسعود و کلافت کند و سخت
 بدن و هر گاه که طالع مسعود بود و صاحب طالع مخوف بود دلیل بود
 بر مرگ مفاجات و چون قهر در قوس بود سفر نمی که موجب
 تعویق امور بود و به ترس مشغول مشو و در وقتی که قهر در
 سرطان باشد که در آن هیچ چیز نماند و موسی لب مازن کن و سخن
 بیکدیگر که قهر متصل بود به طاری یا مشتت می یاد رخاضای
 ایشان باشد و هر گاه که قهر هابط باشد در جنوب نماند که در
 منقطع شود و به سیرین منویس وقتی که قهر در طالع باشد که
 بستند بد بود و چون قهر هالی السیر باشد صید و سواری
 و قرائت و شراب خوردن و سیاحت و چون قهر با ابرس بود
 نیکست بخدمت سلاطین و حکم که برین و از ایشان حاجت
 خواستن خاصه چون در حد که کبر افتد از بعد
 و بعضی حکم قهر در آن حد خون حکم افضال او باشد بدان
 گوید که در این خاصیت نیست و عطارد چون در حد که کوی
 اذن و طبع او چون آن گوید شود هم چنانچه در افضال با کواکب
 چه عطارد و چه کوی که سوزند و طبع او اگر در ساد مسجون
 محتاج شوی در اختیار آن با آنکه قهر در نرفت باشد و آن صورت
 اتفاق میفتد قهر را در حد و در هر که که آن حال مثل آن باشد
 که قهر در نرفت آن باشد بلکه قوی تر باشد صاحب کفایت تعلیم
 گوید اگر مخفی بنسوزد در زند قهر چون بر حسب در پله است پس

طالع

طالع افتد با کوی نیست بلکه سخت است چون آن محض قوی حال
 بود شامه صاحب سر اسیر گوید که هر گاه که کوی مس
 مشرفه باشند و در جادی و عشر و ایشان از در طالع فضیلتی
 باشد حکم مسعود دارند و از ایشان نفع رسد و هر گاه
 که مسعود راجع باشند و از طالع مسافط در سیرین ناقص
 حکم کوی مس دارند و از ایشان خبر هر چه تا سعه
 یکی از اکیا بر گوید آنچه میخوازد در اختیارات بر می شود
 از هر چهاره مسعود و نا محمود و مفسد کردن و مسهل
 خون در مثلاً در قلب قوی اول تا خورد میان زمستان
 تا این فن هیچ نسبت ندارد و در آن فصول قوی از فضیلت
 مخفی را سخن گفتن چه در ایامی که قصد بر کرده اند اگر
 کسی را جانی گیرد و موسی تا سه ماهی و موسی بر او بنویسد که
 در قصد تا حیرت کند اما ماهی و هفته دیگر و این نظر بخیر نیست
 عاشق در بعضی از کتب حکمت آورده اند که او اول
 که در بی هشت ماه قدیم سیزده روز و از اصحاب قومس کردن
 خوانند و گویند ده اقیق باید که در بینی ایام هیچ کار عمارت
 و زهر لغت نکند و اگر ناچار بود عمارت در هر هرهای حفت
 گفت در جوی دو هر و چهار هر تا آخر این صورت عجب است
 یکی از حکما آورده است طالع بیوت المیوت است و او بنزل
 بد نیست و خداوند طالع را خداوند طالع بد نیز له روحست
 در آن بدن و چهار در زند و چهار و زند چون حال امرکان

بدن پس اول خبری در اختیار او اصلاح طالع و خداوند
 طالع و او تا که اربعه از بهر آنکه چون طالع بخیر بود المجرم
 برسد و چون صاحب طالع مخیر بود و ضلحان راه یا بعد
 از کسب در وقتی افتد که بدان و ندانست حکم
 کویساکوین هر کاری که او را فویتی بود که هر دو می کنند
 ماهفته یا هر ماهی از اختیار با اختیار کردن نباشد و بعضی
 از فضلای کویساکوین این سخن میگویند که اگر کسی را
 رفیق هر هفته انفاق افتد فالبا و حال آنکه هر حکم
 در اختیار مجمل مقدم هم اختیار است که ماه رفیق را شرح
 داده است و خواست که هر کاری را که از او در رفتن و رفت
 مکرر کرد از اختیار در روی ظاهر تر بود و قول صاحب گایه
 مویب اینست که میگوید هر کاری که هر هفته کرده شود او را
 اختیار نباشد بدان سبب که عادت شده است و عادت
 طبیعت نامه است و کارهای طبیعی اختیار با اختیار
 نیست در اسرار الخیر آمده است که اگر در اختیار
 ملاحظه خانه عزیز و کویساکوین گفتند که ایشان را
 بسع و داراست دارند و از بخیر دور سازند که فایده
 باشد چه اصلاح خانه عزیز از اصلاح طالع اولی باشد و عادت
 کویساکوین از عادت صاحب طالع است و این سخن پس
 عجیبست حکم گفته اند که امار اختیار است در هر دو
 و اگر نیک ظاهر شد و نیز اگر اختیار است که است که است

عام را از خبر هر چه کسبانی که افعال ایشان تمام بود ظاهر
 نشود و این نباشند الا با دشمنان و بعد از ایشان امر با ب
 مرتب هر که را محسب مرتبه ایشان از روی بود و هر چند مرتبه
 اعلی و الجمل باشد از اختیار در حق
 انه و اسمل بود و الله جامع السمل
 و منم الفور و الیه
 نصیر الامور
 تلم شد که کتاب لواج القهر که آینه معروف بن مبارک
 کتاب
 ۲



